

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# فرهنگ اصطلاحات پارچه و پوشاک در ایران

(از دوران باستان تا آغاز عصر پهلوی)

نسیم کمپانی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تهران، ۱۳۹۱

سرشناسه: کمپانی، نسیم، ۱۳۵۷ -  
 عنوان و نام پدیدآور: فرهنگ اصطلاحات پارچه و پوشاک در ایران (از دوران باستان تا آغاز عصر پهلوی) /  
 نسیم کمپانی .  
 مشخصات نشر: تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰.  
 مشخصات ظاهری: ۱۴۷ ص.  
 شابک: 978-964-426-565-5  
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
 یادداشت: کتابنامه .  
 موضوع: پوشاک — ایران — اصطلاحات و تمییزها  
 موضوع: پوشاک — ایران — تاریخ  
 شناسه افزوده: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 رده بندی کنگره: ۱۳۹۰ / ۴۸۴ ک / GT۱۴۲۰  
 رده بندی دیویی: ۳۹۱/۰۰۹۵۵  
 شماره کتابشناسی ملی: ۲۶۳۳۰۰۷



## فرهنگ اصطلاحات پارچه و پوشاک در ایران (از دوران باستان تا آغاز عصر پهلوی)

مؤلف: نسیم کمپانی  
 ویراستار: فاطمه رحمصیان کاشان  
 ناشر: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 مدیر نشر: ناصر زعفرانچی  
 ناظر چاپ: مجید اسماعیلی زارع  
 نسخه پرداز: فرزانه صادقیان  
 آماده سازی: عرفان بهار دوست  
 حروف نگار و صفحه آر: فرزانه صادقیان  
 طراح جلد: اعظم صادقیان  
 اجرای جلد: عطاله کاویانی  
 چاپ اول: ۱۳۹۱  
 تیراژ: ۵۰۰ نسخه  
 چاپ و صحافی: نهضت پویا  
 ردیف انتشار: ۹۰-۹۳  
 بها: ۴۵۰۰ تومان

حق چاپ برای پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی محفوظ است.

ISBN 978-964-426-565-5

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۶-۵۶۵-۵

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۱۴۱۵۵۶۴۱۹، تلفن: ۸۸۰۴۶۸۹۱۳، فاکس: ۸۸۰۳۶۳۱۷

## پیش‌گفتار

این کتاب تمامی اصطلاحات و کلماتی را ارائه می‌دهد که برای نامیدن انواع پارچه و پوشاک — شامل کفش، کلاه، روجامه، زیرجامه، شال، روسری (هرچیز که بر روی سر قرار می‌گرفته) — در ایران قدیم تا شروع دوران پهلوی به کار می‌رفته است. منظور از ایران قدیم — بجز منطقه فلات ایران — کشورهای آسیای میانه (تاجیکستان، آذربایجان، ازبکستان ترکمنستان، ارمنستان و گرجستان)، افغانستان، شبه قاره هند (شامل کشورهای هند، پاکستان کنونی، بنگلادش) عراق، سوریه، لبنان، کشورهای شمال آفریقا شامل مراکش، تونس و مصر (که البته جزء ایران نبوده اما با ایران تبادلات تجاری داشته‌اند و نتیجه آن تأثیرات فرهنگی متقابل بوده است)، اسپانیا (که حدود ۸۰۰ سال زیر سلطه مسلمانان و ایرانیان بوده) می‌باشد.

هدف از تدوین این کتاب، علاوه بر گردآوری و معرفی اصطلاحات و واژه‌های کهن در مورد پوشاک به علاقه‌مندان، فراهم کردن منبعی برای پژوهشگران رشته‌های پوشاک، طراحی لباس، تاریخ لباس، صنایع دستی، باستان‌شناسی، مردم‌شناسی، زبان‌شناسی و جامعه‌شناسی می‌باشد؛ زیرا بسیاری از این اصطلاحات و واژه‌ها و مورد کاربردشان اکنون منسوخ شده یا در حال از بین رفتن است و فقط برخی از آنها هنوز در زبان‌های دیگر، مانند فارسی دری در افغانستان، فارسی تاجیکی، ترکی آذری، ترکی ازبکی، ترکی استانبولی، عربی، هندی، اردو در پاکستان و حتی صورت دگرگون شده آنها در زبان اسپانیایی و

عربی یافت می‌شود؛ چنان‌که واژهٔ کورته یا کورته، که در فارسی برای لباس بلند یا پیراهن بلند به کار می‌رود، امروزه، در زبان هندی، به «کورتا» تبدیل شده است. امری که نشان‌دهندهٔ گسترهٔ این ارتباط فرهنگی و زبانی در ایران کهن است.

در این کتاب، می‌توان ردّ زبان و فرهنگ دوران کهن ایران، به‌ویژه نحوهٔ آداب و رسوم پوشش و روش کار خیاطان و پارچه‌فروشان و تاجران پارچه را یافت. در این میان، نیز می‌توان به توانایی شرقیان، به‌خصوص ایرانیان و ملل مرتبط با آنان در بافت و رنگ‌آمیزی پارچه و لباس و تنوع طرح‌ها و میزان و تعداد کارگاه‌هایی که در این صنعت در دوران کهن وجود داشته و همین‌طور به نحوهٔ تبادل فرهنگی ایران با دیگر کشورها پی برد. مسئلهٔ مهم این‌که، در کشورهای همسایهٔ ایران کنونی، مانند افغانستان، پاکستان، عراق و بیشتر کشورهای آسیای میانه، مردم هنوز لباس‌های سنتی خویش را حفظ کرده و از آن به عنوان یک پوشش معمول در کار و زندگی استفاده می‌کنند، در حالی‌که متأسفانه، در نزد ایرانیان، این سنت منسوخ شده و لباس‌های جدید اروپایی جای لباس‌های سنتی را، که با آداب و رسوم و نیز با آب و هوای سرزمین ما سازگاری داشته، گرفته است، چنان‌که حتی در روستاها و عشایر نیز مردم به جای لباس‌های محلی و سنتی خود از این‌گونه لباس‌ها (مثلاً، شلوار جین!) می‌پوشند؛ و بدین‌سان مشاهده می‌شود که نسل جدید بیشتر و بیشتر با سنت پوشاک کهن خود بیگانه می‌شود. ذکر این نکته بس که زیبایی و تنوع طرح‌ها، رنگ‌آمیزی پوشاک و لباس‌های شرقیان همواره باعث شگفتی جهانگردان غربی بوده، چنان‌که در سفرنامه‌های خود به آن اشاره کرده و برخی نیز ترجیح می‌دادند لباس شرقی در بر کنند. به امید آنکه طراحان لباس ایرانی با بازنگری در سنت پارچه و پوشاک خود و استفاده از آن در طرح‌های نوین بتوانند به حفظ این سنت مفید و زیبا کمک کنند.

در تنظیم و نگارش این فرهنگ، از فرهنگ‌های بسیار کهن و کتاب‌های تحقیقی در مورد لباس و پوشاک مردمان در عهد باستان استفاده شده است که

فهرست آنها در کتابنامه پایان کتاب آمده است.

شایان ذکر است که تعریف مدخل‌ها عموماً از منابع مورد استفاده عیناً نقل شده و در برخی موارد، اندکی ساده یا کوتاه گردیده‌اند. در اعراب گذاری سرواژه‌ها نیز، حتی‌الامکان از لغتنامه دهخدا به عنوان فرهنگ مادر استفاده شده و گاهی اوقات به سایر فرهنگ‌ها، از جمله آندراج، رجوع شده است.

از سرکار خانم فرزانه وزوایی سپاسگزارم که با بررسی مدخل‌ها و تعریف‌ها، نکات ویرایشی ارزشمندی را ارائه دادند و مرا در به‌ثمر رساندن این امر یاری کردند.

امید است که این کتاب مورد توجه پژوهشگران قرار گیرد. بدیهی است که این کار خالی از ضعف و نقص نیست و نگارنده پذیرای نقد و نظرهای کاربران این فرهنگ است.

با تشکر از خانم فرزانه وزوایی که مرا در ویراستاری این کتاب یاری نمودند.

**نسیم کمپانی**





آبافت پارچه ستبر و سفت و گنده  
← آفت.

آب‌چین حوله، جامه‌ای که پس از  
غسل دادن تن و بدن را بدان  
خشک کنند، جامه‌ای که پس از  
حمام بدن را با آن خشک بکنند.

آبدست جبهٔ آستین کوتاه؛ لباده،  
نوعی جامه که قسمت بالای  
سرآستین بلندتر از قسمت زیرین  
آن است که بر روی آستین  
برگردانند زینت را.

آبشم نوعی ابریشم خشن و ناصاف  
که به آن ابریشم کج نیز گویند.  
آبشن پیراهنی که داماد پوشد.

آبشیم ابریشم خام.  
آتش لباس کنایه از سرخ‌پوش،  
همچنین: آتشین لباس.

آجیده کردن نوعی دوخت، نوعی

بخیه، کوتاه‌تر از کوک و شلال.

آجیده نوعی پای پوش تابستانی.

آخی کتان پست بی‌کاره؛ جامه که  
دارای خطوط باشد.

آذری نام جامه، پارچه‌ای که در  
آذربایجان بافته می‌شد.

آزربانی نوعی شال زنانه که به  
رنگ سبز می‌باشد و زنان قوچان  
به سر می‌کنند.

آس جانوریست سفید که سر و دم او  
سیاه و از پوستش پوستین سازند  
قائم نیز به آن گویند.

آستر جزء درونی جامه، پارچه درونی  
جامه.

آستر طارونی نوعی آستر برای  
لباس در زمان امویان.

آستن آستین. همچنین: آتی، آستیم  
آستین آن جزء از جامه که

**آقا بانو روسری نازک زنان کرد که**  
روی شانه می‌اندازند؛ پارچه نخی  
گلداز.

**آگن** هر چیزی که در جامه و بالش  
آکنده کنند، مثل پشم و پنبه و پر.  
همچنین: آگنجالین.

**آگنه** پنبه محلوجی (حلاجی شده) که  
در میان آستر و ابره جامه گذارند.  
**آلستر** طرف درونی هر لباس،  
پارچه زیرین در جامه.

**آمه خرقه** که در آن کودک را می‌پیچند.  
**آنا** کسی رید نوعی لباس بلند  
دامن خاص مردان ایران باستان  
که البته در اصل نوعی شلوار  
بوده که با بند بر کمر بسته  
می‌شده است و دارای چین‌های  
فراوان بوده است.

**آوره البطانه آستر** جبه (آوره یا ابره  
به معنی رویه لباس و قبا، از انواع  
آن ابره رضایی است. و بطانه به  
معنی آستر می‌باشد).

مخصوص پوشش دست است  
گاهی کوتاه و گاهی بلند.  
**آستین یک پارچه آستین** سر خود.  
**آستینک آستین لباس زنان در**  
سیستان و بلوچستان.  
**آسو موزه.**

**آغاری** پارچه کرکی که تار و پودش  
هر دو کرک باشد و بهترین آن را  
ترکمن‌ها می‌بافند.

**آغاز** بند کفش و پای پوش.  
**آغرده جامه نازک و تنگ، جامه**  
تنگ و پاره‌پاره.

**آفتاب گردانی** نوعی چارقد که در  
زمان ناصرالدین شاه در اندرونی  
پوشیده می‌شد.

**آفتاب گردان** قطعه‌ای از چرم به شکل  
نیم قرص ماه (هلالی) که در پیش  
کلاه نصب کنند برای محافظت  
چشم و صورت از اثر آفتاب.

**آفتابی لنگ،** زیرا لنگ‌ها را در آفتاب  
پهن می‌کنند در زبان مردم یزد.

## الف

- آبره روی جامه دولا، آن چه در زیر بود، آستر، جامه دو تو مثل قبا، رویه جامه و کلاه از انواع آن آبره رضایی می باشد.
- آبطلان آستر کردن جامه.
- آبیاری نوعی پارچه، جامه بسیار نازک، منسوب به آبیاری دیبایی راه راه لطیف و نازک بافته بهترین آن آبیاری کافوری آبیاری نام مکانی است در مصر.
- آبیر پیراهن، قمیص به لغت زند و پازند.
- آپونداخ تیماج، سختیان. همچنین: آپیرنداخ.
- آتب چادر از میان چاک زده بی گریبان و آستین که زنان پوشند، پیراهن زنان؛ شاما کچه، هر جامه کوتاه که تا نصف ساق پا رسد، پیراهن بی آستین؛ شلوار
- بی پاچه.
- آتفی نوعی تنبان در استان خراسان برای مردان.
- آثواب جامه های پوشیدنی (مفرد آن ثوب می باشد به معنی جامه یا یک دست لباس).
- آجاص عمری نوعی پارچه و جامه که در شیراز تهیه می شده است.
- احرام دو چادر نادوخته که در ایام حج که یکی را لنگ و ته بند کنند و دیگری را بر دوش پوشند، آزاری که بر میان بندند و ازار دیگر را بر خود ببیچند یا بر دوش گیرند.
- احرامی روفرش، نوعی از پارچه و حرمت پنبه ای یا پشمی که بر روی فرش گسترانند.
- آحمدی نوعی پارچه از پنبه خود

و موج‌دار که آن (چرم بلغار) نیز  
گویند، چرم سرخ، گویند از تابش  
ستاره سهیل رنگش درست  
می‌شود.

**ارخالق** کلمه ترکی است و به معنی  
قبایبی کوتاه که در زیر قبای  
مردان پوشیده می‌شده است و  
دارای آستر و رویه که قدری پنبه  
در میان آستر و رویه داشت و  
پنبه‌دوزی شده بود و مردان آن را  
زیر قبا و زنان بر روی پیراهن

می‌پوشیدند. **ارخالق** را به تناسب  
فصل سال از پارچه‌های مختلف  
می‌دوختند، مردانه آن معمولاً دو  
جیب در دو طرف داشت و یک  
جیب بغل برای مهر و امثال آن.  
دارای دو آستین کوتاه نیز بود.  
جلوی **ارخالق** روی هم جمع  
می‌شد، دگمه و مادگی آن را با  
قیطان تعبیه می‌کردند. دو طرف  
ران‌ها چاک داشت. لبه‌ای که بر  
آن می‌دوختند پررنگ‌تر از متن  
بود. لباسی بود نازک و سبک و  
مناسب همه فصل. پاییز و  
زمستان روی جامه‌های دیگر  
می‌پوشیدند. این جامه از عهد

رنگ که در قصبه‌ای به همین نام  
در بین فارس و کرمان می‌بافتند.  
**اخصاب** نوعی جامه.

**آخکوبه** مادگی و حلقه‌ای که در آن  
تکمه را بند کنند. همچنین:  
**آخکونه**.

**آخکوزه** تکمه کلاه و جامه، گوی  
گریبان. همچنین: **آخکوزه**.  
**آدره** نوک کلاهخود.

**آذقچه** پوشش، روپوش نقش‌دار،  
لفاقه، نوعی از آرایش تخت خواب  
امرا و پادشاهان و آن چادری باشد  
سپید برابر آن تخت که چهار طرف  
آن پارچه رنگین به عرض نیم  
ذرع بطوری دوزند که وقت  
گستردن آن پایه تخت بدان  
پوشیده نشود و بر آن پارچه‌ای  
رنگین گلابتون نقش و نگار دوزند  
و چون آن را بر تخت گسترند  
بالای آن تشک و چادر کشند، آن  
پارچه منقش را از هر طرف در  
میانه هر چهار پایه تخت متصل  
به فرش آویزان باشد.

**آدی جامه** فراخ؛ جامه ستر.  
**آدیم** پوست دباغی شده، چرم،  
پوست پیراسته، نوعی چرم خوشبو

زندیه مرسوم شده بود. تفاوت  
 ارخالق زمستانی و تابستانی این  
 بود که زمستانی آن پنبه دوزی  
 شده بود و تابستانیش دولایی  
 دوخته می شد. طبقات مختلف  
 مردم می پوشیدند و جنس آن و  
 نوع مرغوبیت آن بسته به طبقه  
 فرق می کرد چنان چه که علما در  
 زمستان ارخالق قلمکار و امثال آن  
 می پوشیدند و در تابستان الجبه یا  
 الیجه کاشی یا مازندرانی که  
 نوعی ارخالق بود و از پارچه  
 دستباف راهراه دو رنگ (معمولاً  
 سیاه و سفید) تهیه می شد گاه  
 سراسر استین ها و یقه ارخالق را  
 یراق دوزی و ترین می کردند. از  
 دیگر انواع آن ارخالق سنبوسه  
 بوده که پنبه دوزی آن از یک رو  
 صورت می گرفته است و رویه آن  
 به شکل مجموعه ای از نقش های  
 برجسته مثلثی بوده است و ظاهراً  
 این نوع آن را افراد بی بضاعت  
 می پوشیده اند. علاوه بر مردان  
 زنان نیز ارخالق می پوشیده اند  
 چنان که قرن دوازدهم (هجدهم  
 میلادی) زنان بر روی پیرهن

چاکدار یک ارخالق یا نیم تنه بلند  
 بدون یقه بر تن می کرده اند که  
 کمر آن چین های متعدد داشته.  
 ابتدا این جامه بلند بوده و به  
 تدریج کوتاه شده و به صورت  
 نیم تنه در آمده بود و غالباً به زانو  
 نمی رسید و در بین بین اعیان و  
 اشراف تزیینات زیبا از مروارید و  
 امثال آن داشته است. در قرن  
 سیزدهم هجری این لباس جزء  
 لباس زنان، علما، تجار و عمال در  
 باری محسوب می شده است و  
 بدین گونه این لباس پوشیده  
 می شده که در خانه ارخالق ترمه  
 کرمانی و مخمل کاشی و در دید  
 و بازدیدها ارخالق ترمه کشمیری  
 یا مخمل و لباس زنان طبقه  
 متوسط را در خانه ارخالق  
 ریسمانی، ابریشمی یا یزدی و در  
 دید و بازدیدها ارخالق ختایی یا  
 اطلس یا ترمه کرمانی و مخمل  
 کاشی پوشیده می شده است. در  
 دوره ناصرالدین شاه قاجار زنان  
 روی پیراهن ارخالق برتن  
 می کردند. ارخالق زنانه و تزیینات  
 و یراق دوزی طلایی سر دست

آستین و جلو سینه و پشت داشته است. در میان عشایر هم آرخالق متداول بوده است از جمله عشایر فارس آرخالق بلند بر تن می کرده‌اند. در تهران آرخالق را به صورت‌های مختلف تلفظ می‌کردند از آن جمله آرخالق، الخالق، الخلق. آرخالقی نیز می‌گفتند که کسبه دوره‌گردی را می‌گفتند که لباس‌های کهنه را از خانه‌ها و زنان خانه‌دار می‌خریدند. جامه که طلاب علوم دینی و کسبه در زیر قبا می‌پوشیده‌اند، نیم‌تنه رویی زنان، نوعی از قماش نازک، لباسی که معمولاً از چیت‌های رنگی دوخته می‌شد کاملاً چسبان و بدون یقه بود و آستین‌های آن تنگ و تا بالای آرنج می‌رسید. همچنین: ارخلق.

آردن نوعی ابریشم؛ خز سرخ. آردنج چرم سیاه، چیزی مانند چرم سپید که بدان زین‌ها را می‌بندند و محکم کنند.

آرزق پوش منظور صوفیان هستند که خرقة کبود می‌پوشیدند، کبودپوش.

آرغاج تار و پود جامه. همچنین: ارغاج.

آرمک جامه پشمینه، نوعی پارچه از پشم شتر.

آرنبانی جامه خز مایل به سیاهی.

آروسی نوعی کفش پاشنه‌دار، کفش چرمی پاشنه‌دار مردانه یا زنانه، کفش ارسی سیاه را عمال قدیم و مردم متوسط و زنان در خانه می‌پوشیده‌اند. همچنین: ارسی.

إزار بند بند شلوار.

إزار دو معنی دارد ۱. چادر بزرگ یا روپوشی که زنان خود را با آن می‌پوشانند ۲. نوعی شلوار برای پوشاندن عورت و باسن، لنگ جامه که نیم‌تنه بدان پوشانده دستار و عمامه و یکی از انواع آن ازار رشیدی است و از انواع دیگر ازار عمانی، ازار کافوری.

إزارپای جامه، زیرجامه، شلوار، تنبان، لباسی که پاها را بیوشاند. همچنین: ازارپای، ازاره.

إستبراق نوعی اطلس. همچنین:

إستبرق ← استبرق

إستبرق دیبای با زربافته شده، اطلس، کمخاب. همچنین:

استبرک، نوعی پارچه ابریشمی،  
دیبای ستبر و ضخیم؛ دیبای زر  
دوزی شده؛ جامه که آستر آن  
حریر باشد. (معرب کلمه استبر یا  
ستبر).

اِستیم آستین جامه. همچنین:  
اوستیم.

اَسدی جامه بافته؛ تار جامه

اَسرنج - ضریح

اَسکت جلیقه در بلوچستان.

اَشترابه نوعی جامه پشمین،  
جامه‌ایست گرانبها که از پشم شتر  
می‌سازند. همچنین: اَشتراره  
اَشترانه.

اَشْتروا جامه خوابی که از پشم شتر  
می‌سازند.

اَشْتک جامه‌ای که کودک نوزاد را  
در آن بپیچند و به آن (قنطاق) و  
(پازار) هم می‌گویند.

اَشْتیم اِزار، شلوار.

اَشْمونی پارچه‌ای منسوب به  
شهری به نام اَشْمون در بخارا.

اَصابه نوعی عمامه در زمان عباسیان و  
سپس در زمان ترکان و سلجوقیان  
که مردان بر سر می‌گذاشتند

اَصده پیراهن کوچک، پیراهن

کوچکی که زیر جامه پوشند.

اَطلس نام جامه (پارچه) ایست

ابریشمی که بیشتر از نگار و نقش

ساده باشد، جامه ابریشمی

پرزرداری که روی آن پرزدار و

پشتش بی‌پرز باشد و پرزش کمتر

از پارچه مخمل بود یکی از انواع

آن اطلس زرکش و دیگری

اطلس قطنی می‌باشد.

اَطلس نظام المَلکی نوعی پارچه که

در زمان قاجاریه رواج داشته است.

اَفزار پا کفش.

اَفزار کفش.

اَفسر تاج و کلاه پادشاهان.

اَفْسَرِیج نوعی چادر زرد رنگ،

نوعی جامه زرد رنگ.

اَقْمشه جامه‌های پشمینه، رخت‌ها

و متاع‌ها، پارچه و کالا.

اَکسون نوعی دیبای سیاه باشد،

جامه سیاه قیمتی که بزرگان

جهت تفاخر پوشند.

اَکلیل تاج

اَکنان پرده، پوشش

اَکلیون پارچه ابریشمی هفت رنگ،

پارچه ابریشمی گلدار مشقی

(شاید مشقی یعنی رنگی مانند)

مشکی).

**الاجه پارچه‌ای** باشد خطدار (راه راه)

دو رنگ.

**الباق** نوعی جامه زمستانی، پارچه‌ای

که در پس جامه دوزند و در سرما

بندهای آن را بر پیشانی بندند تا

گردن و گوش را گرم نگه داشته و

حفظ نماید و به ترکی آن را الباق

می‌گویند. همچنین: الباغ.

**التگک** نوعی بند شلوار ابریشمی که

در ارمنستان تهیه می‌شده است.

**الجبک** نوعی دستکش برای دفع

سرما که در قوچان می‌پوشند.

**الچه** نوعی پارچه ابریشمی یا پشمی

رنگارنگ. همچنین: الیچه.

**الزرد زره.**

**الستیر** آستر جامه.

**الوضعیه** پنبه میان آستر جبه.

**انخالق** نوعی لباس که جنس آن از

ابریشم و آستر آن نخی بوده

است و در جشن‌ها پوشیده

می‌شده، در استان خراسان در

قسمت‌های بیدخت و بجستان.

**اندامی** جامه خوش‌اسلوب که بر

بدن چست، درست و راست باشد.

**اندرورد** شلوار کوتاهی که زانو را

پوشاند و بالا تنبان پوشند، تنبان

پاچه کوتاه.

**اندروردیه** این کلمه فارسی است که

عربان نیز آن را استعمال کرده‌اند

به معنی شلوار پاچه کوتاه، اندرورد.

**اندرونه** پیراهن و چادر، لباسی که

در زیر قبا پوشند.

**اندرونی** پارچه کتانی اعلا.

**انگله** حلقه کوچک که گوی (تکمه)

گریبان را در آن داخل کنند، تکمه

کلاه، گوی گریبان. همچنین:

انگل ← انگیل.

**انگلیون** نام جامه‌ایست هفت رنگ،

دیبای هفت رنگ، چون مسیحیان

شرقی انجیل را در قماش

ابریشمین و ملون می‌پیچیده‌اند از

این‌رو آن را نیز به این نام

خوانده‌اند.

**انگیبون** پارچه ابریشمی رنگارنگ

همچنین: انگیبون.

**اودرای** نوعی پارچه و جامه که در

زمان عباسیان بافته می‌شده است.

**اورمک** پارچه پشمین؛ کلاه.

**اورنگ** زیی یک نوع پارچه.

**اورنگ** شاهی نوعی ابریشم.

**آورده** آبره قبا و کلاه و جزء آن در



مقابل آستر، بهترین طرف جامه،  
 روی قبا و کلاه، رویه پنبه‌ای  
 جبه.  
 اوشانده تکمه. همچنین: اوشنونه.  
 اوشن جامه بازگونه پوشیده یکی از  
 مراسم ایرانیان قدیم پوشیدن جامه  
 بازگونه بوده است به هنگام دعا.  
 اوشنگ جامه؛ ازار، لنگی، رومال؛  
 قطیفه.

اون نخ پشمی در زبان دری.  
 همچنین: هون.  
 آهاب پوست، پوست ناپیراسته.  
 ایشی شلوار چرمی که پهلوانان و  
 کشتی‌گیران می‌پوشند.  
 البُرْجُد کسائی زبر و خشن و خط‌دار  
 در زمان عباسیان.

## ب

**بابری کرباس** سیاه که در سبزوار برای دوختن شلوار به کار می‌رفته است.

**بادامه** پارچه‌ایست نفیس، نوعی ابریشم کم‌بها که هنوز آن را از هم نگشاده باشند؛ خرقه مرقع درویشان که از پارچه‌های رنگارنگ دوخته شده باشد.

**بادبان** گریبان قبا، دو رویه قبا که در زیر بغل چپ و راست بسته می‌شود.

**بادروژه جامه** کهنه، لباسی که هر روز پوشند. که به تازی (عربی) به آن بذله گویند، جامه که هر روزه برای کار پوشند. همچنین: با روزه.

**بادروژه** بادروزه.

**بادره** پارچه تنبان و شلوار. همچنین: بارنگ، باز رنگ.

**بادگان** پیش و پس گریبان جامه. همچنین: بادو بان.

**بادنگ** یک نوع لباس بلند و گشاد.

**بادیج** پوششی مانند تنبان که از پارچه‌های رنگارنگ درست شده باشد و زنان در قدیم به پا می‌کردند. شاطران (پیادگان چالاک) و پیاده‌روان نیز به پا می‌کردند و پشت پا را تا ساق می‌پوشانیده است. این پوشش را از پارچه‌های قلمی رنگین آجیده می‌کرده‌اند.

**بار رنگ** بند قنداق کودکان، کمر بند.

**بارانی** نم‌یا سترلاتی که از آن جامه و کلاه درست می‌کردند و در باران می‌پوشیدند، کلاهی که در باران بر سر گذارند.

**باروزه** جامه کهنه.

**باز آفکن** زنده و پنبه‌ای که درویشان بر جامه و خرقه دوزند، مداخل

غالباً به معنی کلاه پیوسته به جامه بوده است.

**باشماق** کلمه‌ایست ترکی به معنی مطلق کفش.

**باغزیه** نوعی جامه از خز؛ جامه‌ای مانند حریر.

**بافته** نوعی پارچه نخی؛ رسن،

طناب؛ تکه‌هایی که از پشم گوسفند ساخته باشند؛ نوعی پارچه پنبه‌ای.

**باکیده** نوعی حریر نقش‌دار، حریر تُک‌باف و ریزباف.

**بالابند** عمامه؛ لباس روی.

**بالاپوش** لباس رویی، هر جامه‌ای

که بر روی دیگر جامه پوشند، نظیر جبه و امثال آن، نوع **بالاپوش** بسته به پارچه و دوخت و موقع و مقام پوشنده فرق می‌کرده است. جزء خلعت‌های فاخر دوره صفوی از بالاپوش مخمل زربفت می‌توان یاد کرد، روپوش.

**بالاس** ابریشم نرم و صاف؛ نوعی

پارچه صاف و کهنه، پارچه کلفت پشمین که در زیر پالان اسب باری یا شتر گذارند.

مانندی که برخی سپاهیان بر پشت گریبان جامه پنبه‌دار دوزند چنانچه سر مداخل در میان دو شانه افتد، **پارچه‌ای** که بر پشت گریبان دوزند (پینه، در پی) به عربی به آن رقعہ گویند یعنی پاره. همچنین: بازافکن.

**باز بکند** نوعی سردوشی که بر روی دو کتف خود می‌زدند در زمان طاهریان، نوعی پوشاک نبرد همچنین: باز کند، باز فکند.

**بازرند** کمر بند و سینه‌بند زنان. همچنین: باز رنگ.

**باشامه** چادر و مقنعه معجری که زنان بر سر اندازند. همچنین: باشومه، باشام، واشام، واشامه.

**باشلق** کلمه‌ایست ترکی و آن **کلاهی** است که بر یقه شئل یا جامه دوخته باشند. این کلاه معمولاً یا از همان پارچه و جامه بود یا از جنسی کمی لطیف‌تر. در خراسان گاهی نیز به **کلاهی** می‌گفتند که از جنس پارچه و وقتی بر سر می‌نهادند دو طرف آن آویزان بود و حالت شمال‌گردن بر روی گوش‌ها پیدا می‌کرد اما

بالائی هر چیز که سر را بپوشاند.

بالش چه چیزی که زنان بر سرین  
ببندند تا بزرگ نماید.

بالواسه تار جامه و پارچه.

بالیک کفش چرمی.

بالیه قز نوعی ابریشم پست و کم بها.

باوری نوعی شال زنان که دارای

رنگ های خاکستری، نارنجی و

زرد و در قوچان و کلات نادری

زنان به سر می کنند.

باولی نوعی جامه ابریشمی خوب که

در باول بافند، باول نام محلی

است همان بابل است در عراق.

بای باف نوعی جامه و پارچه

گلگون و گلدار، یعنی بافت

بزرگان، پارچه مخصوص زنانه.

همچنین: بی باف.

ببریان خفتانی از پوست ببر، جامه

که سپاهیان از پوست ببر سازند،

دیبای نقش دار رومی، جامه ای که

پادشاهان و امراء در روز جنگ

می پوشیدند، نام جامه ای که رستم

به هنگام جنگ بر می کرده است

و از پوست ببر بوده است. ولی بر

طبق نظریات جدید ببر بیان از

پوست سمور بوده است.

ببره روی قبا و کلاه؛ نوعی کفش

بسیار ظریف و کوچک.

بت گلیم ستر از کرک یا پشم

(معرب بت) آن چه از کرک بافند.

بترسنگ نوعی پارچه کم رنگ.

بته جقه نقش سرو سرافکنده که

نشان راستی و فروتنی ایرانیان

است و بیشتر بر روی پارچه و

لباس در قدیم می بافتند یا

می دوختند، البته در شبه قاره هند

و افغانستان و آسیای مرکزی نیز

از این نقش در لباس های سنتی

هنوز بسیار استفاده می شود.

بجاده نوعی پارچه گلیم سیاه.

بخارایی نوعی جامه و پوستین که

در بخارا تهیه می شده است یعنی

پوستین بخارایی.

بخاری نوعی پارچه پنبه ای که

بافتی محکم و درشت داشت و

بسیار مورد توجه اعراب بوده است

و در بخارا تهیه می شده است در

زمان سامانیان.

بخنق خرقه ای که زنان زیر معجر

افکنند تا معجرشان چرب نشود،

برقع کوتاه، پارچه ای که زنان آن

را مقنعه کنند. (معرب کلمه بخیه)

ولایت برتاس می آورند (برتاس  
شهریست در ترکستان). همچنین:  
برتاتی.

بَرته یک نوع کلاه تاتاری که در زیر  
عمامه ترمه بر سر گذارند و  
دستار را بر دور آن ببیچند.

بُرجه خُله که نوعی پارچه است.

بُرد پارچه‌ای پشمی دراز و کلفتی  
است که روزها برای پوشاندن بدن  
و بیشتر شب‌ها به جای جامه  
خواب (رختخواب) به کار می‌رود و  
رنگ آن قهوه‌ای یا خاکستری  
می‌باشد و راه‌راه است و در یمن  
می‌بافتند و از پشم شتر و از انواع  
آن بُرد یمانی، بُرد قطری، بُرد  
عدنی، و بُرد فندقی است.

بُرد فندقی نوعی پارچه و جامه که  
در بخارا تهیه می‌شده است، نوعی  
لباس راه راه آستین بلند در زمان  
سامانیان و رنگ آن سرخ و سفید  
و سبز بوده است و روی دیگر  
لباس‌ها پوشیده می‌شده است،  
نوعی حریر.

بُرد قطری نوعی پارچه ابریشمی.

بُرد نوعی پارچه کتانی.

بُرد یمانی نوعی جامه خطدار

پارچه دوخته شده.

بُخیاری لباس کهنه‌ای که به نوکر  
یا فقیری خلعت دهند.

بَدَاق پارچه تنبان، شلوار و ازار.

بَدَره خریطه جامه، کیسه‌ای از  
پوست و مانند آن که چیزی در آن  
کنند و دهان آن را ببندند.

بَدله لباس هر روزه (لباسی که سر  
روز پوشند). همچنین: بذله.

بَدَن زره کوتاه؛ جبه کوتاه  
بی آستین، تنه جامه.

بَدنه خفتان؛ نوعی اَرخالق از جنس  
کرباس؛ نوعی زره کوتاه.

بَدنه نوعی تن‌پوش جلیقه‌مانند.

بَذیون پارچه نفیس ابریشمی.

بَر بهاری نوعی جامه و پارچه.

بَر جامه لباس‌های پربهای باشکوه.  
همچنین: بَر جامه.

بَر خُوز جامه‌دان. همچنین: برفنده،  
بلغنده، بقچه.

بَراتی جامه کهنه که در وجه بَرات  
موجب به مردم دهند.

بَراز پنبه‌ای که بر جامه دوزند.

بَریطاء سینه‌بند زنان و کودکان  
(معرب کلمه بربند).

بَرتاس پوستین پوست روباه که از

(راه‌راه) که از یمن آورند.

**بُردری** تزینات پارچه یا تن‌پوش مانند قلابدوزی، گلدوزی، مليله‌دوزی.

**بَرزه** بَرز پارچه‌ای که از ابریشم و پشم بیافند.

**بَرزه** پارچه‌ای که از ابر، پشم و پنبه سازند.

**بَرشَم** برقع (مغرب برشامه).

**بَرطل** نوعی سرپوش و کلاه.

**بَرطله** کلاه زیر عمامه.

**بَرَفان** کرته چرمی.

**بُرُق** روبند زنان، پرده‌ایست که چهره را از نقطه مبدا بیضی می‌پوشاند و از پیرامون و روی پیشانی به سر بند متصل می‌شود و از یک تکه پارچه موسلین یا کتان سفید نازک به شکل چهره انسان درست شده است و تا زانوهای آویزان می‌شود و پوشیدن این لباس برای زنان (در گذشته) بیرون از خانه اجباری بوده است، پارچه دراز است از موسلین سفید (یا سیاه) که تمام صورت را غیر از چشم‌های می‌پوشاند و تقریباً تا روی پاها می‌افتد حاشیه بالای آن

پرده از دو جانب به نوار دیگری که به دور سر بسته شده دوخته می‌شود، ۲. نوعی چادر بزرگ یا روپوش است که زنان کاملاً خود را در آن می‌پوشانند و از پارچه ابریشمی درست می‌شود و در محل چشم‌ها شکاف کوچکی به شکل توری درست شده تا بیرون را بتوان دید (این قسم پوشش هنوز در افغانستان، پاکستان، هند و بنگلادش پوشیده می‌شود) (برقوع) که به آن در زبان هندی بورکا می‌گویند و در مصر به آن بورکو می‌گویند.

**بُرک** ۱. پارچه‌ای که از پشم شتر می‌بافند و بیشتر درویشان از آن قبا و کلاه می‌سازند، ۲. جامه‌ای کوتاه تا کمر که مردم مازنداران و گیلان و طبرستان می‌پوشند، ۳. پارچه‌ای از کرک گوسفند که بسیار نفیس می‌باشد و از آن جبه و سرداری دوزند و بُرک باخزر و کرمان بهترین انواع آن است، نوعی پارچه ضخیم دست‌باف که از کرک بز در خراسان تهیه می‌شده است.

- برکان** نوعی پارچه تافته که در شیراز بافته می‌شده است در زمان آل‌بویه، (معرب پرکانه) وصله جامه، گلیم سیاه، جنسی از پارچه متقالی.
- برکان** نوعی جامه و پارچه تافته؛ گلیم سیاه؛ وصله جامه؛ جنسی از پارچه متقالی (معرب کلمه پرکانه). همچنین: برکائی، برنکان، برنکائی، پرکاله، پرگاله، پرکاره.
- برکوع برقع؛ حجاب.**
- برکی** کلاه درازی که زاهدان بر سر گذارند، کلاه نم‌دین دراز. همچنین: برگی.
- برگ بیدی لباس** قلندرانست از پوست و چرم.
- برگستوان** پوششی که در روز جنگ پوشند و آن جامه‌ای بوده است که به جای پنبه در آن ابریشم کم‌بها که کژ یا کج می‌نامیده‌اند، می‌گذاشته و می‌دوختند و آن را کجیم و کجین هم می‌گفته‌اند، چون کژ یا غژ به معنی ابریشم است به این معنی قزاگنده یا کژا غنده نیز خوانند.
- برگی** پارچه‌ای باشد از پشم شتر که بیشتر لباس فقیران از آن باشد.
- برمایون جبه‌ای** که سر و بدن را تمام می‌پوشاند.
- برئسی جامه** که از پشم سیاه بیافند و به ندرت رنگ آن سفید باشد و آن لباس ترسایان (مسیحیان) و نصاریان باشد، کلاه درازی که کشیشان بر سر گذارند، که البته این لباس را در اسپانیا در زمان تسلط مسلمانان همه فرقه‌ها می‌پوشیدند. در قدیم به آن به معنی شب کلاه نیز دانسته شده است در دوره‌های بعد به نوعی روپوش بلند و کلاه‌دار اطلاق می‌شده است. **لنگ، روسری** زنان. (معرب کلمه یونانی بیروس). همچنین: برونوس.
- برنک پارچه‌ای** ابریشمی. همچنین: برنک.
- برنو دیبای تگ، حریر نازک.** همچنین: برونو.
- برو دری دوزی** نوعی سوزن‌دوزی و گل‌دوزی روی لباس با نخ‌های طلایی و نقره‌ای که منشا ایرانی دارد.
- بروان** ۱. دستمال و رومال، ۲. حوله، ۳. سرچه که روی شانه افکنند، ۴. قبای بلند، ۵. کلاه

|                                     |                                 |
|-------------------------------------|---------------------------------|
| همچنین: پساک.                       | دراز.                           |
| بسته ابریشم رنگارنگ که در روی       | برود جامه پرزدار.               |
| کارگاه جهت زردوزی گسترده            | برور سجاف جامه و دامن، سرهای    |
| شده باشد.                           | آستین پوستین. همچنین: بروز.     |
| بشگیر حوله، دستارچه، رومال.         | بروز سجاف دامن جامه.            |
| بطانه آستر جامه.                    | بروفه دستار، منديل: کمر بند؛    |
| بطیط کفش بی نوک، نیم موزه.          | رومال.                          |
| بظماج نوعی جامه پرزدار مانند        | برهانج پارچه مثلثی از جامه.     |
| مخمل، جامه‌ای که میان آن پرز        | همچنین: چاپق.                   |
| دارد و کناره‌های آن دارای نقش و     | برهون کمر بند.                  |
| نگار باشد.                          | بریون دیبای تنگ، حریر نازک،     |
| بُغچه جامه‌بند، پارچه که در آن      | (معرب کلمه بزیون) یک نوع        |
| جامه، پارچه و دیگر چیزها گذارند     | پارچه گلابتون دوزی و زربفت،     |
| و ببیچند.                           | کمخاب. این کلمه از ترکیب واژه   |
| بغلثاق کلاه و فرجی، برگستان،        | بز به معنی کرباس و یون یا گون   |
| قبا، طاقیه. نوعی لباس               | که پسوند آن است می‌باشد.        |
| بی آستین بسیار کوتاه که در زیر      | بز نوعی پارچه پنبه‌ای بسیار     |
| فرجی بر تن می‌کرده‌اند و از         | گرانقیمت در زمان عباسیان بز     |
| پارچه نخی بعلبکی به رنگ سفید        | نوعی پارچه پنبه‌ای، جامه و      |
| یا از پوست سنجاب می‌دوختند.         | سلاح                            |
| همچنین: بطلاق.                      | بزشم کرک و پشم نرمی که از بن    |
| بغلک تریز جامه.                     | موی بز می‌روید و از آن شال و    |
| بغند پوستی که از آن کفش دوزند.      | بیشتر پارچه‌های قیمتی بیافند.   |
| بفخم نوعی پارچه که بر سر چوب        | بساک تاجی که از گل‌ها و ریاحین  |
| درازی ببندند و هرگاه نثار بپاشند    | و برگ‌های مورد سازند و در روز   |
| نثارچیان بدان از هوا نثار را برابند | عید یا دامادی کسی بر سر گذارند. |



شمال کشور هند در ایالت  
اوترپرادش).

**بندُ تَبّان** بند شلوار یا تنبان.

**بند** میان‌بند، کمر‌بند، طناب ابریشمی  
و یا پنبه‌ای که به آن شمشیر  
حمایل کنند، بافته‌ای که از لیفه  
تنبان و چاقچور گذرانده و در  
کمر استوار بندند، بافته‌ای که با  
قبا و ارخالق وصل کرده گره  
زنند.

**بنداری** جبه.

**بندقی** جامه کتان گرانبها، پارچه  
نازک راه‌راه سفید که مصریان از  
آن پیراهن می‌دوخته‌اند.  
**بندمه** تکه، گوی گریبان. همچنین:  
بندنه، بندیمه، بندینه.

**بنک** نوعی پارچه زمینه اطلس که  
بر آن گل‌های زربفت باشد.  
**بنیان** زیرپوش مردانه در زبان فارسی  
دری.

**بنیچ** لباس و پوشاک.

**بنیقه** خشتک پیراهن یا گریبان  
(معرب کلمه بنیک) به معنی  
ابریشم فرومایه و پست که آن را  
قز می‌گویند.

**بنیک** نوعی ابریشم فرومایه و پست

(نثار مقصود پول و امثال آن  
می‌باشد).

**بقیّار** لباس بی‌کرک سیاه از پشم  
شتر. همچنین: بقیاز.

**بکخا** حریر ساده.

**بگتر** نوعی لباس آهنین که روی آن  
مخمل و پارچه زربفت کشیده  
در جنگ پوشند.

**بلاق** پارچه ازار و شلوار.

**بلبل** چشم نوعی ابریشم.

**بلبلی** نوعی چرم بسیار لطیف و  
نازک که با رنگ‌های غیرمکرر  
رنگ کرده باشند.

**بلغار** پوست دباغی شده خوشبوی  
موج‌دار که (تلاتین) نیز خوانند،  
چرم سرخ.

**بلون** دستمال، رومال.

**بلیاد** لباس ساده بی‌زینت؛ جامه  
سیاه.

**بلیار** لباس ظریف و مزین.

**بن** کش تکه مثلث زیر آستین  
(درغک) در لباس زنان سیستان و  
بلوچستان.

**بنارس زری** یک نوع پارچه زری  
اعلا که در شهر بنارس بافته  
می‌شود (بنارس شهری است در

- که آن را کج گویند. **بهرامه** ابریشم؛ جامه سبز ابریشمی.
- بوالبنات** نوعی پارچه پشمی ظریف و گرانبها.
- بوش** نوعی پارچه پشمی ظریف و گرانبها.
- بوش** نوعی پارچه که در مصر بافته می‌شود.
- بوغ** روپوش، لفافه چرمی.
- بوغب‌نه** پارچه‌ای که در آن چیزی می‌پیچند.
- بوقلمون** نوعی دیبای رومی که هر لحظه به رنگ دیگر نماید، دیبای رنگارنگ.
- بوم** زمینه و تن پارچه زربفت.
- بوم** طلا زمینه طلاکاری پارچه زردوزی شده.
- بویی** نوعی دستمال که در بغداد تهیه می‌شده است.
- بهرامن** نوعی بافته ابریشمی هفت‌رنگ بسیار نازک و ظریف.
- بهرامه** ابریشم؛ جامه سبز ابریشمی.
- بهرمان** نوعی بافته ابریشمی، حریر هفت رنگ بسیار لطیف. همچنین: بهرامان.
- بیر لباس** خواب؛ قسمتی از بند کلاه‌خود.
- بیرم** نوعی پارچه باریک و ظریف ریسمانی شبیه کتان مثقالی که در عراق باریک‌تر نازک‌تر آن را می‌بافتند.
- بیرونی** پیراهن زنانه.
- بیضه** خود آهنی که سپاهیان برنهند.
- بینی بند نقاب** چیزی که بر روی بینی بندند (پارچه‌ای که تا روی بینی را بپوشاند) مانند زنان تازی. همچنین: بینی ور.
- بینی دار چکمه** کفش نوک‌دار.

## پ

می کنند. پارچه ای کلفت که به صورت نواری پهن چندبار از ساق پا به پایین را می پوشاند برای گرم نگه داشتن پا در سرما. همچنین: پای پیچ، پای تابه، پا فتابه، پا تاوه. پاتخته کفشی که از پوست دباغی نشده سازند.

پاتوا یک نوع کفش، پای پیچ. همچنین: پاتوه.

پاتیس نوعی پارچه نازک و ریزباف. پاجامه شلوار، تنبان، همان پیژامه اروپائیان. در زبان عربی به آن بیجامه گویند. در زبان هندی پویجامه و شلوارپیست گشاد که زنان هندی می پوشند ولی دراصل هندیان به آن پای جاما می گویند. همچنین: پاشامه، پای جامه.

پاچنگ کفش. همچنین: پاژنگ،

پاآزار کفش، پاپوش. همچنین: پای افزار، پاو زار.

پابره شلوار بلند.

پابند قنداق کودک.

پاپاخ، همچنین: پاپاق. نوعی کلاه بزرگ پشمی یا پوستی.

پاپوش کفش راحتی مخمل مزین

به یراق های طلایی و دانه های

الماس بدلی که یک قرن پیش

زنان ایرانی در داخل خانه به پا

می کردند. کفش در عربی از این

کلمه گرفته شده است. همچنین:

بابوج، بابوش.

پاتابه بندهای بغلین و پای پیچ کفش،

مچ پیچ، نوعی پوشش که تا ساق

پا را می پوشاند و بیشتر مسافران

در پا می کنند. روستائیان نوع

پشمی آن را در زمستان در پا

پارنگ، پاشنگ، پاهنگ.

**پاچوک** نوعی دم‌پایی که تخت آن

چوبی بود و در بیرجند درست

می‌شده است.

**پاچه** بخشی از انتهای پایین شلوار.

**پاچیله** نوعی کفش مخصوص

صوفیان و عارفان در زمان

سلجوقیان که تنگ بوده است و

روی فرش و بساط پوشیده

می‌شده است، نوعی کفش که به

شکل غربال بوده است و بر روی

برف پیادگان بر پای می‌بستند و

راه می‌رفتند تا برف زیر پایشان

کوفته شود و قافله و دیگران به

آسانی بگذرند. در زبان مردم

افغانستان چپک یا چپلی به معنی

نوعی پای‌افزار به کار می‌رود.

**پاچین دامن** بلند و چین‌دار زنانه، در

روستاها اغلب پاچین را از

پارچه‌های گلدار درست می‌کنند

و آن را طوری می‌دوزند که گشاد و

برآمده است شبیه دامن‌های فندار

قدیم. رقاصه‌ها گاهی بر دامن

پاچین خود زنگوله‌های کوچک

می‌دوختند تا هنگام رقصیدن به

صدا درآید.

**پار چرم** دباغی شده؛ پارچه.

**پار زَدَنگ** پارچه‌ای که زنان

روستایی به دوش می‌بندند.

**پارچه آذری** نوعی پارچه پشمی.

**پارچه بافته قماش**، پارچه الیافی و

هر چیزی که از الیاف ساخته شده

باشد، جامه، پوشاک، تکه.

**پارچه پُشت‌نما** موسلین، چیت

موصلی.

**پارچه شوشتری** نوعی پارچه‌ای

نازک که در شوستر بافته می‌شده

و از نوعی ابریشم و دیبا تهیه

می‌شده است، طرح این پارچه راه

راه باریک و پهن و رنگ آن کبود

است در زمان سامانیان تهیه

می‌شده است.

**پارچه قلمکار** نوعی پارچه از

کرباس یا ابریشم یا متقال ظریف

که روی آن نقش‌اندازی می‌کرده‌اند

و بر ۴ نوع است ۱. قلمکار معمولی

که با قالب چوبی نقش‌انداز

می‌کنند، ۲. قلمکار قلمی که در آن

آیات قرآنی و دعا و احادیث با خط

کوفی، نسخ، ثلث یا غبار می‌نوشتند

۳. قلمکار زرنگار نوعی نقاشی با زر

که خیلی گران‌قیمت است و خاص

دربار صفویان، ۴. قلمکار هندی که

نقوش الهام گرفته از نقش و

نگارهای هند می‌بود.

**پارچه هندی قصب**

پارد نوعی جامه رویی که از پالتو

تنگ تر است.

**پاره پارچه.**

پاره زرد پارچه زردی که یهودیان

جهت امتیاز بر دوش جامه

می‌دوخته‌اند تا از مسلمانان

شناخته شوند.

**پاشنه بخواب** کفشی که دیواره

پشتی آن و طرف پشتی آن را

بخوابانند یعنی بتوان پشت آن را

تا کرد نظیر گیوه.

**پاشنه نخواب** کفشی را گویند که

دیواره پشت آن تانشدنی نباشد.

**پالاس** پوشاک پشمی درویش،

جامه پشمینه. همچنین: پالاس.

**پالانچه** جامه ضخیم و خشن و گرم.

**پالک** کفش، کفش جرکی، لفافه و

پای پیچ، نوعی پای افزار از

چرم گاو. همچنین: پالنگ، پالیک.

**پالنگ** پوش بالاپوش.

**پالود** جامه‌ای از پوست بره، اصلاً به

معنی پوست بره می‌باشد. همچنین:

پالودی.

**پالیک** کفش چرمی که با رشته‌هایی

به پا بسته می‌شده است.

**پای افزاری** کم بها بوده. کفش

چرمی. همچنین: پایچ، پاتابه،

پالنگ.

**پانچک** نقش‌ها و حالت پایین شلوار

زنان بلوچ.

**پانمنده** پارچه‌ای پنبه‌ای نقش‌دار

پاهنگه کفش.

**پای دامن** پایین دامن، آنجا که

دامن که به زمین نزدیک باشد.

همچنین: پا دامن.

**پای افزار** پای پوش، کفش.

همچنین: پوزار، پای اوزار.

**پای آنداز** کفشی که با تسمه روی پا

بسته شود

**پایدان** کفش.

**پایزار** کفش.

**پای موز** پا افزار.

**پاینداز** پارچه‌ای ابریشمی مانند که

آن چه در کوچه‌ها جهت عبور

پادشاه می‌گسترانند.

**پیش‌شاخ** فرجی، یک نوع جامه

پیش باز که بیشتر زنان پوشند.

**پیلی** پا جامه و قبای کوتاه، جامه به

می‌باشد و چین‌ها به طور مرتب

روی هم می‌افتد و در استان

خراسان پوشیده می‌شود.

**پرتاله کمربند؛ عمامه، کلاه، آن چه**

سر را پوشاند. همچنین: پرتله.

**پرده حجاب، برقع، نقاب، چادر.**

**پرده زنبور** نوعی برقع مشبک و

توری که زنان بر روی صورت

آویزند.

**پرده زنبوری** پرده سوراخ‌دار که زنان

در برقع دوخته پیش رو اندازند.

**پرزّه پارچه** کهنه.

**پرطلاس پارچه** از موی جانورانی

چون سنجاب و قاقم.

**پر فا دیبای** نقش‌دار لطیف و نازک.

**پرنده** حریر ساده و نوعی بافته

ابریشمی (پرنده در زبان عربی).

**پرنده** نوعی کت کوتاه که زنان در

افغانستان و تاجیکستان می‌پوشند

و جزء لباس سنتی ایشان می‌باشد.

**پرنده** هر چیز که از حریر درست

شده باشد.

**پرنک ← پرنک**

**پرنو دیبای** نقش‌دار نازک و لطیف.

همچنین: پرنون.

**پرنه** پیراهن فراخی است که از سر

شانه‌ها تا جلوی سینه از

لغت زند و پازند.

**پت آهاری** که بر کاغذ یا جامه دهند

و یا پشم نرمی را گویند که بن بز

بروید و آن را به شانه برآورند و از

آن شال برآورند و از آن شال

بافند و بر کلاه نمند یا کپنک و

امثال آن بمالند.

**پتک** ساق‌بند مردان برای محافظت از

سرما.

**پتو بافته** پشمی که نوع خوب آن را

در کرمانی بافتند، نوعی روان‌داز.

**پتوله بافته** ابریشمی نقش‌دار کار هند.

**پته گل** پارچه رنگارنگ در زبان

فارسی دری.

**پخته** پنبه در زبان فارسی دری.

**پر گاره** جامه‌دان.

**پراگی** کلاهخود.

**پر انداخ** تیماج که از پوست بز یا

گوسفند می‌سازند. همچنین: پرنداخ،

پیرنداخ.

**پر بزیان دیبای** چینی نقش‌دار نازک

و تنک. همچنین: پربون.

**پربون** نوعی از ابریشم رنگین و

خوب که در چین می‌بافتند.

**پرتابی** نوعی تنبان که در بالا گشاد

است و به وسیله بند تنبان بسته

می‌شود و از بالا تا پایین چین‌دار

پارچه‌های گلداز و از سینه به پایین ترک ترک از زری و تافته و اطلس دوخته می‌شود و سر دست حاشیه‌اش با زنجیر و یراق آرایش می‌یابد.

**پرنیان حریر** چینی نقش‌دار، پارچه‌ای ابریشمی ظریف نقش‌دار (پرنیان در زبان عربی) پوششی که پادشاهان به فال نیک گرفته و در روز جشن می‌پوشیدند.

**پروز جامه** پوشیدنی یا گستردنی، دیبایی که بر جامه نهند، سجاف دامن جامه و غیره، فراویز، پیرامون جامه، وصله‌ها که در اطراف جامه دوزند که از اصل ابره یارنگی دیگر، حاشیه لباس.

**پرونده پارچه‌ای** که در آن پارچه و جامه در آن می‌پیچیند.

**پروه چادر، چادرشب.**

**پره دامن.**

**پرهه پیراهن، پیراهنی** که زنان در شهر فردوس می‌پوشند (در استان خراسان).

**پریان** ابریشم و حریر مخفف پرنیان.

**پرنیان بوست شتر.**

**پژوه آستر جامه.** همچنین: پژه. **پساک** نوعی سربنداز تاج گل و گیاه، نوعی دیپهیم که در زمان هخامنشیان مردان و در روز عید و یا مراسم رسمی بر سر می‌گذاشتند در زمان اردشیر نوع طلایی آن ساخته شد. همچنین: بساک.

**پشت‌دار** پارچه بستر.

**پشتک** یک نوع جامه کوتاه که مردم دارالمرز پوشند، نیم‌تنه کوتاه بدون آستین. همچنین: پستک.

**پشتمال** پیش سنگ.

**پشتی نیم‌تنه، کمرچین، جامه** کوتاهی تا کمرگاه که آن را غالباً مردم گیلان پوشند.

**پشمینه لباس** پشمی، هر جامه که از پارچه پشمی خشن بدوزند، خرقة صوفی (چون درویشان و صوفیان به لحاظ قناعت و ریاضت این‌گونه لباس را می‌پوشیده‌اند).

**پشمینه‌پوش** کسی که لباس پشمی بپوشد. همچنین: پشمینه دوش.

**پلاس پوش** صوفیان که لباس آنان عموماً پشمینه شتری یا سفیدرنگ

پنبه پای نوعی کفش.

پنبه قبا کسی که قبا پنبه ای پوشیده باشد.

پنج بند عصابه و پیشانی بندی که زنان بر پیشانی بندند (پیچند).

پوپشمن خود آهنین که در روز جنگ بر سر گذارند.

پوتی کلاهی که از پوست بره و به رنگ سیاه است.

پودنه پاشته کفش در زبان فارسی دری.

پوزار کفش در استان خراسان.

پوست پلنگی نوعی جامه و پارچه که خاص شراب فروشان در زمان عباسیان بوده است.

پوستیان نوعی چرم.

پوستین بید دیو جامه.

پوستین کابلی نوعی پوستین

گران بها که در شهر کابل ساخته می شده است.

پوستین لباسی جبه مانند که از

پوست بز و گوسفند درست کنند و

جامه ای است گرم و زمستانی که

از پوست دیگر جانوران مثل

سنباب، خز و قاقم نیز تهیه

می کردند و بهترین پوستین در

خراسان در دره گز و نیز در کابل

بوده یا کبود رنگ و به این نام شهرت داشته اند در زمان سامانیان.

پلاس نوعی پارچه پشمی کلفت و ستبر؛ نوعی جامه کم بها.

پلنگ پوش نوعی بالا پوش.

پلنگیغه: یک نوع لباس

چپکنی (چپکنی) مخصوص پادشاهان.

پلنگینه جوشن یا پوشاکی که از

پوست پلنگ بسازند، جامه ای

است تیره رنگ دارای پر یا مو که

در آتش نمی سوخته است و در آب

تر نمی شده و هیچ سلاحی بر آن

کارگر نبوده است. (ببر بیان). جامه

پهلوانان، یک نوع لباس از پوست

مخصوص پادشاهان.

پلوت عمامه کوچک

پنام پارچه چهارگوشی که در دو

گوشه آن بندی دوخته باشند و در

وقت خواندن زند و اوستا آن را بر

روی خود بندند زرتشتیان. رسم

این است که موید در برابر آتش

مقدس هنگام اجرای مراسم دینی

آن را بر روی بندد که نفس و

بخار دهان به آتش مقدس نرسد.

زرتشتیان به آن رویند نیز گویند.



بلند و چین دار است و در استان خراسان (بیرجند) پوشیده می شود.

**پیراهن سیمایی پیراهن سفید.**

**پیراهن قاق دار پیراهن آهاری در زبان فارسی دری.**

**پیراهن کار نوعی لباس خاص آشیزان در زمان عباسیان.**

**پیراهن لباس نازکی چسبیده به بدن**

که در زیر سایر لباس ها پوشند.

این لباس از چیت، کتان، پنبه یا

ابریشم بوده است. **پیراهن در**

طول تاریخ گاه بلند و گاه کوتاه

بوده است و زمانی با یقه همراه با

تزئینات گلابتون و مخمل و

جواهرات و زمانی بدون یقه بوده

است. بیشتر رنگ آن سفید یا

شیری برای داخل خانه یا بیرون از

خانه استفاده می شده است. ولی در

زمان های بعد به هرگونه لباس یا

پوشش نازک یا نسبتاً نازک گفته

می شده است حال با آستین یا

بی آستین، با یقه یا بی یقه، نقش دار

یا ساده. همچنین: پیرهن، پیرهند.

**پیراهن مراد پیراهنی که زنان روز**

۲۷ رمضان با پول اعانه از این

و آن پارچه اش را تهیه کنند و

درست می شد و گاهی اوقات بر

پشت پوستین با ابریشم و نخ های

رنگین نقش و نگار می انداختند.

**پوش لباس، پوشاک، جامه،**

**خرقه؛ زره، جوشن؛ پرده،**

**نقاب، حجاب، سرپوش.**

**همچنین: پوشش، پوشندگی،**

**پوشنه، پوشیدنی.**

**پوشاک لباس و هر چیز که بدن را**

**پوشاند.**

**پوشنه روی پوش. همچنین:**

**پوشینه.**

**پوشوا لباسی که جلوی باز است و**

**در استان خراسان پوشیده می شود.**

**پوشه پوشش، جامه.**

**پوشیدنی جامه و رخت.**

**پوشینه روی پوش.**

**پیچه نوعی روبند مشبک که از موی**

**یال و دم اسب برنگ سیاه می بافتند**

**و زنان آن را با پیرایه ای یا نواری**

**مرقع زیر چادر بر سر می بستند.**

**پیرام پیراهن زنان بلوچ.**

**پیراهن بخارایی نوعی لباس که**

**در شهر بخارا تهیه می شده و**

**فلاسفه بر تن می کردند.**

**پیراهن پاچی نوعی لباس زنانه که**

بین دو نماز ظهر و عصر در مسجد آن را می‌دوزند و با آن برای برآورده شدن حاجت خویش دعا کرده و بر تن می‌کنند.

**پیراهن نادعلی** که این پیراهن را در جهت رفع بیماری و بلا بر تن می‌کرده‌اند و روی آن آیه‌الکرسی می‌نوشته‌اند.

**پیراهن هراتی** نوعی پیراهن که در شهر هرات (که اکنون در افغانستان می‌باشد) تهیه می‌شد و رنگ آن زرد بود.

**پیروزی لباس کهنه.**

**پیرهن چه پیراهن کوتاه.**

**پیشانی‌بند عصابه** و آن چه زنان بدان زلف‌ها را بندند.

**پیش‌لنگ** پارچه‌ای که قصابان، آشپزان و آهنگران آن را بر جلوی خود بندند تا از آلودگی محفوظ مانند. همچنین: پیش‌لنگی، پیش‌بند، پیش‌دامن

**پیشماگند** پارچه خشن و کلفت پشمی که بر پشت چارپایان می‌اندازند. همچنین: پشماگند.

**پیشوار لباس کوتاهی** که قدری از زانو تجاوز کند.

**پیشواز لباسی** که از جلو باز باشد.

**پیوژه لباس گشاد.**

## ت

**تاج کلاه نادری** کلاهی استوانه‌ای  
شکل و تقریباً بلند که بالای آن  
زیکزاگ بود و در زمان نادرشاه  
بلند پایگان بر سر می گذاشتند.

**تاج کیانی** افسر پادشاهی.

**تاخته** نوعی پارچه که در نیشابور  
بافته می شده در قرون اولیه  
اسلامی. همچنین: تاخنج.

**تارا** نوعی لباس مخصوص که از  
پارچه ابریشمی که زنان لر  
می پوشند و که هم چنین به این  
لباس در زبان دری ساوا یا ساوه  
می گویند همچنین: تاره.

**تارک کلاه** پادشاهان ایران باستان.

**تارکاری** زری بافی.

**تاژ چادر** و خیمه.

**تاس کلاه** نوعی کلاه به صورت  
نیم دایره که از طلا و نقره با  
نگین های عقیق و فیروزه با

**تابشان** نوعی کلاه که کله سر را  
می پوشاند و دارای منگوله آویزانی  
است.

**تاتاری** یک نوع لباس منسوب به  
تاتارها (از اقوام مغول) که از پهلوی  
باز می شود.

**تاج افسر، دیهیم، کلاهی** که برای  
پادشاهان از طلا و جواهر  
می سازند، نوعی کلاه بلند، کلاه  
ترک ترک و قلابدوزی درویشان  
که غالباً از نمده بوده و آن را تاج  
مولوی و تاج پوست نیز خوانند.  
تاج فقر کلاهی بوده است که  
کشتی گیران پس از رسیدن به  
مرتبیه پهلوانی از طرف پیشوایان  
طریقت و استادان اجازه  
می یافته اند آن را بر سر گذارند.  
کلاه خاص پادشاهان که در بیشتر  
موارد بلند بوده است.

مشبك كاری كه روی پیشانی قرار  
می گرفته است و در استان  
خراسان زنان می پوشیده اند.

**تاسومه** نوعی كفش (معرب كلمه  
تاسمه و تسمه) كه به معنی موی  
شانه كرده بر پیشانی می باشد؛  
جرم؛ دوال، دوال، كفش.

**تافته** پارچه ابریشمی؛ جامه از  
كتان، نوعی پارچه ابریشمی كه  
بهترین آن در یزد بافته می شود،  
حریر.

**تای تای** رشته رشته، نخ نخ.

**تای** جامه نوعی قماش.

**تایی** تشریف یک نوع خلعت.

**تبان** ازار خرد كه عورت را پوشاند و  
بیشتر ملاحان و كشتی گیران پوشند.

**تَبِت** پشم نرمی كه از بن بزبشانه  
آورند و از آن **شال** نفیس بافند.

**تبی** جامه درشت و كلفت بافته شده،  
جامه درشت و انبوه باف مانند

**عرق چین** كه به آن سوزنی  
گویند.

**تپه** كلاه زنان كه از گلابتون و  
مرواریددوزی و یا از طلا و نقره  
سازند و مرقع به جواهر كنند و بر  
كله و پیشانی نهند، **عرق چین**

زنان و دختران.

**تَجَفاف** برگستوان، خفتان، (معرب  
كلمه تن پناه) به معنی نگهبان.

**تَجَواز** نوعی چادر نقش دار.

**تَحْتِ الْحَنَك** یک نوع عمامه است كه  
مخصوص زاهدان و عابدان می باشد  
كه یک پیچ عمامه را از تحت حنك  
(زیر چانه) گذرانده به سر پیچند.

**تَحْشِیْه** آرایش كنار جامه مثل طراز.  
(تراز)

**تَحْت** پارچه، قواره.

**تَخْتَدَار** جامه سیاه و سفید كه  
پادشاهان ایران به ویژه دارا بر  
تخت خود می گستردانیدند.

**تَخْتَلَه** كفش.

**تَخْتَه** كلاه كلاه كاغذی زنگوله داری

كه بر سر مجرم گذارده و بر خر  
سوار كرده در شهر می گردانیدند و  
گاه میزنندش تا برقصد. همچنین:  
تخت كلاه.

**تَخْفِيفَه** نوعی سرپوش كه درواقع  
نوعی دستار یا عمامه كوچك

بوده است در زمان عباسیان،  
نوعی شب كلاه، نوعی عمامه  
سبك در مقابل عمامه علما كه  
بزرگ بوده است.

دامن قبا، خشتک پیراهن، آن  
چه که بر زیر بغل دوخته شود.  
همچنین: تیریز، تخرص.

تَریش قطعهای از پارچه و یا پوست  
و جزء آن که بلند و باریک باشد.  
تَریو پارچه و جامه سبک و نازک.  
تَشْرِیف خلعت، پوششی که بزرگان،  
امرا و پادشاهان برای بزرگ  
گردانیدن کسی به وی دهند.

تَطَواف جامه‌ای که با آن طواف  
کنند.

تَفْسیله نوعی پارچه ابریشمی که از  
آن جامه دوزند.

تَقْنین خطوط پارچه و جامه.  
تَکْبند کمربندی از ابریشم و یا پشم  
شتر و مانند آن که بر یک سر آن  
تکمه و یا مهره و بر سر دیگرش  
حلقه نصب کنند و چون خواهند  
آن را بر کمر بستند تکمه را در  
حلقه اندازند.

تَکمه ابریشم زردوزی.  
تَکمه گوی گریبان، گوی هر چیز در  
لباس و کفش و کلاه.  
تَکه ازار بند. همچنین: بند شلوار.  
تَکه پارچه. همچنین: تیکه.  
تَگل پارچه که بر جامه پنبه کنند.

تَخْلِه جفت کفش و نعلین.

تَخْیه نوعی کلاه زنانه که زیر  
چارقد می‌پوشند به رنگ سرخ  
در استان خراسان.  
تَرّاز نقوش جامه، زینت و آرایش جامه،  
سجاف جامه، آستین و گریبان و  
زینتی که بر روی آن کنند.  
تَرایمان کمربندی که دور  
کمربندند.

تَرَبو پارچه سفید، سفت و نازک.  
تَرغو پارچه ابریشمی سرخ‌رنگ.  
تَرک نوعی سرپوش، نوعی  
کلاهخود. همچنین: بترک.

تَرکانی جامه‌ای مانند فرجی که  
زنان ترک پوشند.

تَرکه خود آهنین  
تَرگی کلاهخود که از روز جنگ بر سر  
گذارند، میان بند عمامه. همچنین:  
ترک.

تَرلک قبای پیش باز آستین کوتاه.  
همچنین: ترلیک، تلک، تیلیک.

تَرمه پارچه نفیسی که از کرک  
بافند، پارچه که از پشم لطیف و  
ابریشم بافته شود.

تَریز تکه‌ای از جامه و قبا که مثلث  
باشد، دو مثلث واقع در هر طرف

تلاتین چرم بلغار که از روسیه می آورند.

تلاق پارچه تنبان و شلوار.

قله شکن کرباس سیاه که در سبزواری مردان برای دوختن شلوار به کار می برند.

تماج چرمی که از پوست بز سازند. همچنین: تیماج.

تنبان شلوار و پای جامه باشد (پای جامه همان پیژامه است که در کشورهای غربی به کار می رود اما اصل این واژه فارسی است)، زیر جامه، پای جامه چرمی که کشتی گیران پوشند، نوعی شلوار کسانی که ملاحان پوشند. شلوار لیفهدار دهاتیان.

تنبوتنگ شلوار تنگی که زنان زیر شلیته می پوشیده اند در استان خراسان.

تنبه نوعی تنبان در شهر فردوس استان خراسان که مردان می پوشند.

تن پوش جامه ای است که پادشاه خود آن را پوشیده و به عنوان خلعت به کسی می داد.

تن جامه لباس، پوشاک، کرته، زیر قبایی.

تن زیب آرخالق، جامه که در زیر قبا پوشند، پارچه پنبه ای نازک و سفید شبیه به مخمل که در بنگاله بافند. همچنین: تن ژیب.

تن زیب جامه کوچکی که زیر قبا پوشند، پارچه نازک سفید پیراهنی.

تنکه تنبان چرمی که تا سر زانو باشد و کشتی گیران پوشند و بر آن نقش و نگارهایی قلابدوزی کنند. کمر آن محکم است و انواعی دارد از جمله تنکه آینه و آن تنکه ای است که بر سر زانوهای آن آینه هایی نصب شده بود و معنی آن این بود که هیچ کشتی گیری نمی تواند زانوانش را به خاک برساند، تنکه میخچه که زمینه آن با گل گره های سخت و درشت و با نخ های کلفت بافته شده بود و در موقع کشتی گرفتن اگر با بدن کشتی گیر تماس می یافت آن را آزرده می کرد. تنبان یک توی پهلوانان. همچنین: تنگه.

تنوره دامن، پوشاکی که از کمرگاه تا روی دو گام را بپوشاند. جوشن، زره گشاد، قبای سفید

درویشان مولویه هنگام رقص که  
قد این قبا بلند می باشد، پوششی  
که قلندران مانند لنگ بر پای  
بندند.

**تور پارچه** نازک مشبک نقش دار.  
**توری** پارچه نازک و زیبا که به طور  
آزاد بر روی سر انداخته آن را به  
وسیله رشته های مروارید با  
نیم تاج و جقه و پیشانی بند و  
پرهای زیبا تزیین کنند.  
**توز** پارچه بسیار ظریف و لطیف از  
کتان منسوب به شهر توز در  
نزدیک اهواز.

**توز** پارچه کتانی برای تابستان که از  
الیاف درخت خدنگ بافته شده.  
**توزی** نوعی جامه نفیس، نوعی  
**پارچه کتانی**، قبا و جامه  
تابستانی نازک که از کتان باشد،  
(نام شهری است در فارس به  
نام توز). همچنین: توجی.

**توقه** تکه و حلقه کمر بند.  
**تولبره** کفش.

**ته پوشی** آن چیزی که زنان در زیر  
شلوار پوشند.

**ته پیچ** کلاهی که در زیر عمامه بر  
سر گذارند.

**تیار تاجی** گرد که پادشاهان  
بر سر گذارند، کلاهی نمدی که به  
شکل تاجی مخروطی است در  
جلو و دنباله آن به صورت نواری  
در پشت گردن آویزان است.  
همچنین: تیارا.

**تیر جامه و کرباس و موری** که  
نوعی پارچه سفید است.

**تیریز** سجاف پهنی که در دو طرفه  
قبا یا پیراهن بود که روی دو  
طرف سینه را شامل می شد.  
همچنین: تریز، تریج.

**تیماج** پوست گوسفند دباغی شده یا  
بز دباغی شده.

## ث

ثُبَّان دامن جامه، دامن ساختن در  
جامه.

ثَرْقَبِي نوعی جامه سپید که از کتان  
بافند و در مصر درست می‌شود.

ثَوْب جامه، لباس (جمع آن اثواب  
است).

ثِيَاب المُنَادِمه نوعی جامه که در  
زمان عباسیان برای مجالس لهو و  
لعب بالاخص نوشیدن شراب  
پوشیده می‌شده است و در دربار

آنان مورد استفاده بوده است.

ثِيَاب جامه های پوشیدنی (ثياب  
الوشى جامه نقش دار).

ثِيَاب كَتان سِينِيزِي كَتَانِي است

که در شهری در فارس (سینیز)  
بافته می‌شده است و با کتان مصر

برابری می‌کرده است، نوعی  
پارچه که خاصیت کتان را داشته

است.



## ج

**جاده‌وار پارچه آماده برای یک دست لباس**

**جامدانی** یک نوع پارچه پنبه‌ای ظریف نقش‌دار.

**جامک پیراهن** سستی مردان بلوچ که گشاد و بلند است.

**جامگی جامه** کهنه، بیهای جامه، یک قطعه از پارچه پنبه‌ای که برای

یک جامه بس باشد، وجوهی که برای تهیه لباس به خدمت‌گزاران حکومت می‌پرداخته‌اند.

**جامه آلمانی رخت کبودی** که در ماتم پوشند.

**جامه ببری** جامه نقش‌دار که نقش‌های آن پولک مانند مثل پوست شیر و ببر.

**جامه بخارایی** نوعی جامه خاص فلاسفه و دانشمندان که در زمان عباسیان پوشیده می‌شده است.

**جامه بغدادی** نوعی جامه آجیده که بخیه‌های آن به فاصله سه انگشت باشد.

**جامه حلکاری** جامه‌ای که از طلای محلول بر آن نقش شده باشد.

**جامه خاص پوشاک مخصوص** پادشاهان.

**جامه خواب رخت خواب**، جامه که بر تن کنند به وقت خواب.

**جامه راه لباس سفر**، لباسی که در سفر پوشند.

**جامه سوسنی رخت ماتم**.

**جامه شستی** نوعی رخت پوشیدنی؛ (شستی نوعی دوخت می‌باشد)، نوعی جامه آجیده که بخیه آن به فاصله سه انگشت باشد.

**جامه صورت جامه** که تصویرها در آن نقش شده باشد، جامه که در

جامه نأشسته کرباس ناشسته که در هندی به آن کوره گویند.

جامه نخجوانی سقرلات، لندره.

جامه هر چیز پوشیدنی یا گستردنی، پوشاک یا لباس، پارچه، پارچه نادوخته.

جامه دار شال و پارچه گلدار و پارچه پنبه‌ای رنگارنگ. همچنین: جامدار.

جامه وار پارچه پنبه‌ای الوان، شال یا پارچه گلدار.

جانی خانی پارچه خشن و کلفت که از موی بز سازند.

جبه بُنداری نوعی جبه در زمان سلجوقیان خاص دانشمندان و فقها.

جبه قبایست جلو گشاد که آن را روی لباس دیگری می‌پوشند و آستین‌های آن نسبتاً کوتاه است و در زمستان آن را از پوست آستر می‌کنند، اغلب آستین‌های آن تا مچ نمی‌رسد و لباس دراز است که از ماهوت رنگارنگ می‌سازند البته ممکن است گاهی پارچه آن ابریشمی یا پشمی نیز باشد، نوعی پیراهن، جوشن، زره و از انواع آن ۱. جبه ملکی،

آن تصویر حیوانات، پرندگان یا انسان‌ها نقش شده باشد.

جامه عسلی جامه مخصوص زرتشتیان در قدیم.

جامه عماری روپوش مخمل.

جامه عید رخت و لباس که در عید پوشند.

جامه عیدی جامه سرخ مانند گل‌ها و شکوفه‌ها در بهار.

جامه فانوس پوشش فانوس، پارچه موم اندود که دور فانوس می‌کشیدند تا باد آن را خاموش نکند.

جامه فتح جامه که در جنگ زیر زره پوشند و ادعیه و آیات بر آن نوشته شده باشد.

جامه فتحی نوعی قبای ابریشمی اعلا.

جامه قطران جامه سیاهی که در عزا پوشند.

جامه کاغذین جامه‌ای که مظلومان و فریادخواهان ماجرای دادخواهی خود را بر آن می‌نوشتند و بر تن می‌کردند.

جامه مومین جامه که به موم گداخته چرب سازند. همچنین: موم جامه.

شرق مثل شبه قاره هند و کشورهای چون افغانستان و تاجیکستان که در جامه‌های ترمه (بته جقه‌ای) نقش کنند، گل کلاه (پر) بته‌ای ساخته از پر پرندگان که بر بالای پیش کلاه پادشاهان ایران مانند سرو کوچک کرده و سرش به یک سوء افکنده می‌باشد و این یکی از نشان‌ها و نمادها در این مناطق می‌باشد.

جل پوشش، در خراسان جامه خشن را جل گویند.

جلیاب ۱. چادر، ۲. چادر بزرگی که زنان هنگام بیرون رفتن از خانه می‌پوشند، ۳. نوعی نیم‌تنه آستین‌دار یا بدون آستین که آن را در زیر لباس‌های دیگر می‌پوشند و در موقع کار به کمر می‌بندند، ۴. جامه گشاد که زنان بر روی لباس‌های دیگر می‌پوشند. جلنگ نوعی پارچه ابریشمی که آن را زرتار یا بی‌زرتار می‌بافند و از آن قبا، کلاه، شلوار می‌سازند، نوعی پارچه ابریشمی زری‌دوزی شده.

جلیقه نیم‌تنه با آستین یا بی‌آستین روی پیراهن یا زیر کت پوشند

جبه شامی (رومی)، جبه هراتی، جبه قبرجی، جبه مرغزی، جبه بغدادی، جبه مرقعه، جبه شور کله، این بالا پوش از سه قسمت تشکیل شده بود ۱. رویه پنبه‌ای (آبره، آورده) ۲. آورده البطانه (آستر) ۳. الوضعیه (پنبه میان آستر) و ظاهراً این سه قسمت قابل تفکیک و جداسازی بوده است. از انواع آن در زمان قاجاریه می‌توان از جبه خَر، جبه ترمه و جبه شمس‌دار نام برد.

جبه پوش زره پوش.

جرا به جوراب ساق کوتاه.

جربا گریبان پیراهن.

جرد جامه کهنه موده.

جرز پوستین زنانه.

جرموک نوعی کفش به رنگ سیاه، زرد و بیشتر سرخ، نوعی کفش برای بیرون رفتن از منزل در زمان عباسیان برای مردم عادی، (معرب کلمه سر موزه)، نوعی کفش که بالای موزه پوشند. همچنین: جرموق.

جشه آستین پیراهن و قبا.

جغه یکی نقوش ایران و عموماً در

گَوَال

جوالِ حَقّ نوعی پارچه درشت که درویشان پوشند.

جوجو شهرست در ختا (که اکنون در چین قرار دارد) که پارچه‌های ابریشمی نفیس را از آنجا می‌آورند.

جوخا چوخا، چوخه.

جودیا گلیم که آن را پوشند (مغرب کلمه گوازه) به معنی لنگ؛ روسری زنان.

جوراب پا تابه‌ای که از نخ‌های پنبه‌ای یا پشمی یا ابریشمی بافتند و پاها را با آن بپوشانند. در قدیم جوراب بر روی شالوار می‌کشیدند و از انواع آن جوراب سفید نخ‌ی شیرازی است. (مغرب کلمه گورب) که اصل آن گورپا بوده به معنی قبر پا، نوعی کفش و موزه.

جوراب‌بند زنان بپند و بندی که بر روی ساقه جوراب بندند.

جورب موزه، آنچه پای را پوشد.

جوزه گره گره‌ای که به شکل تکمه باشد، دکمه‌ای که از قیطان سازند و در لباس‌ها گذارند، نوعی گره

(جلیقه)، نیم تنه کوتاه بی‌آستین. این

جامه را روستائیان در خراسان و بلوچستان به صورت بلند می‌پوشند.

جُمُجُم کفشی از الیاف نخ‌ی یا ابریشمی بافته شده، نوعی گیوه که کف آن از چرم و بدون پاشنه از پارچه کهنه درست می‌شده است و مخصوص صوفیان بوده در زمان سلجوقیان. همچنین: چمچم.

جَمَشک نوعی موزه یا کفش ساق‌دار بلند که بسیار مرغوب بوده در زمان آل بویه. همچنین: شمشک.

جَنابی نوعی دستمال مرغوب که در گناوه تهیه می‌شده است.

جَنّاغ پارچه‌ای که نقاشی شده و بر روی زین اسب اندازند برای زیور آن.

جَنگل‌دوز قلاب‌دوزی در زبان فارسی دَری.

جَنّه نوعی برقع زنان که با آن سر، روی، سینه و پشت به جز کمر پوشیده شود.

جَوَال پارچه درشت که درویشان پوشند، لنگه‌بار بزرگی که از پشم بافتند. همچنین: مغرب شَوال و

|                                    |                                  |
|------------------------------------|----------------------------------|
| جولق.                              | دکمه مانند که مانند قیطان از     |
| جولخی قلندر شال پوش و جولخ         | کلاه آویزان بوده است در زمان     |
| پوش.                               | سلجوقیان و مخصوص کلاه            |
| جوما نوعی پیراهن زنانه بلند و گشاد | عارفان و صوفیان.                 |
| بدون یقه که خاص زنان لر است.       | جوساک تکمه. همچنین: جوسک.        |
| همچنین: جومه.                      | جوسن جبه چرمین.                  |
| جهانگیر شلوار کوتاه سپاهیان.       | جوشک سوراخی که تکمه در آن        |
| جهرمیه جامه کتانی که در جهرم       | داخل شود (جادکمه‌ای).            |
| بافته می‌شده است، نوعی گلیم.       | جوشن نوعی لباس جنگ غیر از        |
| جهودانه پارچه زردی که یهودیان      | زره است زیرا زره تمام حلقه باشد  |
| بر دوش می‌انداختند تا از دیگران    | و جوشن مرکب از حلقه‌ها و         |
| باز شناخته شوند. همچنین:           | پاره‌های آهن باشد، و از انواع آن |
| یهودانه.                           | جوشن چینی، جوشن تبتی و           |
| جیب کیسه که زیر گریبان می‌دوزند،   | جوشن غوری بوده است، خفتان.       |
| کیسه دامن، گریبان گرد پیراهن.      | همچنین: خنگل، جلته.              |
| جیب کیسه‌ای که در دامن و یا سینه   | جولخ نوعی پارچه پشمی خشن که      |
| قبا و غیره دوزند و در آن چیزی      | درویشان و قلندران پوشند. نوعی    |
| می‌گذارند. همچنین: غدر، غدرک.      | پارچه، پارچه پشمی که از آن خرچین |
| جیر نوعی پوست دباغی شده نرم.       | و جوال درست می‌کردند. همچنین:    |

## چ

**چاچله کفش چرمی.**

**چادر پوشاکی از کتان سفید یا پیچازی**

سفید و آبی که به دور خود می پیچند

و همه بدن را با آن می پوشانند و

گاهی از پارچه نخی با گل های

قالبی یا پارچه نخی کم ارزش یا

پارچه موسلین سفید، **بالا پوش**،

حجاب، ردا. برای بیرون رفتن از

خانه رنگ آن سیاه بوده است و

جنس آن از دبیت مشکی یا ابریشم

یا پارچه موسوم به عبایی و به نوع

سفید و آبی آن در خراسان **چادر**

نخودی می گویند؛ خیمه و خرگاه.

**چادر یک تخت چادر یک شقه،**

چادر یک تخته.

**چادر ترسا جامه زرد و کبود در هم**

بافته.

**چادر کمری نوعی چادر به شکل**

نیم دایره که به کمر بسته می شود.

**چادر نماز جامه ای که از سر تا پا همه**

بدن را فرا گیرد و زنان در خانه در

وقت نماز آن را بر سر کنند (بیشتر

رنگ آن سفید یا رنگ های روشن

می باشد). زنان روستایی گاه مهره

یا دگمه ای کوچک از نخ بر بالای

**چادر نماز می دوختند تا قسمتی که**

باید بر بالای سر قرار گیرد

مشخص باشد.

**چادری حجاب زنان افغانستان که**

شامل یک **چادر** بلند سفید یا آبی

به همراه یک روبنده که به سر

خود آن **چادر** وصل می باشد و

اصل این لباس از هند است.

**چادر یزدی نوعی جامه نفیس که در**

یزد و کرمان بافتند، نوعی پوشش و

**چادر** سفید زنان کرمان و یزد که

به هنگام بیرون شدن از خانه بر سر می کردند.

**چار آینه** نوعی لباس جنگ که چهار تخته از آهن ساخته و در ثبات (نوعی پارچه) یا مخمل گرفته گرد پشت و سینه کشند و به صورت مستطیل در جلو و پشت و پهلوها قرار گرفت و روی زره پوشیده می شد. همچنین: چهار آینه.

**چار شب شلوار** زنانه در زبان کردی.

**چارخانه** پارچه ای دارای خطوط طبیعی رنگارنگ.

**چارق** نوعی کفش مردم بیابان گرد و صحرائشین، نوعی کفش چرمی درشت (پوست ناپیراسته) که دوخته نمی شود بلکه دور هر لنگه آن بندهایی کشیده شده برای آن که به ساق پا بسته شود وقتی پا را درون آن می گذارند و بند را می کشند دور چارق به هم می آید و پا را محفوظ می دارد آنگاه بندها را به ساق پا می پیچند. اصل این کلمه ترکی است. نوعی کفش از پوست تازه گاو یا گوسفند که

روستائیان و چوپان ها به پا می کنند و لبه هایش را با ریسمان به هم آورده و در خود پا خشک می کنند. همچنین: چارغ، شم.

**چار قُب** پوشاک مخصوص پادشاهان توران، نیم تنه ای که از پارچه کمخا (پارچه ای منقش و رنگارنگ که خواب آن اندک است) می دوزند و اطراف آن را زرکش می کنند.

**چار قَد** پارچه ای مثلث شکل از تور یا حریر گلدار یا ساده از مخمل در یک ذرع پارچه ای به شکل مثلث بریده به روی هم آورده تا زده و به سر می نمایند. و زنان زلفها را از بالا و از دو طرف در زیر آن مرتب کرده از زیر گلو سنجاق می زدند و دستک های آن را بر روی سینه می انداختند و به دور سرشان زیورآلات می آویختند، پارچه چهار گوشه ای که زنان دولا کرده سر را به آن پوشند.

**چار قَد قالبی** نوعی چارق که با نشاسته قالب سر درمی آوردند.

**چار گلی** چارق چهار گوش گلدار که در بیرجند، قائنات و بجنورد زنان می پوشند.

**چاروق** امروزی روستایان می باشد، نوعی کفش روستایی. همچنین: جوموش.

**چبغت لباس** کهنه.

**چپ و راست** بندهای ابریشمی طلایی و نقره‌ای که بر حسب جامه دوزند این تکه‌ها در ایران به (چپکن) و در هندوستان سپاهیان و جوانان به قباهای خود بخیه می‌زنند، آن چه از آهن و نقره ساخته بر تسمه یا کمر بند نصب کنند، نوعی بالاپوش نقش‌دار صوفیان.

**چپان لباس** کهنه، نوعی جامه که روی جامه‌های دیگر پوشند.

**چپدار سرموزه**، نوعی کفش که در گذشته مردم ماوراءالنهر می‌پوشیدند. همچنین: چپدان، چپلان، چپداز.

**چپرباف** پوست پاره‌هایی را گویند که بندبافان و نواربافان تار ابریشم را بر آن کشند و هر مرتبه که پود را بگذرانند آنها را بگردانند و این قسم بند یا نوار را چپرباف گویند.

**چپرباف** نوعی پارچه.

**چپریج** نوعی پیچیدن شال یا جامه

**چاقچور** پاپوشی از پارچه سیاه به جای جوراب برای بیرون رفتن از خانه و پوشاندن پاها و ساق‌های آن با کفی تا مچ مانند جوراب و از آنجا با چین‌هایی که تمام ساق را پوشانیده و در زیر زانو با گره‌بندهایی استوار می‌گردید (دو لاغ). در زمان آغامحمدخان قاجار **چاقچور** از ماهوت گلی جزء لباس رسمی بوده است. بانوان اعیان و اشراف غالباً چاقچور نمی‌پوشیده‌اند.

**چاقشر** نوعی جوراب که از نوک انگشتان پا تا کمر را می‌پوشاند. همچنین: دولاغ.

**چاک آستین** چاکي که در آستین لباس باشد و آن دو نوع است یکی در طول که آن نیز دو قسم می‌باشد و دیگری در عرض ۱. یکی آنچه چاک تا سرآستین شود تا آستین گشاد شود ۲. آنکه در میان آستین چاک بلند باشد و در آستین مایست که دراز باشد. در عرض از جهت درازی آستین. **چام** دگمه، چین.

**چاموش** نوعی کفش که در گیلان و مازنداران می‌پوشند و مانند



که از روی شانه چپ بگذرانند و  
به شکل حمایل درآورند.  
**چپلک دمپایی.**

**چپیه** نوعی پارچه نقش دار که زنان و  
مردان عرب بر سر می اندازند و آن  
را با عقال یا یگال بر سر محکم  
می کنند. (البته اکنون فقط مردان  
می پوشند ولی در گذشته زنان نیز  
می پوشیده اند).

**چتا لباس خوش نما.**  
**چتر نیفه ای** که در آن بند شلوار و  
زیرجامه را داخل آن کرده به  
کمر می بندند.

**چخچیره** نوعی پای جامه گشاد با  
آن پاشنه را بندند.  
**چرخ قبا دور دامن قبا، قبا**  
**اطلس.**

**چرخ** نوعی اطلس که به آن اطلس  
چرخی می گویند، نوعی جامه  
ابریشمی، گریبان؛ پیراهن.

**چرخی** نوعی جامه نازک ابریشمی،  
نوعی اطلس سپید، نوعی اطلس  
نفیس.

**چرم پوست گاو، گوسفند، یا بز و شتر**  
دباغی شده، پوست کلفت.

**چسبک** در خراسان کفش تیماجی

یک لایی سبک را گویند که رویه  
آن از تیماج به رنگ های مشکی  
و سفید و کف آن یک لایه چرم  
نازک بود، بند هم نداشت و پشت  
پاشنه اش می خوابید کفشی بود  
نرم، سبک و ارزان قیمت  
دوزندگان آن ترک های مهاجر  
عشق آباد بودند.

**چشم بلبل** نوعی پارچه که به صورت  
چشم بلبلان می بافند و به آن بلبل  
چشم یا چشم بلبلی نیز گویند.  
**چشم آمیز نقاب توری** مشبک که  
در گذشته زنان بر چهره  
می انداختند.

**چشم بند** چشم آویز، روبنده که از  
پارچه سیاه نازکی درست شده  
باشد، نوعی کفش زنانه در قدیم.

**چشمک** کفش نوعی کفش شبیه  
چارق ایرانیان که از بیت المقدس  
می آوردند و اطراف آن دوخته.  
نبوده است. همچنین: چشماک و  
حشمک.

**چغشور** نوعی چاقچور یا چاقشور  
سرخ رنگ.

**چغل جوشن.**

**چکمن** نوعی لباس که روی دیگر

|                                                                                                                                |                                                                                                                                                                                                                                                                      |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| لباس‌ها پوشند.                                                                                                                 | سازند، کفش کهنه نازک.                                                                                                                                                                                                                                                |
| چکمه موزه ساق بلند (چکمه واژه‌ای ترکیست)، کفش مسافران، پوششی برای پا به هنگام سواری و غیره.                                    | همچنین: جُمُجُم.<br>چَموش نوعی کفش. همچنین: چوموش.                                                                                                                                                                                                                   |
| چکن نوعی کشیده‌دوزی، زرکش دوزی و بخیه‌دوزی که با ابریشم رنگارنگ که بر جامه نقش دوزند. همچنین: چکین.                            | چَنگ موزه نوک برگشته موزه.                                                                                                                                                                                                                                           |
| چکن دوزی ابریشم دوزی روی پارچه و لباس به این گونه پارچه چکن دار می‌گویند.                                                      | چوبین رویاکی سرخ‌رنگ که بر سر بندند. همچنین: چوبینک، چوبینه.                                                                                                                                                                                                         |
| چل تریزه نوع لباس، پیراهن که مردان بلوچ در جشن‌ها می‌پوشند و دامن آن گشاد و پرچین می‌باشد و به هنگام چرخیدن کاملاً باز می‌شود. | چوپلنگ پارچه یا بندی که بر سر می‌بندند.                                                                                                                                                                                                                              |
| چلوار پارچه پنبه‌ای سفید آهارداری که از آن پیراهن، زیرجامه و دیگر جامه‌ها دوزند، پارچه نخی سفید نازک.                          | چوچم نوعی کفش که درویشان می‌پوشند.                                                                                                                                                                                                                                   |
| چمتاک کفش، نوعی کفش مانند گیوه. همچنین: چمتک، چمتاک، چمنک، چشمک.                                                               | چوخا نوعی جامه که از پشم بافند، نوعی جامه نصارا، پارچه پشمی ستبر، لباس راهبان کلسیا.                                                                                                                                                                                 |
| چُمجُم گیوه، پای‌افزاری که ته آن را به جای چرم از کهنه و لته                                                                   | چوخابه جامه پشمین کوتاه که لباس فقیران است.                                                                                                                                                                                                                          |
|                                                                                                                                | چوقه نوعی پارچه پشمی برای دوختن قبا در استان خراسان، جامه‌ای پشمین و کوتاه و خشن که مردان بر روی دیگر جامه‌ها پوشند. این کلمه در عربی جوخ شده است و در ترکی جوغا و جوقا می‌باشد. لباس سلام عصر قاجاری به نام چوقا، بارانی که نوعی لباس مرغوب بوده است. همچنین: چوغا، |

- چوخه، چوخا، جوخا. چهلّم نوعی جوشن.
- چهار ترک نوعی کلاه چهار گوشه. چیت پارچه نقش دار پنبه‌ای هندی
- چهار باف نوعی ابریشم اعلا. یا ایرانی، پارچه ابریشمی ترکی،
- چهار گوشه سربند. کلاً پارچه نقش دار و از انواع آن
- چهلقد نوعی جوشن، جبه ستبر و چیت ناصر خانی است.
- دولایی سپاهیان. همچنین: چیره دستار رنگین نقش دار (کلمه‌ای
- چلقب، چلته. هندی است).

## ح

حاشیه دامن لباس، سجاف و مغزی  
آن.

خبره نوعی چادر یمانی.  
خبر چادر نقش دار، چادر حریر، جامه  
نو.

حجا حجاب، پرده.  
حجاب پرده، نقاب، روبند، برقع،  
روپوش.

حداد جامه‌های سوگ سیاه و کبود.  
حریر جامه و پارچه ابریشمی.  
حریر کوهی نوعی پارچه حریر.

حریم جامه که محرم پوشد، جامه  
که آن را محرمان از تن بیرون  
کنند و دیگران آن را نپوشند.

حسین قلی‌خانی نوعی پارچه  
گرانقیمت که درکاشان در زمان  
قاجاریه بافته می‌شده است

حشمک نوعی کفش.  
خضرمی نوعی جامه که در

حضرا الموت یمن بافته می‌شده و  
در واقع نوعی کتان بوده است.  
خفیه نوعی جامه و پارچه که در  
زمان سامانیان بافته می‌شده است،  
نوعی عمامه.

حقیبه کمربند مرصع، زنار.  
حُکاء نوعی پوشاک و حجاب.  
همچنین: خلکه.

خُله بُرج نوعی پارچه پشمی که  
زمینه آن سیاه با خطوط سرخ یا  
زمینه سرخ با خطوط سیاه.

خُله برد یمانی، جامه، ازار، ردا،  
پوشاک خواه از کمر به پایین را  
بپوشاند و یا همه تن را، رخت و

از انواع آن ۱. حله برجه، ۲. حله  
عتابی ۳. حله یمانی است.  
خُله عتابی پارچه‌ای ابریشمی که

در اصفهان تهیه می‌شده است در  
زمان آل بویه.

حمایل پارچه ابریشمی دوال مانندی  
 پهن به رنگ سفید یا سرخ یا سبز  
 یا آبی که به اعتبار درجات پادشاه  
 به نوکرهای خود در ازای خدمات  
 می‌دهد و در روز سلام آن را زیب  
 پیکر خود می‌کنند.  
 خنبل پوستین، پوستین کهنه.

خوف شاما کچه‌ای از ادیم که آن را  
 مانند دوال‌های پهن به اندازه  
 چهار انگشت بریده و دختران بالغ  
 پوشند؛ ازار مانندی از پوست که  
 زنان حیض و کودکان پوشند.  
 حوله نوعی پارچه ضخیم.

## خ

خاتمی یک نوع دوخته دوزی روی

پارچه که قطعات رنگارنگ و

گونگون از پارچه را با مهارت نزدیک

به هم روی پارچه یکدیگر بدوزند.

خارا نوعی جامه ابریشمی که مانند

صف موج دار است

خارای نوعی بافته ابریشمی که از

انواع آن کاشی، یزدی و خراسانی

بوده است.

خارکش سر موزه.

خاروخیز نوعی پارچه پرزدار.

خاره نوعی پارچه که در نور آفتاب

پاره شود چنانچه پارچه کتان در

مهتاب.

خاز نوعی جامه کتان که مانند

مقال سفت و پشت دار است.

خاصه نوعی جامه سفید پنبه‌ای که

(خاصه مخمل) نیز گویند.

خاقونیه نوعی نقاب و حجاب،

نوعی پیچه و روبنده.

خال نوعی برد یمانی، جامه نرم با

لطافت، پارچه‌ای که با آن مرده

را پوشند.

خالی پوشاک، جامه، لباس، گلیم

بزرگ پرزدار.

خام جامه چرمین، پوست دباغی

نکرده، گریاس نشسته.

خانه باف پارچه بافته شده در خانه،

پارچه که غلامان و خانه زادان آن

را بافته باشند چنانچه در اصفهان

این گونه پارچه معروف بوده است.

خانه باف مروی نوعی جامه و

تن پوش زبر و درشت در زمان

سامانیان.

خَتو کمر بند از شاخ کرگدن.

خُجی نوعی پارچه که در خج

شهری در حدود کابل (افغانستان

کنونی) بافته می شده است.

خراسانی نوعی جامه و قبا که بلندی آن ظاهراً با ساق پا و یا حوالی زانوان می‌رسید و جلو باز و یک لبه روی لبه دیگر بر روی سینه می‌خوابید، نوعی کتان و نوعی کاغذ که از کتان درست می‌کردند.

خراقگین نوعی جامه جنگ.

خرپشته نوعی جوشن که در جنگ پوشند و سخت و ستبر بوده است. خرخیز شهری در ختاو ختن که پارچه ابریشمی نفیس در آن می‌بافتند این منطقه اکنون در بین چین و روسیه واقع شده است.

خرقه جامه فقرا که بیشتر از پیش گریبان چاک باشد، جامه کهنه ردای خشنی است که صوفیان و فقیران بر تن می‌کنند، لباس وصله‌دار متقدمان صوفیه و زهار که از جهت سادگی معاش بر تن می‌کرده‌اند و لباسی که صوفیان از پاره‌های رنگارنگ بر هم دوخته و به عنوان لباس خاص می‌پوشیده‌اند (خرقه‌التصوف) می‌گفته‌اند و

جامه‌ایست پیش بسته که ز سر می‌پوشیده‌اند، جبه‌ای که آستر آن از پوست گوسفند و یا پوست خر و

سنباب باشد، هر جامه‌ای که از پیش گریبان چاک باشد، رنگ این لباس نخست کیود بود و سپس به رنگ‌های سیاه، سفید و ملمع در آمد. این لباس دارای شش قسمت داشته است ۱. قب (قسمت بالای گریبان خرقه)، ۲. دو آستین، ۳. دو تیریز (دو سوی قبا که روی سینه را می‌پوشانده است) ۴. کمر ۵. گریبان ۶. فرآویز (نوعی سردوزی بر لبه آستین و جیب از پارچه‌ای دیگر).

خرید لایه‌ای که کفش دوز میان کف و آستر کفش گذارد (معرب خرده).

خریق زره.

خز شوشی نوعی پارچه در شهر شوش بافته می‌شده است. همچنین: سوسی.

خز نوعی جامه ابریشمی، جامه که از پشم و ابریشم بافتند، نوعی پوستین. خستونه خرقه درویشان، خرقه‌ای که از پارچه‌های رنگارنگ دوخته شده باشد.

خسروانی نوعی جامه، نوعی پارچه. به معنی لطیف و نیکو و بزرگ باشد که در خور پادشاهان

است. **خشت خشت جامه آهاردار.**  
 همچنین: **خش خشت.**  
**خشتچه خشتک، پارچه**  
 چهارگوشه‌ای که در زیر بغل  
 جامه و میان تنبان دوزند؛ **کتان؛**  
 ابریشم.  
**خشته** نوعی پارچه که متن آن  
 مانند خشت نقش شده  
 باشد، پوست سمور  
**خشتک** پارچه چهارگوش که زیر  
 بغل جامه و میان پای جامه دوزند  
 میان تنبان و سلوار نیز دوزند.  
**خشن** بارانی جبه که در باران  
 می‌پوشند، پارچه کلفتی که  
 شبانان می‌پوشند.  
**خشن گیاهی** که از آن پارچه بافته  
 و فقیران و درویشان از آن جامه  
 درست کنند و بپوشند، خرقة.  
**خشوانه** جامه پشمی که موی‌ها از  
 آن آویخته باشد.  
**خشیشی** نوعی جامه پوشیدنی.  
**خشینه** پارچه‌ای است خودرنگ که  
 آن را سفید نکرده باشند و هم  
 چنان سفید بافته شده باشد.  
**خصفه** درز موزه و کفش.

**خُطایی** نوعی جامه و پارچه که در  
 شهر خُتا بافته می‌شده است که  
 اکنون در آسیای میانه می‌باشد.  
 همچنین: **ختایی.**  
**خطرایه** جامه پشمین که درویشان  
 آن را پوشند و از آن ریسمان‌ها و  
 پشم‌ها آویخته باشد.  
**خطی** نوعی برد یمانی که خط‌هایی  
 در آن بافته باشند و بسیار ساده اما  
 قیمتی است.  
**خَف کرباس** سوخته بود که بهر آتش  
 زدن ترتیب دهند.  
**خَف کفش** و نوعی پوتین از تیماج  
 زرد یا سرخ است. (معرب کلمه  
 فارسی کفش).  
**خفا** پوشش، پوشیدگی.  
**خفتان** نوعی جامه سپاهیان، قبای جلو  
 بازیست با آستین‌های بسیار بلند که  
 روی نیم‌تنه تنگ زیرین پوشیده  
 می‌شود، لباس درازبست از پارچه  
 راه‌راه نخ و ابریشم، جبه روز جنگ و  
 یکی از انواع آن خفتان رومی بوده  
 است که به مرغوبیت شهرت داشته  
 است. جامه‌ای است پنبه‌ای که بر  
 روی زره پوشند. خفتان اگر از ابریشم  
 باشد در فارسی قراگند است.



خفیه نوعی جامه در زمان صفاریان.

خالاع جمع کلمه خلعت.

خلشک پارچه شلوار رنگین.

خلع بیرون کردن جامه و موزه.

خلعت جامه دوخته که کسی را

پوشانند، جامه که از تن خود

بیرون کنند و به دیگری

پوشانند، جامه که ملوک و امراء

به کسی بخشند و آن کمتر از

سه پارچه نباشد. معنی دیگر آن

خلعت کفن است که در

خراسان هنوز رایج است. از

دیگر معانی آن هدیه‌هایی بوده

است که در مراسم عروسی

خانواده عروس برای کسان

داماد جزء جهیزیه به آنان

می‌دادند مثل جا نماز،

شب کلاه، کیسه پول و غیره.

خلعت حاجبی نوعی لباس ویژه

حاجبان در دربار سلجوقیان که

شامل قبای سیاه با کمربندی

طلایی و از جنس دیبا و با

آستین‌های بلند.

خَلَق جامه کهنه.

خَلْقان جامه‌های کهنه.

خلک بالاپوش نمدی چوپانان در

قوچان.

خمار روپوش زنان، سرپوش زنان،

رو سری، مقنعه.

خمتوانه جامه پشمینه درویشان.

خمره نوعی روپند سفید که تا شکم

را می‌پوشاند خاص زنان.

خمیصه نوعی ردا.

خَنک نوعی جامه درشت که فقیران

پوشند.

خَنگ لباس سفید.

خَنگل جوشن.

خَنیف جامه‌ای سپید و ستبر از

کتان.

خَنیک نوعی لباس خشن و درشت

که درویشان پوشند.

خواب جامه لباس خواب.

خواب‌دار پارچه پرزدار مانند مخمل.

خود کلاه آهنی سپاهیان، تاج و از

انواع آن خود پولاد و خود آهنی

بوده است. همچنین: خوی.

خوی جامه لطیف ابریشمی

سرخ‌رنگ.

خوی چین زیرجامه، لباس به بدن

چسبیده مانند پیراهن،

عرق‌چین.

خیش خانه پیراهن کتان، پارچه

کتان، جامه باشد از نیم آکنده خانه  
 باف هروی (نوعی پارچه)، یعنی  
 در بافت آن پنبه داخل کرده  
 باشند، جامه ستر کتان که تارهای  
 آن گنده باشد، بدترین نوع کتان،  
 کرباس.

خیخ جامه کلفت و درشت.

نازک بافته سترتار از بدترین کتان.  
 خیش نوعی پارچه کتانی، پارچه‌ای  
 که از پشم و پنبه با هم بافته  
 شده باشد.  
 خیش نوعی جامه که تارهایش  
 ستر باشد و از انواع آن کتان و  
 قصب رومی باشد، جلبابی از

## د

دارائی نوعی پارچه ابریشمی که  
چند تار از آن پنبه باشد و مانند  
خارا موج دار باشد.

دآشن جامه نو که پوشیده نشده باشد.  
دام سرانداز مشبک و تور مانند  
زنان. همچنین: دامک.

دامان کنار پایین لباس، حاشیه و  
سجاف لباس؛ جامه ای است که  
زنان بر روی دیگر جامه ها  
می پوشیده اند و از کمر تا پشت پای  
آنان را می پوشانیده است و گاهی با  
شلوار همراه بوده است. همچنین:  
دامن.

دامنی چادر باریک با یک عرض و  
بی درز، سرانه زنان، مقنعه.

دانه کیش یک نوع گردن پیچ (شال  
گردن) زر دوزی شده که در هوای  
سرد روی جبه پوشند. همچنین: دانه

سمور.

دَاهِم ديهيم، تاج مرقع پادشاهان،  
چتر پادشاهی. همچنین: داهیم.

دَب نقش و نگار که بر جامه کنند.  
دَبوَذ پارچه ای که تارهایش رنگارنگ  
و مضاعف باشد.

دَبِيق بغدادی نوعی پارچه در بغداد  
بافته می شده است.

دَبِيقِي حریر نازک بافت دَبِيق مصر،  
نوعی پارچه بسیار لطیف و نازک  
(دِيقی)، نوعی حریر بسیار گرانبها  
نوعی پارچه بسیار لطیف

دَثار هر جامه که به بدن متصل  
نباشد و آن را بر روی جامه دیگر  
پوشند مثل چادر، جبه و عبا.

دَخدار پارچه سفید و سیاه که در  
گذشته تخت پادشاهان را با آن  
می پوشانیدند معنی آن به فارسی

|                                    |                                   |
|------------------------------------|-----------------------------------|
| زیبا می‌باشد.                      | درس جامه کهنه. همچنین: دریس.      |
| در دامن حاشیه و کناره مزین لباس.   | درع زره آهنی.                     |
| دُراچه جبه، بالاپوش، جامه دراز.    | دیرفس حریر و جامه ابریشم معرب     |
| دُراچه بالاپوش گشاد، جامه ای از    | دیرفش.                            |
| پنبه یا پشم که مرد و زن هر دو      | دیرفش فوطه که بر بالای دستار و    |
| پوشند، جبه سپاهیان، جوشن،          | خود آهنین پیچند. همچنین:          |
| چارآیین، جامه‌ای جلو باز که        | دروش.                             |
| فقط ازپشم می‌باشد.                 | دِرَقه زره.                       |
| دُراعه نوعی جامه مشایخ که آن       | درک دستارچه، دستمال همان          |
| فوطه باشد که بر دوش اندازند،       | دزک می‌باشد.                      |
| نوعی جامه که بیشتر از صوف          | درلک جامه کوتاه پیشواز آستین      |
| (پشم) باشد، لباسی باشد که          | کوتاه که (درلیک) نیز گویند.       |
| قسمت جلوی آن تا جلوی قلب           | همچنین: ترلک، ترلیک.              |
| گشاده است و مزین به تکه و جا       | دروش پارچه‌ای است که در روز       |
| دکمه می‌باشد. در روزگار استیلای    | جنگ بر بالای خود آهنین و          |
| مغول قضات و فقیهان آن را           | دستار می‌بسته‌اند.                |
| می‌پوشیده‌اند، بالاپوش فراخ،       | دریشی لباس، رخت.                  |
| جبه.                               | دزک دستار، کلاه به نحوی که به     |
| دُرِبافته در پارچه مرصع، بافته شده | دور آن پارچه بسته باشند،          |
| با در و جواهرات.                   | مندیل، رومال، دستارچه.            |
| دُریه (دربی) پنبه و پارهای که بر   | دست پوشاک.                        |
| جامه دوزند. همچنین: دریه،          | دست کال کیف زنانه در زبان         |
| دربی.                              | فارسی دری.                        |
| دُرز شکاف جامه‌ای که دوخته باشند.  | دستا دستار، عمامه، مندیل، روپاک،  |
| همچنین: درزه.                      | دستمال، آن چه بر دور دستار پیچند. |
| دُرزمایه سجاف لباس.                | دستار بست مندیل و عمامه           |

کتانی نازک.

**دستار پارچه‌ای** که به دور سر

پیچند و مانند عمامه باشد ولی

منشا آن ایرانی است و بستن آن

روشی خاص داشته است.

**دستار دستان آستین.**

**دستار دل‌بند** یکی از انواع دستار که

چون پارچه‌اش بسیار لطیف و ناب

است به این نام معروف شده است و

مانند کدوی پیچیده شده و یک

پارچه از آن بیرون آمده و به یک

دسته منگوله و ریشه منتهی می‌شود.

**دستار سگزی‌وار** نوعی دستار.

**دستار طبری** نوعی دستار که در

آمل تولید می‌شده است و جنس

آن بسیار خوب بوده است در زمان

آل‌بویه.

**دستار قصب** نوعی پارچه

قلاب‌دوزی یا زردوزی شده که

راه‌راه بود و بر سر می‌پیچینند.

**دستار مروی** نوعی دستار که زبر و

خشن و درشت بافت بود (عمامه

مروی) و جنس از کرباس مروی

بود.

**دستار مولوی** عمامه کوچک و

سبک که یک دو دور بیشتر بر

گرد سر نیچد، درویشان و

ملاحان غالباً این نوع دستار

داشته‌اند.

**دستارچه دستمال**، کمر بند، عمامه

کوچک، روپاک.

**دستبانه دستکش چرمین** که

بازداران به دست می‌کرده‌اند.

همچنین: دستوانه، دستوان،

دستینه، دستخجن.

**دست‌پاک دستمال**، روپاک.

**دستکش** نوعی پوشاک دست

می‌باشد که از پنبه یا ابریشم یا

پشم تهیه می‌کرده‌اند.

**دستکی دستکش جیری** که

شکارچیان جهت گرفتن مرغان

شکاری بر دست می‌کردند.

همچنین: دستگی، دستوانه.

**دستمال رومال**، روپاک، پارچه

مندیل، هر چه با آن دست‌ها را

پاک کنند.

**دستمال قیصری** نوعی دستمال

که در بغداد تهیه می‌شده است.

**دستمال‌چه** مندیل کوچک، رومال

کوچک.

**دستی جامه خلعت.**

**دسمیان** کیسه‌ای که بر کمر بندند و

غالباً از پوست باشد و در آن چیزی گذارند.

تکه‌های پارچه به رنگ‌های گوناگون.

دَلقِ پوش کسی که لباس مندرس

دَفَنی نوعی جامه خطدار.

پوشد، درویش، زاهد و گوشه‌نشین.

دَق نوعی لباس پشمی که موها از

دَله لباس پشمینه، خرقه مرقع

آن آویخته باشد، نوعی پارچه

درویشان که از آن پشم‌ها آویخته

نفیس و از انواع آن دَق مصری و

باشد.

دَق رومی بوده است.

دَمبِز پارچه کلفت و درشت.

دَگله بالاپوش آستین کوتاه، قبای

دَمقامس دیبا، کتان، ابریشم سفید،

سپاهیان. همچنین: تگله.

(معرب کلمه دمسه)، ولی برخی

دِلاص نوعی زره کتانی که بیشتر

گویند که این نوع پارچه به شهر

ساخت ایرانیان و رومیان بوده است

دمشق در شام (سوریه کنونی)

ولی اعراب از آن استفاده می‌کردند.

منسوب است. همچنین: دمقس.

دَلبند نوعی دستار، عمامه، تاج،

دَمه ابریشم سفید.

کلاه، دیهیم.

دَمیاطی نوعی جامه لطیف که از

دَلق نوعی پارچه پشمینه که

شهر دمیاط در مصر می‌آوردند.

درویشان پوشند، گربه صحرایی

دَمیقی نوعی پارچه ابریشمی.

که پوستی سفید دارد و معرب

دَنبومه دستار، شمله.

کلمه دله که به ترکی به آن قاقم

دندا کمربند.

می‌گویند و از پوست آن پوستین

دَنیه نوعی کلاه خمره‌ای مخصوص

سازند، جامه وصله‌دار و کهنه،

قضات که حدود ۴۵ سانتیمتر یا

خرقه صوفیان که از پارچه‌های

دو وجب طول داشته و کنار و

رنگارنگ و گاهی پوست به هم

بالای آن طوری کنار می‌زدند که

دوخته شده که آن را (دَلق مرقع)

گوش‌ها معلوم باشد در زمان

می‌گویند درست شده است، لباس

آل‌زیاد و این کلمه از کلمه دن یا

فقیران و داعیه‌داران مقام ولایت،

خمره آمده است.

یک نوع ردای دراز مرکب از

دو آستین خرقه.

دو بُد نوعی پارچه (دو بود)، (دو بود)

جامه دو بوددار. همچنین: معرب

کلمه دو بود، دیبود و دو بود

دو پود (دوپوده) پارچه‌ای که

خطدار بافته شده باشد، پارچه‌ای

که دارای خطوطی بود از دو رنگ.

دو تو جامه پنبه‌دار و دولا.

دو تهی لباس آستر شده.

دو ذامی پارچه مخمل گلداز،

گل‌های قلاب‌دوزی پارچه.

دو در دکمه قبا، سگک کمر بند.

دو ریشه حوله، رومال، دستمالی

از پارچه کلفت موی‌دار، روپوش،

پارچه کتانی دو ریشه چه ریشه

به معنی ریشه می‌باشد، جامه دو

نخه یا دو پوده.

دواج جامه فراخی که همه بدن را

بپوشاند، لحاف، رختخواب، بستر،

بالاپوش، لباس، قبا

دواج نوعی قبای گشاد در زمان

عباسیان برای مردان.

دوازده ترک نوعی کلاه که دارای

دوازده بخش بوده است که در

زمان شاه اسماعیل صفوی به رنگ

سرخ از ماهوت بوده که پیروان او

بر سر می‌گذاشته‌اند و برای همین

به قزل‌باش معروف شده‌اند.

دوال کمر بند.

دوال نعلین بند چرمی کفش و هر

چیزی که با آن کفش را بندند

دور مشعل نوعی رنگ جامه.

دوشکن پوشاک کوتاهی که از

شانه‌ها آویزان می‌کنند.

دوشوان سینه‌بند آهنین که در

جنگ پوشند، شکم بند.

دولاغ چاقچور، شلوار زنانه که در

قسمت مچ پاتنگ و چین‌دار،

جوراب سرخود. همچنین: دولاغ.

دولبند کمر بند، شال کمر، دستار،

عمامه.

ده تاس کفش چوبی.

دیبا پارچه حریر رنگارنگ، کمخاب،

از انواع آن دیبه خسروی بوده است.

دیباچ نوعی جامه ابریشمی و

نقش‌دار (معرب کلمه دیبا)

پارچه‌ای که تار و پود آن ابریشم

باشد. گویند معنی این کلمه

دیوباف می‌باشد یعنی بافته دیو.

دیباچی کسی که دیبا پوشیده باشد.

دیباچه نوعی جامه ابریشمی که

قباچه سلاطین باشد و با جواهر

تزیین شده است.

|                                                                                                                                                                                                           |                                                                                                             |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| دیده گاو نوعی جامه که در جنگ پوشند.                                                                                                                                                                       | دیباه نوعی پارچه گرانبها و زردار، نوعی حریر رنگارنگ.                                                        |
| دیم نوعی چرم (مختصر ادیم می باشد) به آن چرم بلغار نیز می گویند.                                                                                                                                           | دیبای آزررق دیبای کبودرنگ. دیبای پخته در پخته دیبایی که تار و پودش هیچیک خام نباشد.                         |
| دیمه نوعی چرم.                                                                                                                                                                                            | دیبای چین حریر چینی.                                                                                        |
| دیناری نوعی پارچه ابریشمی.                                                                                                                                                                                | دیبای حریر تنک (نازک).                                                                                      |
| دیناری نوعی جامه ابریشمی، نوعی پارچه حریر.                                                                                                                                                                | دیبای خسروانی دیبای خسروی. دیبای خسروی حریر پادشاهی.                                                        |
| دیو جامه پشمین درشت و کلفت که در جنگ پوشند. نوعی جامه از پوستین که آن را وارونه پوشیده و پرها بر آن می بستند و با آن به شکار پرندگان می رفتند. نوعی جامه پشمین خشن که روز جنگ می پوشند. همچنین: دیو جامه. | دیبای رنگرنگ دیبای رنگارنگ. دیبای رومی حریر رومی.                                                           |
| دیو جامه جامه پوستین که وارونه پوشند و پرها بر آن بند کنند و با آن شبها به شکار کبک روند، جامه از پلاس کنده که در جنگ پوشند، پوست شیر و پلنگ که بهادران در روز معرکه بر دوش اندازند. همچنین: دیو.         | دیبای زربفت حریر زربفت. دیبای شب اندر روز دیبایی که رنگش سفید و سیاه باشد به آن دیبای شبافروز نیز می گویند. |
| دیوسه نوعی پوشاک.                                                                                                                                                                                         | دیبای ششتری پارچه حریری که در شوشتر بافته می شده است.                                                       |
| دیوگیری نوعی پارچه ابریشمی که                                                                                                                                                                             | دیبای صنعا حریر یمنی. دیبای معلم پارچه زردوزی شده. دیبای نوعی پارچه ابریشمی گرانبها منسوب به شهر دیبه.      |
|                                                                                                                                                                                                           | دیبود پارچه دوپوده. همچنین: دیبوذ.                                                                          |
|                                                                                                                                                                                                           | دیبه حریر تنک (نازک).                                                                                       |
|                                                                                                                                                                                                           | دیداری پارچه توری.                                                                                          |



در دیوگیر می‌بافند (دیوگیر شهری  
در هند است که به آن دولت‌آباد  
نیز گویند و در قسمت دکن یعنی  
قسمت جنوب هند واقع است).  
دیهیم تاج و افسر پادشاهان ایران  
(دهیم).

ذ

ذیل دامن.

ذنبی نوعی پارچه خطدار.

راخته نوعی پارچه در نیشابور بافته

می شده در قرون اولیه اسلامی.

همچنین: راختج، راختج.

رازقیه جامه کتان منسوب به شهر

ری.

راسته چپه پشت پارچه.

رانپا نوعی لباس نبرد ایرانیان مانند

رانین.

راه راه جامه ای که خطوط رنگین

داشته باشد.

ربس نوعی پارچه ضخیم پنبه ای

پست که از آن لباس دوزند،

نوعی قماش پنبه ای نازک تر از

دبیت.

ربوسه سرپوشی چون چادر برای

زنان، روی پوشه، مقنعه.

ربوشه سرپوش، روپوش، چادر،

مقنعه، هر چیز که سر و روی را

بیوشاند.

رُخ دیهیم، تاج پادشاهان.

رُخای پارچه ظریف زری.

رخت جامه، لباس، آنچه با آن

پارچه ساخته شود، هر چیز

پوشیدنی.

رخت سلامی لباسی که برای رفتن

به دربار به تن کنند.

ردا چادری که بر دوش گیرند،

بالاپوش، خرقه، عبا، لباسی که

روی لباس های دیگر پوشند و

منشا آن ایرانی است که در اسپانیا

در زمان مورسک (مسلمانان)

پوشیده می شده است. و از انواع

آن ردای مصری است.

ردای بحرانی نوعی ردای که در

بحرین بافته می شده است.

رزمه بقچه جامه و رخت، بقچه

بزرگ.

رَش نوعی جامه ابریشمی گرانبها.

رُصافیه نوعی شب کلاه شبیه

قُلنسوه که در بغداد تهیه می شده

است (در محله رصافیه بغداد).

رُضائی نوعی شال کشمیری که در

زمستان بر سر اندازند.

رُغزه نوعی لباس پشمین که مردم

بدخشان و کرمان و کشمیر

پوشند، نوعی لباس که آن را از

پشم گوسفند بیافند در کشمیر به

آن پتوک می گویند.

رُفاده پارچه ای که بدان جراحت را

بندند، رگ بند؛ حوله؛ توبره ای از

چرم یا قماش که بنایان برای

ابزار و کودکان مکتب کتاب قلم

خویش را در آن می گذاشتند.

رُفرف نوع دیبای نازک.

رُقم نوعی دیبا، نوعی چادر.

رُکو جامه کهنه، کرباس، چادر یک

تخته. همچنین: رکوی.

رُگوک کرباس.

رُگوه پاره جامه آن را (رگو) نیز

گویند، چادر یک تخته، پاره جامه

که کهنه و سوده شده باشد،

پارچه حیض زنان. همچنین: رگو.

رُندج چرم سیاه (معرب کلمه رنده).

رُنگ جامه زنده درویشان.

رُنگی چیت رنگ رو، چیتی که رنگ

آن به هنگام شستن برود.

رُو جامه ای دو تو که آن را (ابره)

گویند، جامه بالای آستر.

رُوانین نوعی شلوار، زرهی که

ران ها را بپوشاند و در جنگ

پوشند.

رُوبان پارچه نوار مانند که در زینت

و آرایش لباس به کار می برند.

رُوبند چهره پوشی سیاه یا سفید که از

بالا با بندی به دور سر بسته می شود

و تا نزدیک زانوان آویزان است در

عرض نیم ذرع و شبکه ای از تور به

عرض و طول ۵ تا ۱۵ سانتیمتر در

برابر چشم قرار دارد تا صاحب آن

بتواند بیرون را ببیند، نقاب، پارچه

سفیدی مربع مستطیل که میان آن

را از یک طرف مشبک کرده اند و

زنان آن را بر رو بندند. همچنین:

روبنده، روی بند.

رُوپاک نقاب زنان؛ دستمال،

رومال؛ دستار زنان.

رُوپوش روبندی که تمام روی

صورت را بپوشاند، روبند ابریشمی

|                                |                                |
|--------------------------------|--------------------------------|
| لباسهای دیگر پوشند.            | عروسان؛ لباسی که بر روی        |
| رودک جانوری که از پوست آن      | روی جای ملافه.                 |
| پوستین سازند. همچنین: وثق.     | روی پوش آنچه روی را پوشاند.    |
| روزف دیبای نازک.               | روینه نقابی که بر روی اندازند، |
| روسی پوش سر زنانه.             | نقاب، حجاب. همچنین: رویوانه.   |
| روسی نام پارچه‌ای.             | رویه پارچه رویین جامه برخلاف   |
| روگاه طرف بالای جامه، حاشیه و  | آستر.                          |
| سجاف جامه.                     | ریجه بند تنبان.                |
| رومال پارچه‌ای که با آن روی را | ریسیده ریشه دستار باشد، پارچه  |
| پاک کنند، دستمال. همچنین:      | پرنیان نقش دار که بر آن چشم‌ها |
| روی مال.                       | تصویر کرده باشند.              |
| رومال سیاه پارچه‌ای که زنان بر | ریش بالا پوش و جبه‌ای است که   |
| رو و چشم خود اندازند برای      | بر روی دیگر لباس‌ها بپوشند،    |
| پوشیدن رو، چیزی که پیش برقع    | لباسی که در روز جشن پوشند.     |
| دوزند و آن شبکه‌وار باشد.      | ریشه سبحانیه چیزی که مرشدان    |
| رومی پارچه‌ای حریر و دیبا.     | بر سر بندند.                   |
| روی آستره نوعی دستارچه که      | ریشه طره دستار.                |
| صوفیان بر گردن می‌انداختند که  | ریط چادر یک تخته. همچنین:      |
| هر دوسر آن را در پیش می‌بستند. | ریطه.                          |
|                                | ریماز نوعی جامه نفیس و لطیف.   |
|                                | همچنین: ریمز.                  |

## ز

- زرایو روبنده، نقاب زنان.  
 زرباف جامه زر.  
 زربفت پارچه‌ای که تارهای آن  
 میان زر باشد، زرتاری، زردوزی،  
 پارچه از پشم یا ابریشم که با  
 تارهای طلا بافته باشد. همچنین:  
 زرباف، زربافته.  
 زربفت حاتم نوعی زربفت خوب و  
 اعلا.  
 زربون نوعی کفش.  
 زرتار چیزی که از تارهای زر بافتند  
 مانند طره زر تار که از گوشه  
 دستار می‌آویختند.  
 زرد زره (معرب کلمه زرخ).  
 زردوزی پارچه نقش‌دار با تارهای زر  
 و گلابتون.  
 زرغب کیمخت.  
 زرمائقه جبه‌ای از پشم (معرب کلمه  
 اشتربانه).  
 زرنندی نوعی آستر.  
 زرنگار پارچه نقش‌دار با زر.  
 زره جامه زرهی که بر روی  
 لباس‌های دیگر پوشند.  
 زره خود کلاhexود، آستر مغفر.  
 زره کلاه کلاhexودی که از  
 کناره‌های آن پارچه زره مانندی  
 آویزان است تا گردن را در جنگ  
 محافظت کند.  
 زره نوعی لباس جنگ با آستین و  
 دامن کوتاه از حلقه‌های فولاد  
 بافته که بر زیر لباس پوشند و با  
 جوشن تفاوت داشته است و انواع  
 مختلف داشته که از انواع آن زره  
 اندلسی، زره مصری، زره

خراسانی، زره خوارزمی بوده است.  
 زری پارچه زربفت.  
 زری قالبی نوعی پارچه.  
 زرین کلاه نوعی کلاه از زر بافته یا ساخته شده.  
 زربینه کفش نوعی کفش زرنگار.  
 زژه آستر لباس.  
 زعفروری نوعی پارچه ابریشمی.  
 زغارغس نوار پشمی که به کناره‌های لباس می‌دوزند از خز و سنجاب و غیره.  
 زغره آن قطعه از پوست آستر که مانند حاشیه بر کناره‌های رویه لباس برمی‌گرداند.  
 زغیر کتان.  
 زنار کمربندی ویژه مسیحیان بوده و در کشورهای اسلامی بر کمر خود می‌بسته‌اند تا از مسلمانان تشخیص داده شوند، نوار ماندی از کتان یا ابریشم که کشیشان از دور گردن خود گذارنیده و دو سر آن را در جلوی سینه آویزان می‌کنند و به صلیب وصل است و البته به معنی کمربند زرتشتیان نیز آمده است.  
 زنبر نوعی پارچه نرم که دارای

پرزهای دراز باشد.  
 زنبوری جامه مشبک.  
 زنجب کمربند (معرب زنجف).  
 زنجف نوار پشمی و یا پنبه‌ای و ابریشمی که بر کناره‌های لباس دوزند، حاشیه.  
 زنجیره چیزست که بیشتر در اطراف دامن و گریبان جامه و کلاه دوزند.  
 زندپیچ جامه سپید آهاردار.  
 زندپیچی جامه که در نهایت درشتی، کلفتی و سپیدی نوعی پارچه انباشته شده ضخیم که در (زندنه) یا (زند) که دهی است در شمال بخارا تهیه می‌شده است. همچنین: زندیجی.  
 زنگال نوعی شلوار رزمی ایرانی. همچنین: رانپا.  
 زورنیم تکه‌ای که برای گشاد کردن جامه در میان آن بگذارند، تکه یا پاره‌ای باشد که بر جامه دوزند از پشت.  
 زه پیراهن رشته‌ای از ابریشم که دور دامن و سر آستین و گریبان دوزند و گاهی یک رنگ باشد و گاهی دو رنگ.

زه خیار نوعی گریبان و یقه.

زه زه گریبان جامه، حاشیه و نوار، ریشه و طراز، کناره و سجاف و دیگر آرایش‌های زری و یا ابریشمی گریبان.

زه یکتایی رشته‌های ابریشم که با تارهای طلا و نقره تابیده می‌شوند و به دور آستین‌ها و یقه لباس دوخته می‌شد.

زه‌لخا نوعی آرایشی که بر روی موزه و کفش دوخته باشند.

زری پوشش، پوشاک.

زربیر پلنگ‌پوشی از پشم شتر.

زریج کفش، موزه، یک نوع طرازی که در زردوزی استفاده می‌کنند.

زریح قسمت جلوی سینه لباس و پیراهن زنان در سیستان و بلوچستان که سوزن‌دوزی شده است.

زیر پارچه کتانی.

زیر پیچ دستاری که زیر عمامه یا

دستار بزرگ‌تر بر سر نهند.

زیرپوش لباسی که در زیر دیگر لباس‌ها پوشند و جنس آن برای زنان در قدیم از چیت بوده است.

زیرجامه ازار، پای‌جامه، جامه‌ای که از کمر تا مچ پا را بپوشاند، نوعی شلوار کوتاه یا بلند که مردم متوسط جامه از قدک یا متقال به رنگ نیلی درست می‌کردند و اعیان برای تابستان از قصب (کتان نرم) و تاجران از چلوار به رنگ نیلی درست می‌کردند.

زیرجامه زیرشلواری نازک.

زینت لباس و هر چیزی که برهنگی را بپوشاند.

زینت نوعی پارچه که در زمان عباسیان تهیه می‌شده است.

زینو پوشاکی بشمین که گدایان پوشند.



## ژ

ژنده خرقه و دلّ قهنه (ژند). ژین برگستوان، جامه‌ای که در روز  
 لباس پاره و پینه‌دار. جنگ می‌پوشند و بر اسب نیز  
 ژنده پوش کهنه پوش. می‌پوشاندند.

## س

**سا** (سای) نوعی پارچه ابریشمی بسیار لطیف و گرانبها . همچنین: ساو.

**سابری** بهترین نوع جامه‌های نازک، زره باریک بافت و استوار ساخت، نوعی جامه ابریشمی گرانبها منسوب به ناحیه‌ای در فارس به نام سابور یا شاپور. همچنین: سابریه.

**سابغه** نوعی زره جادار و بزرگ. **ساج** بالاپوشی که بر دوش می‌اندازند، چادر سبز یا سیاه که بر سر اندازند، **طلیسان** سیاه و سبز.

**ساخت** پوششی که در جنگ پوشند، **برگستوان**.

**ساده** لباس سپید تابستانی. **سارله** نوعی شال زنان که به رنگ زرد می‌باشد و در کلات نادری

استان خراسان پوشیده می‌شود. **سارِه** نوعی چادر که زنان یک سر آن را بر کمر بندند و سر دیگر را بر سر اندازند، **تحت‌الحنک** عمامه، نوعی پارچه خط‌دار هندی، نوعی حجاب. **ساز لباس** و پوشاک، خود، **خفتان**، **زره**.

**ساک** تاجی باشد از گل‌ها و اسپرغم درست کنند.

**ساما کچه** سینه‌بند زنان باشد که پستان را در آن بندند، **جامه** کوچک که کودکان یا بزرگان در وقت کار پوشند. همچنین: **حماخچه**، **سامانچه**، **سامانجه**.

**ساماکی** سینه‌بند زنان.

**سامری** کفش مخصوص روحانیون بی‌پاشنه و بی‌پشت از چرم رنگ کبود و نوعی قماش لطیف که در

- شهر سامرا می یافتند (شهری در فلسطین و شاید شهری در عراق).
- سان سفید کتان سفید.
- ساود پوشاکی به بدن می چسبید.
- سایس پنبه آکنده که در جامه نهند، جامه پنبه آکنده در روز جنگ پوشند.
- سای نوعی پارچه لطیف و گرانبها.
- سایوکوبی روسری مربع شکل به رنگ بنفش یا سینه کفتری که به شکل مثلث در آورده و روی سر می بندند.
- سبب دستار، معجر، کمر بند، پارچه کتان نازک.
- سبجه جامه سیاه، گلیم سیاه، پوستین (معرب کلمه شی).
- سبز پوش کسی که لباس ماتم پوشیده باشد.
- سبنجونه پوستینی از پوست روباه (معرب آسمانگونه).
- سبنی پارچه ای ابریشمی نقش دار که در آن اشکال ترنج باشد و منسوب به دهی است در بغداد به نام سین.
- سبنی نوعی جامه زنانه فاخر که از پارچه پنبه زیبایی در کابل تهیه می شده است در زمان سامانیان.
- سپردرک دستارچه و عمامه کوچک. همچنین: سپردک.
- سپرش دامن و کناره، رومال، دستمال، نقاب و حجاب.
- سپندی نوعی چارقند که در شهر طیس زنان پوشند.
- ستا نوعی چادر که به آن (شامیانه) نیز گویند؛ تار جامه.
- ستر حجاب، نقاب، روپوش، پوشش، پرده.
- سترپوش شلوار زنانه.
- سترنجی زیلو، گلیم، جاجیم در زبان فارسی دری. همچنین: سدرنجی.
- ستره نوعی پوشاک آستین دار که تا کمر را می پوشاند، نوعی لباس بلند تا زانو که در مراسم رسمی مردان لر می پوشند و یکی از کهن ترین لباس های ایرانی است، پیراهنی که از پشت چاک داشته باشد.
- سجاف آن چه بر اطراف رویه جامه دوزند خواه از آستر باشد یا پارچه دیگری، کرانه جامه.
- سجلاط پارچه از پشم شتر، کتان نقش و نگار.
- سَحُولی جامه ای که در شهر سحول

یمن بافته شده باشد، نوعی پارچه.

میانه امروزی) رایج بوده است. سر نقاب، پوشش، نعلین، کفش ترکمنی.

سختان پوست دباغی شده.

سراغوج نوعی کلاه تاتاری. سراپا خلعت که عبارت از دستار، جامه و غیره باشد.

سختیان پوست بز دباغی شده. همچنین: سختان.

سراسر نوعی پارچه زردوزی و زربفت.

سرخش چیز کهنه مانند پوستین، جامه و کلاه.

سراغج: گیسو پوش زنان مزین به مروارید و تارهای طلایی، کیسه دراز باشد به درازی ۳ گز مانند همیان که بر سر آن کلاهی است و زنان با هزاران زیور و زر به مانند محراب و بر پیشانی می گذارند و بر دیگر آن زنجیر مسلسل بود که از زیر بغل راست گذرانیده بر کتف چپ اندازند. کیسه‌ای که بر سر نهند و گیسوها را در آن اندازند، گیسوپوش، روپاکی برای زنان که مانند دام، همچنین: سراغوج، سراغورش.

سُدره پیراهن یقه گشاد، و بی‌آستین از ململ سفید که زرتشتیان می پوشند تا زانو ادامه دارد و در وسط تا انتهای سینه چاکي دارد و در انتهای چاک کیسه کوچکی دوخته می شود که به کیسه کرفه (ثواب) معروف است و این کیسه گنجینه پندار نیک گفتار نیک کردار نیک شمرده می شود و هر شخص زرتشتی که به سن پانزده سالگی برسد باید آن را بپوشد.

سر سر نقاب، حجاب، پوشش، سرپوش.

سرافکنندگی چادر و حجابی که بر سر اندازند.

سر کفش، موزه، یک نوع کفش که روستائیان خراسان می پوشند و روی آن را ریسمن سازند.

سراگوش سرانداز، مقنعه زنان. همچنین: سراغوج، سراغج.

سر موزه کفشی که روی موزه پوشند و در ماوراءالنهر (آسیای

سرانداز مندیلی که بر بالای

|                                                                                                                                                                                 |                                                                                                                                                                                                                                         |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| پیشانی اندازند.                                                                                                                                                                 | سرخدی قسمی دستار بستن که در                                                                                                                                                                                                             |
| سراویزه چارقد، کله پوش، مقنعه.                                                                                                                                                  | بالای سر حالت دوزنقه‌ای پیدا                                                                                                                                                                                                            |
| سربال پیراهن زنانه و هر چه پوشیده شود، پیراهن.                                                                                                                                  | می‌کند و بیشتر در خراسان متداول است.                                                                                                                                                                                                    |
| سربند عمامه، دستار، بندی که زنان بر دور سر می‌بندند، در بین زنان بختیاری نیز مرسوم است.                                                                                         | سرداری پوشاکی مردانه چین دار که بر روی دیگر لباس‌ها پوشند و تا زیر زانو بوده است، البته زنان نیز نوعی سرداری داشته‌اند که کمرچین بوده و در خانه می‌پوشیده‌اند که از ماهوت، ترمه کرمانی و یا برگ می‌دوختند و خاص زنان اعیان و اشراف بود. |
| سربایان کلاهی از زره که در جنگ بر سر گذارند، عمامه، دستار، شمله، علاقه دستار، کلاه خود، شلوار، تنبان، تنکه، هر چیز نرمی که در زیر کلاهخود یا کلاه زره دوزند تا سر را آزار نکند. | سردستار عمامه، دستار، سربند، تحت‌الحنک عمامه.                                                                                                                                                                                           |
| سربینگ کلاه، زره.                                                                                                                                                               | سرش درواقع رش است یعنی چارقد و مقنعه‌ای که سه گز باشد چه رش به معنای گزاست.                                                                                                                                                             |
| سرپوش چادر، سرانداز، مقنعه زنان، هرچه سر و صورت را بپوشاند، چارقد. همچنین: سرپوشنه.                                                                                             | سرشکوان پرده‌ای که شب عروسی بر روی صورت عروس آویزند. همچنین: سرشکون.                                                                                                                                                                    |
| سرپوشنه سرپوش زنان.                                                                                                                                                             | سرق شقه‌های حریر سفید یا خود حریر (معرب کلمه سره).                                                                                                                                                                                      |
| سرتاج گیسوپوش زنان.                                                                                                                                                             | سرگز قواره پارچه.                                                                                                                                                                                                                       |
| سرتاق پوشاکی که در زیر لباس روین و جبه و قبا پوشند.                                                                                                                             | سرگیس موی مصنوعی که بر سرگیس طبیعی می‌بندند.                                                                                                                                                                                            |
|                                                                                                                                                                                 | سرموزه پوتین گشادی که روی پوتین                                                                                                                                                                                                         |

دیگر پوشند، گفش گشادی که بر  
بالای موزه یا گفش دیگر پوشند.  
سَرَنَگ پارچه ابریشمی غیر خالص.  
سیرنگ پارچه‌ای که دارای سه رنگ  
باشد.

سروال شلوار.

سرواله شلوار، ازار، زیرجامه،  
پای جامه. همچنین: سروال.

سره پا لباس فاخر.

سَره پارچه‌ای پنبه‌ای.

سری صاف نوعی جامه سفید  
باریک و نازک.

سعیدی نوعی پارچه در زمان  
عباسیان.

سفته جامه درشت و ستبر.

سَقَط مصری نوعی پارچه در مصر  
باقته می‌شده است.

سقرلات جامه‌ایست پشمین که  
در فرنگ بافتند.

سَقَط دامن خیمه.

سَقَلاط جامه صرف که به آن نبات  
نیز گویند، پارچه پشمی گرانبها  
که در روم می‌بافته‌اند.

سَقَلاطون بغدادی نوعی پارچه  
ابریشمی و زرباف و رنگ آن سفید  
و یا آبی روشن بوده است در زمان

سلجوقیان.

سَقَلاطون عَصَدی نوعی قبا که در  
زمان خوارزمشاهیان مردان  
می‌پوشیدند. (سَقَلاطون در عربی  
به معنی سگ آبی است).

سَقَلاطون یک نوع پارچه پشمی،  
جامه نخجوانی، نوعی ابریشم  
زری دوزی شده که در بغداد بافته  
می‌شده است و این کلمه در تمام  
اروپا مشهور بوده است. همچنین:  
سَقَلاطین.

سَکمه شبکیه روبنده زنان.

سَکه پوشاک، لباس.

سَلاب جامه ماتم و سوگواری.

سَلَب نوعی لباس درشت مثل جوشن  
و خفتان که در جنگ پوشند.

سَلطانی نوعی پارچه عریض، نوعی  
از پارچه ابریشمی که به آن  
مقالی و بیرم نیز گویند.

سَلطقی نوعی پوشش مخصوص  
قلندران که از آن پاره‌ها آویخته باشد.

سَمَط چادر بی‌آستر که بر دوش  
اندازند، چادری از پنبه، جامه‌ای  
که از زیرجامه نمایان باشد.

سَمندر جانوری که از کرک آن  
دستمال می‌سازند و از پوست آن

تهیه می‌شود و این کفش تا مچ پا می‌رسد و کاملاً قالب پا است.

**سوجه خشتک جامه**، بفلک جامه، پارچه مثلثی که از سرتین جامه ببرند و خشتک را به جای آن دوزند. همچنین: سوجه.

**سوخته جامه** سنجیده و موزون مرد و زن، لته و پنبه که آتش در آن گیرند و به عربی به آن حرق گویند.

**سوزه پارچه مربع** که در زیر بغل پیراهن دوزند. همچنین: تریز جامه.

**سوزه تریز جامه**، خشتک پیراهن و جامه، پارچه مثلثی که از سرتین جامه ببرند تا بفلک را بر آن دوزند.

**سوسن کرد** نوعی سوزن دوزی روی پارچه.

**سوسنجردی** نوعی پارچه که در سوسنگرد فعلی می‌بافته‌اند، نوعی جامه.

**سوف جامه‌ای** که از ابریشم و چند تار پنبه بافته باشند.

**سول** نوعی کفش چرمی که در قوچان پوشند.

**کلاه و چتر** درست می‌کنند (معرب سمندل).

**سمور جانوری** که از پوست آن پوستین گرانها سازند.

**سنبوسه لچک زنان**، پارچه سه گوشه‌ای در کنار آستین از خالق که آن را بر روی ساعد برمی‌گردانند.

**سنباب جانوری** از موش بزرگ‌تر و خاکستری‌رنگ که از پوست آن پوستین سازند.

**سنبج کمر بند**. همچنین: سنبج.

**سند لک کفش**، نعلین. همچنین: سندل.

**سندس** نوعی دیبای بسیار گرانها و بسیار نازک و لطیف، نوعی دیبای نازک و پارچه ابریشمی که با زر و سیم بافته باشند، کمخاب، زربفت.

**سندیه زره**. **سواد** نوعی روپوش سیاه که در زمان عباسیان رواج داشته است برای مردان.

**سیواس** کفش زنان بلوچ که از سیف درختی صحرایی به نام یورگ

|                                  |                                   |
|----------------------------------|-----------------------------------|
| که بر سر عروس می اندازند.        | سومی پارچه‌ای که از ابریشم و پنبه |
| سیرمان حریر نقش دار.             | بافته باشند.                      |
| سیفور نوعی جامه لطیف ابریشمی     | سه چاک فرجیه که از پشم تهیه       |
| سیاه رنگ.                        | می شد و بدون شال و کمر بند به     |
| سیکه کلاه نمدی درویشان مولویه    | کار می رفت.                       |
| هنگام چرخ زدن که بوقی شکل و      | سه دافی جامه حریری که سه          |
| بلند است و شتری رنگ.             | چاک داشته باشد دو تا از پیش و     |
| سیله نوعی پارچه پنبه‌ای. همچنین: | یکی از پشت.                       |
| شيله.                            | سیداره سر بند که زیر مقنعه و      |
| سینه بند پارچه برای بستن سینه و  | دستار اندازند تا مقنعه و دستار    |
| پستان زنان که بصورت سه گوش       | چرک نشود (معرب ستاره)، نوعی       |
| بوده است.                        | چادر، پشه بند.                    |
| سینیز نوعی پارچه منسوب به سینیز  | سیرش حجاب، نقاب، روبنده،          |
| شهری در ناحیه پارس.              | خصوصاً روی پوش چین دار            |
|                                  | سرخ رنگی از پارچه‌های نفیس        |



## ش

شاپور چارقد.

شاپوری نوعی جامه که در شهر  
جندی شاپور فارس بافته می‌شد.

شاد خواب رخت خواب.

شادروان پرده بزرگی است که در  
پیش در خانه پادشاهان و وزیران  
و همچنین بر کنگره‌های قصر و  
خانه آویخته می‌شود. (در عربی  
شاذروان).

شاذگونه جامه‌های درشت دوخته  
که در یمن می‌سازند (معرب  
شادگونه).

شار پارچه بسیار نازک و رنگین که  
زنان از آن لباس دوزند و جامه  
فانوس نیز گویند.

شارگونه جبه و بالاپوش که پنبه  
آکنده باشند.

جامه نازک و رنگین، دستار  
هندی، چادری رنگین، نازک و  
لطیف که زنان هند از آن جامه  
سازند، پارچه نازکی که از آن  
جامه فانوس کنند. همچنین:  
شازه، شار.

شاشوله شمله و علاقه دستار.  
همچنین: شاغوله.

شاک سینه‌بند زنان و پارچه‌ای  
باشد چهارگوشه از حریر یا کتان  
که پستان‌های خود را با آن بپوشند.  
شاکلین نوعی لباس خاص زنان که  
یقه ندارد و جلو باز است و در ابتدا  
بلند بود و کم‌کم قد دامن آن  
کوتاه شد و به نیم‌تنه تبدیل شده  
و به وسیله دکمه بسته می‌شود.

شال پوشی جامه مردم فقیر.

شال طوسی نوعی شال رنگین.

**شال** نوعی چادر رنگارنگ که در

کشمیر از موی دنبه بافند،

پارچه‌ای دراز و با عرض کم که

به دور کمر یا گردن پیچند و زنان

به جای عرق چین شال ظریف

کوچکی بر سر می‌بستند که به

صورت‌های مختلف به پشت یا

روی شانه‌ها می‌افتاد. و دیگر

اینکه زنان بختیاری بر روی

سربندهای خود شالی می‌پوشیدند

که آن را دور سر و گردن

می‌پیچیدند روی شانه‌ها

می‌انداختند، نوعی پارچه پشمین

که صوفیان می‌پوشند، نوعی

پارچه نقش‌دار رنگارنگ بسیار

اعلا که در کشمیر از پشم و کرک

بزهای تبت می‌بافند، پارچه‌ای

موئی سفید، پارچه‌ای پنبه‌ای یا

پشمی و یا کتانی که مانند

کمر بند بر کمر می‌بندند.

**شال و کلاه کلاهی** که به دور آن

شال کشمیری گرانبها پیچیده

شده باشد و به شکل عمامه در

آید. از پارچه دراز موسلین یا

پشمی که آن را چین می‌دهند و

چندین دور به دور طی بوش

(فیکه، شب‌کلاه) می‌پیچند،

ثروتمندان شال را از نوع کشمیری

می‌بندند.

**شاماخ** سینه بند زنان. همچنین:

شاماخ چه، شاماخ.

**شاماک** سینه‌بند زنان. همچنین:

شاماکی.

**شاما کچه** شکم‌بند، سینه‌بند،

پیراهن بی‌آستین، کرته،

جلیقه، بالاپوش. همچنین:

شامانچه.

**شامر مقنعه.**

**شامش** بند عمامه و تحت‌الحنک

آن.

**شامه مقنعه** و روپاکی که زنان بر

سر کنند، نقاب، حجاب.

**شامه مقنعه.**

**شامی جبه رومی.**

**شان** نوعی پارچه سفید که از هند

آورند.

**شانه‌باف** پارچه درشت و کلفت

بافته شده.

**شاه جامی** پارچه لطیفی که در مرو

تهیه شده است.

**شاه جانی** نوعی پارچه که در زمان

ساسانیان بافته می‌شده است.

شاه غرجکان یک نوع پوشاک

پادشاهی از پارچه سپید اعلا.

شاه نام جامه پارچه ایست که از هند  
آورند.

شاهانه لباس و پوشاک عروس و  
داماد.

شایاک جامه کوچکی که مردم  
هنگام کار کردن در هوای گرم  
پوشند، سینه بند زنان، جامه  
کوتاهی برای زنان که تا نصف  
ساق پا را می پوشاند.

شایه نوعی لباس که اعراب اسپانیا  
می پوشیدند، جلیقه ضخیم و ستر  
آستین دار که از ماهوت یا خز و  
پنبه سازند و در هنگام نبرد جهت  
جلوگیری از زخم شمشیر  
می پوشیدند.

شب آندروز نوعی جامه ابریشمی  
که سیاه و سفید باشد، پارچه  
ابریشمی رنگارنگ.

شب آفروز پارچه زربفت که  
زمینه اش نقره باشد.

شب پوش جامه خواب؛ کلاه،  
طاقیه که شبها بر سر نهند.

شب پوش شب کلاه، کلاهی که  
شبها بر سر می گذارند، برقع و

حجاب زنان؛ پلنگ پوش.

شب خوابی پوشاک و لباس شب.

شبستانی پوشاک شب.

شب کلاه کلاهی که شب هنگام  
خواب بر سر گذارند، کلاه سیاه،  
کلاهی است دستباف به صورت  
عرق چین که در خانه بر سر  
می گذاشتند.

شب نم جامه سفید و لطیف و نازک.  
شبی نوعی جامه دوخته شده،  
پوستین، جامه که شب بر تن  
کنند، پیراهن شب.

شتوی نوعی پارچه که در زمان  
ساسانیان بافته می شده است.  
شخش پوستین، جامه کهنه.  
شخشیر گونه ای شلوار (معرب  
چاهچور).

شر کشش.

شرابی نوعی عمامه.

شرافی جامه سپید، جامه نفیسی که  
از ایران به عربستان می بردند.

شرب نوعی کتان مصری اعلاء  
نفیس زری دوزی بسیار لطیف و  
نازک که بر میان می بستند.

شربتی نوعی جامه ابریشمی نازک و  
لطیف.

شربوشِ معرب سرپوشِ نوعی  
 کلاه شبیه تاج که تقریباً به  
 شکل مثلث ساخته می‌شد که آن  
 را بدون عمامه بر سر می‌گذاشتند.  
 این کلاه ویژه امیران بود و فقها  
 هرگز بر سر نمی‌گذاشتند. در زمان  
 عباسیان، روسری. همچنین:  
 طربوش، تربوش، معرب کلمه  
 سرپوش.  
 شرداغ جامه پیشین باز با آستین.  
 جامه آستین کوتاه. همچنین: شیر  
 داغ.  
 شرف ملافه‌ای که بر روی فرش  
 گسترده شود تا فرش چرک نگیرد  
 (معرب کلمه چارشب و چادربش).  
 شربه سیاه پوش، لباس سوگواری  
 پوشیده.  
 شرک جامه.  
 شروال شلوار، که اصل آن سربال  
 است به معنی سر و بال به معنی  
 قامت می‌باشد.  
 شستری نوعی دیبای نقش‌دار که  
 در شهر شوشتر بافند.  
 شسته دستمال، رومال، روپاک.  
 شطومی جامه کتانی که در شطاه  
 مصر می‌بافته‌اند.

شطوی نوعی پارچه کتان نازک که  
 در کازرون تهیه می‌شده است.  
 شِعار جامه که زیر جامه دیگر  
 پوشند، جامه که متصل به بدن  
 باشد مثل قبا، ازار و کلاه،  
 جامه‌ای که بر تن ساید مانند  
 پیراهن.  
 شَعَر نوعی جامه ابریشمی نازک  
 اعلا، چادر، نوعی جامه ابریشمی  
 سیاه رنگ.  
 شَف پارچه یا پرده نازک.  
 شِفوار شلوار، ازار، زیرجامه.  
 شَقایق نمط نوعی جامه که  
 گلدوزی شده باشد.  
 شقه پارچه جامه، جامه پیشین  
 شکافته.  
 شکرآویز نوعی دستار که گوی یا  
 گلوله‌های آویخته داشته باشد و  
 خاص بزرگان بوده است.  
 شکلک قسمی از پارچه دستار که  
 به صورت افقی روی دستار قرار  
 می‌گیرد و شکلی خاص به آن  
 می‌دهد و بیشتر در استان خراسان  
 متداول است.  
 شکوب دستار، مندیل.  
 شلم کفش مسافر، چکمه.

**شلوار ازار، تنبان، زیرجامه، تنبان**  
 پاچه کوتاه، پای جامه‌ای که مسافران پوشند، نوعی از آن شلوار دیبکی است، گاهی شکل این پوشش به شکل بلند با دم پای گشاد و گاهی دم پای میچ مانند بوده است گاهی اوقات شلوار زنان را شلوار نظامی نیز می‌گفته‌اند. زیرا این گونه شلوارها در میچ پا تنگ تر می‌شده است. در شبه قاره هند و در کشورهای مانند هند، پاکستان و بنگلادش شلوارهایی پوشیده می‌شود که بسیار شبیه (یا می‌شود این‌طور گفت که عین آن می‌باشد)، شلوارهای مردمان خراسان، بلوچستان، کردستان در ایران می‌باشد با همان چین‌های بزرگ و زیاد و با همان گشادی‌های خاص آن که در ایالت پنجاب هند و پاکستان به این‌گونه لباس‌ها پنجابی می‌گویند که شامل یک شلوار بلند گشاد و پرچین به همراه یک پیراهن نسبتاً بلند که بلندی آن به سر زانو یا کمی پایین‌تر از آن می‌رسد و یک شال که روی

سر یا دور گردن قرار می‌گیرد که البته این لباس خاص بانوان می‌باشد و بسیار پرترفدار و جزء اصلی لباس زنان هندی است و آن را یکی از لباس‌های ملی هند می‌دانند. زیرا زنان هند و پاکستان از آن همه روزه استفاده می‌کنند و از نوع ابریشمی آن با سنگ‌دوزی‌های بسیار ظریف تا کتان و پشمی آن را می‌توان یافت که نوع آخر آن را در ایالت جامو و کشمیر مورد استفاده می‌باشد.

**شلوار خمیره شلوار سنتی زنان بلوچ.**

**شلوار درپ سرپاچه‌های و خمیره‌های شلوار زنان بلوچ.**

**شلوار بند بند شلوار و بهترین آن در آسیای صغیر، توس، ارمنستان به دست می‌آمده است.**

**شلپته دامنی در دو نوع کوتاه و بلند با چین و شکن و دالبرهای بسیار در دور کمر و پایین و سوزن‌دوزی‌های هنرمندانه که جوانان کوتاه آن را می‌پوشیدند و پیران بلند آن را یک نوع دامن ویژه زنان، زنان معمولی و طبقات پایین شلپته کوتاه**

نمی پوشیدند.

**شلیل جامه‌ای** که زیر زره پوشند،  
زرهی کوتاه که در زیر زره بزرگ  
پوشند.

**شم پا پوش**، نعلین چرمی، کفش  
چوبین، کفش چرمی که از چرم  
گاو یا شتر دباغی نکرده که  
ریسمان بر آن بندند و بر پا کنند.  
شمشک نوعی کفش.

**شمّل** کفش چوبین، کفشی که  
روستائیان پوشند و کف آن چرم  
و آن را با ریسمان بندند. همچنین:  
چاروق.

**شمّله شالی** باشد که بر دوش اندازند  
و بر سر پیچند، مانند **دستار** و  
علاقه دستار، نوعی چادر که بر  
خود پیچند، نوعی **فوطه**.  
همچنین: شاشوله.

**شنگله** ریشه دامن جامه و دستار و  
روپاک از ابریشم و غیره.

**شنل** یک نوع لباس سینه‌باز  
بی آستین و گشاد که روی دیگر  
لباس‌ها پوشند.

**شوارک خرقه**.

**شوازک** تکه‌های رنگین خرقه.  
همچنین: مُشوزکات، مُصَبّغات.

**شوال تنبان** کلفت و گشاد.

**شوپند** پیش‌بند اسب، مرکب از کلمه  
شوب به معنی دستار یا دستمال  
و بند.

**شوذر چادر**، شاماچه، پیراهن  
زنانه، پیراهن بی آستین، ملحفه،  
پیراهن بی یقه و بی آستین (معرّب  
کلمه شادروان).

**شوره** زیر بغل پیراهن، خشتک  
زیر جامه.

**شوشی** نوعی خز.  
**شولا جبه** که روستائیان از پشم  
درست می‌کنند و در زمستان  
می‌پوشند.

**شون** تریز پیراهن.  
**شوی** پیراهن.

**شیر و شکر** نوعی جامه ابریشمی  
نفیس، نوعی ابریشم.

**شیرداغ** نوعی جامه آستین کوتاه.  
**شیروانی لباسی** که مردان پارسی

(زرتشتیان هند) در هند می‌پوشند  
و عبارت از یک لباس بلند تا  
بالای زانو به رنگ‌های متنوع و  
جلو باز که با دگمه بسته می‌شود.

**شیروشکری** پارچه‌ای است  
ابریشمین به رنگ سفید یا نخودی

نه بسیار نازک و ظریف باشد و نه  
بسیار کلفت و ستر که به هندی  
به آن میشا گویند.

شیلہ نوعی پارچه در هند.

که بر آن با ابریشم قهوه‌ای یا زرد  
تیره سوزن دوزی می‌کردند که  
عمامه شیروشکری بسیار معروف  
بوده است.

شیرین باف نوعی جامه لطیف که

## ص

- صاجی جامه ابریشمی خطدار و نقش دار.
- صقایی نوعی پارچه که در شهر صنعا در یمن می‌بافته‌اند، نوعی جامه.
- صحاری نوعی جامه که در صحار یمن بافته می‌شده است.
- صندل کفش راحتی، نعلین دم‌پایی، کفش زنان.
- صدار نوعی جامه که سرش مانند مقنعه است و دامن آن دوش و سینه را می‌پوشاند. همچنین: پیرهن چه.
- صورت‌بند نقاب.
- صوف پشم، نوعی جامه خشن و گنده پشمی، نوعی پارچه ابریشمی که کمی پنبه دارد و نوع خوب آن را در یزد می‌بافند.
- صدر لبچه . همچنین: صدریه.
- صوف رومی نوعی پارچه خشن که زاهدان و صوفیان می‌پوشیدند.
- صدره سینه‌پوش، کرته کوچک، پیراهن نیم‌تنه، لبچه.
- صوفی چه لباس صوفیان.
- صفیق جامه محکم بافته شده که آن را تنک بافته باشند.



ض

ضريح خز سرخ (مغرب أسرنج).

## ط

**طابقی** نوعی دستار که آن را بدون تحت‌الحنک بر سر بندند.

**طارونی** نوعی جامه ابریشمی، نوعی پارچه خز. همچنین: خز طارونی.

**طاس** بقچه مجموعه اسباب حمام شامل لنگ، لباس‌ها، وسایل شستشو.

**طاس جامه زردار.**

**طاس کلاه نمدی.**

**طاق** نوعی جامه پوشیدنی، فرجی و جبه پنبه‌دار، ردا، طیلسان، پارچه‌ای سبز که بر دور گردن بندند، جامه علما و زهاد.

**طاقه** یک عدد جامه.

**طاقی** نوعی کلاه بلند تاجدار، نوعی کلاه؛ قبای بلند دوتایی.

**طاقیه** عرق‌چین کوچکی که زیر عمامه بر سر گذارند، در ایران

نوعی پوشش سراز پارچه که به شکل نوار می‌باشد نوعی از آن طایقه مخروطی، طیلسان، نوعی کلاه بلند مخروطی شکل شبیه کلاه درویشان. طایقه ترکمانی را کلاه سپاهیان عثمانی می‌گفته‌اند.

**طبری** نوعی لباس که در ولایت طبرستان پوشیده می‌شده است.

**طراز** حاشیه و کناره، قسمتی از پارچه کم‌عرض و مستطیل شکل که به رنگ دیگر بافته یا سلسله‌دوزی کرده باشند و یا از پارچه دیگری روی زمینه اصلی پارچه دوخته باشد، جامه پادشاهی، جامه قیمتی فاخر که برای زینت پوشند، نگار جامه (معرب کلمه تراز).

**طربوش** سرپوش، روسری.

**طرطور** نوعی کلاه بوقی شکل زنانه

مانند اطلس.

طیلسان نوعی ردا و فوطه که  
خطیبان و قاضیان بر دوش  
می‌اندازند. پرده ساده‌ایست که  
روی سر و شانه می‌اندازند، لباس  
فقرا و استادان علوم الهی بوده  
است، چادر، جامه‌ای که بر دوش  
اندازند (تالشان فارسی).

که بالای آن نوک‌دار نبود.

طرغو نوعی پارچه که ابریشمی و  
سرخ‌رنگ بود. همچنین: ترغو.  
طرف بند زر و نقره که بر کمر بندند،  
کمر بند.  
طُره تارهای طلایی که یک‌جا کرده  
بر گوشه دستار زنند، نگار جامه.  
طمیم بُرد سپید که از آن لباس فاخر  
دوزند، نوعی پارچه و جامه فاخر

ظ

عباسیان رواج داشته است.

ظافیه زره.

ظرائفی نوعی پارچه که در زمان

## ع

**عبادیه** نوعی کلاه بلند دراز در زمان سامانیان.

**عتاب** نوعی جامه قیمتی که آن را خارای عتابی نیز گویند.

**عتابی** نوعی خارا که جامه‌ایست معروف، نوعی پارچه ابریشمی گرانبهای موج‌دار که در محله عتابیه بغداد بافته می‌شده است.

**عجائبی** جامه که در زیر جامه دیگر پوشند.

**عدل شکن** نوعی پارچه مشکی که در سبزواری برای دوختن شلوار به کار می‌رود.

**عدنی** نوعی پارچه که در شهر عدن تهیه می‌شده است.

**عراقی** نوعی جامه در زمان امویان.

**عرق چین** نوعی کلاه که در زیر دستار پوشند، کلاه بافته نخی که در گذشته زیر کلاه می‌پوشیدند تا

عبا نوعی پوشش، روپوش از پارچه نازک یا کلفت پشمی دست‌باف که بلند، باز و فراخ دوخته شده است و بر شانه انداخته می‌شود و تا می‌چپا را می‌گیرد و جز لباس‌های سنتی اعراب می‌باشد، نوعی روپوش کوتاه و جلو باز است که آستین ندارد ولی سوراخ‌هایی در آن قرار دارد که دست‌ها از آن می‌گذرد. و در قدیم برخی شهرها به فراهم آوردن عباهای ممتاز شهرت داشته‌اند نظیر عبای نایینی، عبای بوشهری، عبای کرمانی و قزوینی و همچنین عبای جنابی (منسوب به جنبه در سواحل خلیج فارس)، عباهای چاچ (شهری که اکنون در آسیای میانه می‌باشد) عباهای گواشیر و شام.

عرق سر را بگیرد و این کلاه گاهی چرمین یا پارچه‌ای و ابریشم‌دوزی شده بوده است. عرق چین زنان همراه با سکه و سنگ‌های قیمتی بود. در ایلات زنان برای پوشش سر کلاه یا عرق چین زربفت بر سر می‌گذارند و روی آن دستمالی می‌بندند و گاه چندین دستمال.

**عرق گیر دستمال، رومال، پارچه‌ای** که با آن عرق از بدن پاک کنند.

**عرقیه دستارچه** و روپاک ابریشمی. **عسلی پارچه** زرد که یهودیان در گذشته برای امتیاز بر دوش جامه می‌دوختند، **جامه‌ایست** مخصوص گبران، بیشتر فقیران هندو بدان رنگ جامه پوشند. همچنین: **گرده، جهودانه، غیار.**

**عصابه** نوعی پارچه که به سر و پیشانی بندند، دستار، سربند.

**عطف** سجاف دامن جامه.

**غفه پوستینی** از پوست بره که موی نرم داشته باشد. همچنین: **غفه.**

**عقل** نوعی نگار جامه.

**علاقه دستار** طره دستار.

**علم** نقش و نگار جامه.

**علی رنگ جامه** درویشان.

**عمامه اُلی** نوعی عمامه که در غرب دجله (عراق) بافته می‌شده و بسیار شهرت داشته است.

**عمامه الکبیره** نوعی دستار بزرگ که علما و فقها بر سر می‌گذاشتند در زمان آل زیار.

**عمامه توزی** نوعی عمامه که در زمان سلجوقیان مردان بر سر می‌گذاشتند.

**عمامه دستار، عرقچینی** با قطعه

پارچه که به دور آن پیچیده می‌شود و بیشتر سفید رنگ است و از پارچه موسلین درست می‌شود اما از ابریشم سیاه با خطوط طلایی و از شال کشمیر یا شال کرمان و از پشم سفید یا سرخ نیز تهیه می‌شود، سادات و بازماندگان پیامبر(ص) عمامه سبز بر سر می‌گذارند این پوشش مخصوص مردان می‌باشد، پارچه‌ای دراز که به دور سر می‌پیچند، تاجران پارسی عمامه شیر و شکری بر سر می‌گذاشتند و روسای تجار عمامه ترمه یا آقا بانویی.

**عمامه سحاب** نوعی عمامه، نام

عمامه حضرت محمد(ص)، نام  
 پرچمی مربوط به دوره ابومسلم  
 خراسانی.  
 عمامه شرابی نوعی عمامه.  
 عمامی نوعی ازار.  
 عنوان نوعی جامه که غلامان بلند  
 مرتبه در دربار سامانیان  
 می پوشیدند.  
 عودی نوعی جامه ابریشمی سیاه  
 رنگ.  
 عوشر استبرق که در اهواز به آن  
 عوشر گویند.  
 عیبیه جامه‌دان، صندوقی که از چرم  
 ساخته شده و در آن رخت و جامه  
 و سلاح نگه دارند، جوشن.

## غ

غبادیه نوعی کلاه.

غدنی نوع پارچه و جامه طبرستان پوشیده می شده است.

غراوه خود آهنی باشد. همچنین: غراده.

غرغن نوعی چرم غیر از کیمخت، ساغری که از آن کفش سازند.

غزنه ای نوعی جامه که در شهر غزه بافته می شده است.

غژدی چادر، خیمه. همچنین: تاژ.

غفه پوستین بسیار نرم و لطیف از پوست بره.

غَلاله جامه که به بدن وصل باشد،

جامه که در زیر زره پوشند، جامه

کوچک که در زیر جامه دیگر

پوشند، بالش چهای که زنان بر

سرین بندند تا کلان نماید، نوعی

پیراهن آستین کوتاه، نوعی

پوشاک نبرد در زمان طاهریان،

چیزی که عروسان روی خود را

زیر آن پنهان می کردند.

غولتاش کلاهی آهنین که روز نبرد

سپاهیان بر سرگذارند، کلاهخود.

غیار پارچه زردی که یهودیان بر

دوش جامه خود بدوزند.



## ف

**فاختی** نوعی خفتان از جنس

کرباس در زمان صفاریان.

همچنین: فاخته‌ای.

**فتان** جامه پیش‌باز فراخ، فرجی.

**فتح پیچ** نوعی از پیچیدن عمامه.

**فتوحی** نوعی قبای بی‌آستین.

**فدکی** نوعی عبا.

**فر** مخفف افرا است، تاج.

**فراویز** سجاف دامن جامه، سجاف

جامه، طراز جامه، ریشه و آویزی

که بر دور گرداگرد جامه باشد،

نوعی تراز جامه که بر سراسر

یا گریبان دوزند از پارچه دیگری

یا رنگ دیگری.

**فرجی** نوعی قبای بی‌بند گشاده از

پیش که گاهی تکه هم دارد و

بیشتر بر روی جامه دیگر پوشند،

قبای گشاد موج‌دار است که آن را

از پارچه پشمی دوزند آستین‌های

آن گشاد و دراز است و کمی از

نوک انگشتان می‌گذرد و هیچ

شکافی در آستین آن نیست،

جامه‌ای که مشایخ بر تن کنند.

همچنین: فرجیه، فروج.

**فرخ** نوعی پارچه پشمی از موی بز

که در یزد تهیه می‌شده است در

زمان آل‌بویه.

**فرسان** هر جانوری که از پوست آن

پوستین سازند.

**فرسب** جامه‌ها و پارچه‌های

رنگارنگی که در نوروز و روزهای

جشن در و دیوار، دکان‌ها و خانه‌ها

را با آن آرایش کند. همچنین:

فرسپ.

**فرغل** قبا، ملافه، لحاف و بالاپوش.

**فرغیش** گریبان و دامن و آستین

رفته، پوستین کهنه‌ای که  
موی‌های آن از درازی بر زمین  
کشیده شود.

فرگل نوعی پیراهن برای سرما.

فرو نوعی پوستین که از پوست  
روباه سازند، جبه مانندی که آستر  
آن از پوست برخی جانوران باشد.  
چادر شب. همچنین: معرب پروه،  
فروه.

فروز جامه‌ای که از رنگ دیگر گرد  
آن جامه درگیرند (معرب پروز)  
یعنی پیرامن جامه، طراز جامه،  
این کلمه از کلمه آفریز نیز گرفته  
شده است به معنی دیوار.

فش شمله و دنباله دستار، سردستار  
که به مقدار یک وجب یا کمتر  
فرد گذارند، گلیم درشت باریک تار  
(معرب کلمه پش)، پرزهای حوله  
و مانند آن، طوه، دنباله هر چیزی،  
ازار، زیرجامه.

ففه زره.

فندقی برد.

فینک جانوریست که پشمش سفید  
رنگ می‌باشد و از پوستش  
پوستین درست می‌کنند، نوعی  
پوستین و جبه از پوست روباهی

بسیار لطیف و پرمو.

فوته شالی که نوعروسان در کلات  
نادری خراسان بر سر اندازند  
(معرب پوته).

فوطه بصری نوعی فوطه که در  
شهر بصره در عراق بافته می‌شده  
است.

فوطه کمربند، جامه نادرخته، لنگ  
حمام، دستار، فوطه در اصل  
دارای ۴ معنی است ۱. نوعی  
شلوار نازک و قطعه پارچه‌ایست  
که برای پوشاندن عورت و ران‌ها  
به کار می‌رود و برای مردان لنگ  
است ۲. نوعی عمامه یا قطعه  
پارچه‌ایست که به سر پیچند  
۳. قطعه پارچه‌ایست که برای  
حفاظت در برابر آفتاب به پشت  
می‌اندازند ۴. پارچه نازک یا  
پیش‌بندی است که هنگام داخل  
شدن به حمام به کمر می‌بندند،  
حوله، جامه نگارین، چادر خطدار،  
نوعی جامه که از هند آورند. نوعی  
جامه نقش‌دار هندی که به جای  
ازار بر کمر بندند، حوله، جامه‌ای  
نگارین، چادر خطدار، نوعی جامه  
که از هند آورند (فوته) نوعی

جامه‌ای نقش‌دار هندی که به جای  
 ازار بر کمر بستند، از انواع آن فوطه  
 بصری و فوطه اهوازی است که نوع  
 دوم آن ابریشمی بوده است که زنان  
 در بر می‌کرده‌اند. و نوعی منسوج  
 بوده است که خاص زاهدان و  
 صوفیان. همچنین: فوته.

فینه کلاه پشمی که مصریان و  
 ترکان عثمانی بر سر می‌گذارند  
 شکل آن بلند و مخروطی دارای  
 منگوله است و البته در تمام شمال  
 آفریقا رایج بوده است معمولاً به  
 رنگ سرخ و گاهی به رنگ سفید  
 نیز بوده است.

## ق

زانو ساده و کمرچین که روی پیراهن پوشند جلوه‌ایش را روی هم آورده بر روی آن شال می‌بستند، لباس روی مردانه‌ایست که ایرانیان پوشند و به طور مورب از زیر بغل باز می‌شود و گاهی آن را با پوست آستر می‌کنند و مانند یک پاچین زنانه گشاد می‌باشد ولی قسمت بالای آن بسیار تنگ است و دوبار از روی شکم می‌گذرد و در زیر بغل بسته می‌شود به این صورت که بار اول زیر بازوی چپ و بار دوم قسمتی که روی اولی می‌افتد و در زیر بازوی راست، یقه باز است و آستین‌هایش تنگ ولی بیش از حد لازم دراز می‌باشد و بالای بازوها آن را چین می‌دهند و به مچ آن

**قادر** نوعی لباس تنگ.  
**قائم پوش** آن که لباس سپید تابدار پوشیده باشد.  
**قائم** جانوریست که از پوستش پوستین می‌سازند و بسیار سفید و نرم است.  
**قُب** قسمت بالای گریبان خرقة.  
**قبا** پوستین پوستین مانند قبا.  
**قبا جامه** دولایی، جامه‌ایست که بر روی لباس‌های دیگر یا بر روی پیراهن پوشند و دارای تکمه و قیطلانی است که با مادگی یعنی حلقه قیطانی از زیر و رو بسته می‌شود و گاهی کمر بر روی آن می‌بندند و پیش باز است و مانند خرقة پیش بسته نیست، لباسی ساده با یقه‌ای باز و دو جیب با دهانه عمودی از دو طرف تا زیر

تکمه بدون تکمه می پوشند جنس آن از پارچه ساده‌ای است اما گاهی افراد عالی‌رتبه از اطلس یا پارچه زربفت درست می کنند و در تابستان از پارچه بدون کرک است، جامه کوتاه پیش گشاده جامه که روی ارخالق پوشند (قباه) و انواع مختلف دارد ۱. قبا۱ قبا۱ داوری ۲. قبا۱ خلعتی ۳. قبا۱ دارایی (نوعی پارچه ابریشمین به این نام) ۴. قبا۱ گیلانی یا آریده گیلانی ۵. قبا۱ قدک آبی که در مرو مخصوص عوام الناس بوده است ۶. قبا۱ اشرفی ۷. قبا۱ قدک حسینی ۸. قبا۱ برگ ۹. قدک بیدگلی ۱۰. قبا۱ قدک کاشی ۱۱. قبا۱ قدک یزدی ۱۲. قبا۱ سه چاک ۱۳. قبا۱ زری که خاص زنان زرتشتی یزد بوده که در زمستان می پوشیده‌اند ۱۴. قبا۱ قطنی (پنبه‌ای).

**قبا کردن چاک کردن جامه و پیراهن.**

**قبا نمد بالا پوش بارانی نمدی.**

**قباچای قبا۱ کوچک (قباچه)، نوعی کلاه زمستانی.**

تکمه می دوزند و روی باسن به بدن می چسبد و با یک شال (کمر بند) دولا به پهنای چهار انگشت پاکیزه و فاخر روی آن را می بندند، نیم تنه بلند است که بر روی لباس های دیگر می پوشند و پارچه آن نخی نازک است رنگ آن زرد، سبز یا سرخ می باشد و بسیار صاف دوخته می شود و تا نیمه ساق پا می آید یقه آن باز و هلالی است طرف راست آن روی شکم می افتد و در زیر بغل چپ با بندهایی بسته می شود و طرف چپ لباس روی آن و به وسیله چهار بند در طرف راست بسته می شود اما یکی از این بندها هرگز بسته نمی شود بلکه روی بندهای دیگر آویزان است و تا روی کمر بسیار تنگ و به بدن قالب می باشد و از کمر به پایین گشاد است و نمای آن از پایین به شکل یک زنگ گرد در می آید آستین های آن کاملاً چسبان و بسیار دراز است و به همین علت آن را چین می دهند که از مچ دست نگذرد و بیشتر آن را با مچ

- قباچه قباى کوچک، جامه کوچک،  
نوعى کلاه که برای دفع سرما  
پوشند. همچنین: قابچا - قباچای.
- قباغ مقنعه‌ای که در اسپانيا زنان  
مسلمان به کار می‌بردند.
- قبا محمد بالا پوش نمدی.
- قباى پیشواز قباى که پیش آن  
گشاده باشد مانند پیراهن.
- قباى عتابى نوعى قبا در زمان  
سلجوقيان که در محله عتابیه بغداد  
بافته می‌شده است و دارای خطوط  
عمودی یا جامه مخطط می‌باشد.
- قباى غزنى نوعى قبا به رنگ سفید  
برای زنان.
- قبايه کهنه و پوشش که برای قنفاق  
بچه‌ها به کار می‌رود.
- قبايى-زره زره اى مانند قبا.
- قبرصى نوعى جبه خشن و پشمین.
- قُبقاب نوعى نعلین چوبین در زمان  
سلجوقيان که عرفا و صوفیان  
می‌پوشیده‌اند.
- قُبْنى نوعى جامه از کنف که در  
حوالی شوشتر و اهواز تهیه  
می‌شده است.
- قَدک جامه کرباس رنگین؛ پارچه  
غیر ابریشمی رنگین.
- قُرام پرده رنگین نقش‌دار، پرده  
باریک و نازک، جامه از ابریشم  
رنگین نگارین.
- قردمانیه زره ستبر، کلاهخود،  
قباى لایه دار ستبر (معرب کلمه  
کرد ماند).
- قرطاط جامه پشمین، گلیم،  
پلاس (کوردین).
- قُرطَق نوعى جلیقه که جلو و پایین  
آن به صورت منحنی و بدون  
زاویه بوده است و در زمان  
سلجوقيان مردان می‌پوشیده‌اند.
- قُرطه فتحى پیراهن سبز که به  
سرخى زند.
- قُرطه معرب کُرتَه، نیم‌ته، نوعى  
جامه کوتاه زنانه که شانه‌ها را  
می‌پوشانیده است و تا میانه بدن  
می‌آمده است و از انواع آن قرطه  
چینی و قرطه رومی بوده است و  
در زبان عربی به آن قُرطَق نیز  
گویند. قباى یک‌لا، پیراهن.
- (کرتک در زبان کردی).
- قِرطى نوعى پارچه سبز و سیاه.
- قِرْقُوى نوعى پیچیدن دستار.
- قِرْقُل نوعى جامه مخصوص زنان.
- قِرْقُوبى جامه‌ایست که در عراق

عرب بافند.

و بان به معنی پالان دار.

قرقومی نوعی جامه.

قشیب جامه نو.

قرمز دانه‌ای که با آن ابریشم را رنگ می‌کنند.

قصب جامه از کتان و ابریشم بافند،

نوعی پارچه ابریشمی نازک و

لطیف، جامه کتان نازک، و قصب

بافته می‌شده است و در دوره

زرتشت است و این کلمه معرب

کسب می‌باشد و این پارچه در

هند بسیار مشهور بوده است واحد

آن قصبی می‌باشد.

قصب رنگین حریر نقش‌دار

رنگارنگ.

قصب سه دامن جامه چاک‌دار.

قصب مصری نام پارچه‌ایست که در

مصر بافند.

قصبچه پارچه کتانی.

قطوائی نوعی عبا که در زمان

خلفای راشدین پوشیده می‌شده

است.

قطی پارچه پینه‌ای.

قطی کرباس، جامه که تار آن از

ابریشم و پود آن ریسمان پنبه

باشد.

قطیفه جامه پرزدار خوابناک که با

آن پس از بیرون شدن از گرما به

تن خود را خشک کنند.

قز جامه ابریشمین.

قز خطائی نوعی حریر سرخ‌رنگ

که در مغولستان بافته می‌شده

است و در ایران طرفداران بسیار

داشته است.

قزآکند جامه که از ابریشم خام

آکنده کنند و در جنگ پوشند و

شمشیر بر آن کارگر نیست،

خفتان، جامه خواب. همچنین:

قزآغند، کزآکند، کزآکند، کزآکند.

قزآگند زره، جامه که از حلقه‌های

آهن درست شده است و در روز

جنگ پوشند جامه پنبه و ابریشم

آکنده‌ای که در روزهای جنگ در

زیر زره پوشند. همچنین: قزآکند،

معرب کلمه قزآگند.

قزین نوعی پارچه که در زمان

سامانیان در مرو بافته می‌شده

است.

قصبند کمربند. همچنین: معرب

کلمه کسبند.

قشبانیه جامه کهنه، برگرفته از کشه

**قماش** جامه ابریشمی، به معنی پارچه می‌باشد و جمع آن اقمشه می‌باشد.

**قماط قنذاق** کودکان.

**قمیص** یک نوع پیراهن که مردان روی شلوار می‌اندازند و سفیدرنگ

است آستین‌های آن گشاد و

بلندی آن تا مچ می‌رسد دامن آن

تا نیمه ساق پا می‌آید و در قسمت

جلو تا روی ناف باز است، پیراهن،

پارچه‌ای پنبه‌ای سپید، نازک و

لطیف که از آن پیراهن سازند در

هند و پاکستان به آن کمیص

گویند و زنان نیز پوشند در واقع در

پاکستان یک پیراهن نسبتاً بلند

که تا روی زانوها را می‌پوشاند و

لباس سنتی زنان آنجا محسوب

می‌شود این پیراهن با شلوار سنتی

گشاد (مانند شلوار مردان بلوچ یا

خراسان می‌باشد) پوشیده می‌شود

و در واقع این لباس برگرفته از

ایرانیان و افغانه بوده است که به

تدریج در شبه قاره هند به صورت

لباس سنتی و ملی درآمد است.

**قناع** پوششی که بالای مقنعه باشد،

مقنعه، پرده.

**قناویز** پارچه ساده ابریشمی.

**قطیفه** نوعی پارچه گرانبها؛ حوله بزرگ حمام.

**قفاز** نوعی دستکش پنبه‌دار آستین

مانندی که در سرما دست‌ها را در

میان گذارند.

**قُفطان** نوعی لباده که از ماهوت

سیاه یا کبود که بلندی آن تا نیمه

ساق پا بود و از داخل طرازدوزی

شده بود و آستین آن تا حدود آرنج

بود و در زمان عباسیان تجار و

صنعتگران می‌پوشیدند.

**قلمکار** نوعی پارچه که به نقوش

رنگارنگ تزیین شده باشد و **قلمکار**

اصفهان بسیار مشهور است.

**قلمی** نوعی بُرد که خط‌دار باشد به

خطوط راست.

**قلندرا** نوعی پارچه ابریشمی.

**قلنسوه** نوعی کلاه ایرانی که اشکال

گوناگون دارد که بلند و نوک‌تیز بوده

است و اعراب از ایرانیان اقتباس

کردند، شب‌کلاهی که در زیر عمامه

بر سر می‌نهادند (**طربوش** در زبان

عربی)، کلاه ساده بی‌لبه مانند

عرقچین که در مشرق زمین

پارسایان بر سر می‌گذاشته‌اند.

همچنین: معرب کلمه کله‌پوش.



- قنتوره نوعی جامه رنگین که دامنش کوتاه باشد و بند بسیار دارد.
- قنداره نوعی کفش روباز با چرم سیاه و براق برای زنان در دوره قاجاریه.
- قندر سگ آبی که از پوست آن لباس تهیه کنند. همچنین: قندس، معرب کلمه گندسگ.
- قنذر پوستی که سلاطین از آن پوستین و کلاه درست کنند.
- قواره پارچه گرد که خیاط وقت پیرایش پیراهن از محل گریبان بر می آورد.
- قوقه تکه کلاه و گریبان. همچنین: قوقو.
- قوهی جامه که در قوهستان (قهستان، کوهستان)، (شهرستانی) میان نیشابور و هرات است) درست شده باشد و بسیار نیکو است.
- قهزی یک نوع پارچه پشمین سرخ که گاه سرخ که گاه ابریشم نیز دارد.
- قیطون آن چه از نخ ابریشم بافند و برزه دامن و گریبان جامه دوزند.

# ک

- فروکبل پوستین کوتاه.** که به روی طرف راست ایستاده باشد.
- کاتبی** نوعی جامه، نیم تنه کوتاهی که به مناسبت فصل با آستین و یا بدون آستین بود و با آستین و جلو بسته آن را کاتبی می گفتند که با زنجیره همراه بوده است. همچنین: کادبی.
- کارپیچ** لفافه که زری دوزان از پارچه سازند.
- کارگیر** نوعی پارچه درشت و ستبر.
- کالا** پارچه ابریشمی.
- کالا لباس**، پوشاک در زبان فارسی دری.
- کالک** نوعی نعلین.
- کاله** پیراهن کوتاهی که در دو طرف چاک دارد و شلیته از زیر آن نمایان است و زنان در سبزواری پوشند.
- کالیار** نعلین و پاپوش.
- کبوتر دم** علاقه دستار و کمر بند گیاهی که به همین نام بافند و در
- کپره** نوعی پارچه.
- کپنگ** بالا پوش نمذین که چوپانان و درویشان در زمستان می پوشیدند این لباس گشاد با آستین های بلند بوده است که جلوی آن باز بوده و در تبریز تهیه می شده است، نوعی قبای نمذی، پوششی پشمین که مردمان فقیر در زمستان می پوشند و آن تا کمر است و آستین هم ندارد. همچنین: پرمک.
- کتابه** پارچه نقش دار گران قیمت.
- کتابه** کناره پارچه و حاشیه مانند و باریک آن.
- کتان** مثقالی نوعی کتان بسیار نفیس که بسیار نازک و لطیف می باشد.
- کتان** نوعی پارچه نازک که از پوست

را ابریشم کج (نوعی ابریشم  
کمپها) نهاده باشند و در روز جنگ  
پوشند.

**کُحلی جامه** سیاه که بیشتر زنان در  
ایران می پوشیدند، جامه  
سرمه‌ای رنگ.

**کُخا نوعی کفش.**

**کُراد جامه** کهنه و پاره پاره.

**کُراده جامه** کهنه و پاره.

**کُراره جامه** کهنه و پاره پاره.

**کُرباس جامه** سفید، جامه که از پنبه  
درست شده باشد، مشابه پارچه متقال  
با بافت درشت‌تر برای آستر یا رویه  
قبا برای فقرا، پارچه سفید ململ،  
پارچه پنبه‌ای سفید، پارچه کتان.

**کُربالایی نوعی جامه و پارچه** خطدار.

**کُرتک جامه** کوتاهی که مانند زره  
می پوشند و آستین‌های آن به آرنج  
می رسد.

**کُرتِه پیراهن، جامه و قبا**

یک لایی، نیم تنه، در زبان عربی

به آن قرطه گویند، در هند و

پاکستان به آن کورتا می گویند،

که مانند کمیس یا تمیس زنان

پاکستان می باشد و اکنون جزو

لباس‌های سنتی زنان کشور هند

برابر نور ماه می پوسد و پاره

می شود و طبیعت آن سرد و

خشک است و پوشیدنش باعث

خارج شدن رطوبت و عرق از بدن

می شود و گویند اگر کسی خواهد

لاغر شود در زمستان جامه **کتان**

نو پوشد و در تابستان **کتان** شسته

و اگر خواهد لاغر نشود در

زمستان جامه **کتان** شسته پوشد و

در تابستان جامه **کتان** نو.

**کُتج کمربندی** که اهل ذمه بر  
کمربندند.

**کُترا نوعی کفش** که در سیستان و

بلوچستان می پوشیده‌اند و از لیف

درخت خرما تهیه می شده است.

**کُتراک کفش** حمام در بیرجند.

**کُتی ریسمانی** باشد که کشتی گیران

خراسان بر کمربندند و زناز نیز

گویند، ریسمانی باشد که ترسایان

و هندوان بر کمربندند و گاهی بر

گردن افکندند.

**کُجک پری سیاه و کج** که زنان و

شاطران بر سر می زنند.

**کُجیم برگستوان** را گویند و آن

پوششی است که در جنگ پوشند.

**کُجین گستوانی** باشد که درون آن

گاهی بر سر می نهاده‌اند و بیشتر  
بر بالای سر خود جهت تبرک  
می‌آویخته‌اند (معرب کلمه گرزن).  
کرسف پنبه (معرب کلمه کرسف).  
کرفه کُرتِه، پیراهن بلند. همچنین:  
کرتک.

کروی نعلین. همچنین: نالی.  
کری پاشنه.

کزاد جامه کهنه پاره‌پاره. همچنین:  
کراد، کراره.

کُزَاغنه جامه باشد که درون آن را  
ابریشم پر کنند و بدوزند و در جنگ  
پوشند. همچنین: کُز آغوش،  
کُز آکنه، کُز اکندش، کج آغشو.

کُزیم پوششی است که در جنگ  
پوشند و درون آن را ابریشم کج  
پر کنند و دوزند. همچنین: کُزین،  
کجیم، کجین.

کسا جامه.

کسای رودباری نوعی کسا که در  
شهر رودبار تهیه می‌شده است.  
کسب نوعی پارچه کتانی که در  
کازرون تهیه می‌شده است.

کسب نوعی پارچه هندی که معرب  
آن قصب است.

کُستج بند پشتواره که از لیف خرما

محسوب می‌شود که البته اصل  
آن از ایران می‌باشد و همان‌طور  
که قبلاً توضیح داده شد با یک  
شلوار بلند و گشاد یا با یک شلوار  
بلند و تنگ چسبان که به آن در  
زبان هندی چوری‌دا یا چوری‌دار  
می‌گویند (زیرا در زبان هندی  
چوری به معنی انگو می‌باشد و در  
واقع وقتی به این پاچه این شلوار  
نگاه می‌کنیم مانند الگوهای  
است که روی هم افتاده است و  
فقط قسمت زانو به پایین آن  
بسیار تنگ می‌باشد و قسمت زانو  
به بالای آن نسبتاً گشاد تا بتوان  
به راحتی نشست).

کرج گوی گریبان، چاک جامه،  
پارچه‌ای که از گریبان جامه بریده  
بیرون آورند.

کردبیتِه قبای کوتاه نیم‌آستینی که  
تا میان ران را می‌پوشاند.

کُردی نوعی نیم تنه کوتاه که جلوباز  
بوده بدون آستین و نوع  
یعقوب‌خانی آن که ابریشمی بوده  
بسیار مشهور بوده است.

کُزَن تاجی که از دیبا درست شده  
باشد، نیم‌تاج که پادشاهان گذشته

سازند (معرب کسته).

نخ‌های طلایی.

**کستین** کمر بند (کستی) کمر بن زرتشتیان مرکب از هفتاد و دو نخ از پشم سفید گوسفند که به دست زن موبدی بافته شده باشد و ۷۲ نخ آن به شش رشته تقسیم شده و هر رشته دارای ۱۲ نخ می‌باشد که عدد ۷۲ اشاره ۷۲ بخش یسنا که مهم‌ترین بخش اوستاست برمی‌گردد و ۱۲ مربوط به ۱۲ ماه سال و ۶ مربوط به ۶ گهنبار (اعیاد دینی سال ۹ می‌شود. کستی را باید سه بار بر دور کمر بست به نشانه سه اصل پایه دین زرتشتی. (کستیج).

**کسوت** جامه پوشیدنی، جامه عرفا و اهل تصوف.

**کش کله** نوعی کفش که سیاحان و شاطران پوشند، و پیاده‌روان و قاصدان و پیک‌های پیاده، نوعی نیم‌چکمه.

**کشمیره** پارچه پشمی در زبان فارسی دری.

**کشیده** نوعی نقش که روی پارچه می‌دوزند.

**کشیده‌دوزی** نوعی زردوزی با

**کفچه** نوعی قبای پیش‌باز. **کفش بی‌مرغی** کفش مخصوص زنان که فقط پنجه داشته است و در استان خراسان پوشیده شده است.

**کفش جامگی گیوه.**

**کفش جسته** کفش نعلداری که پاشنه‌اش بلند باشد.

**کفش چوبی** نوعی کفش که از چوب مسطح و تقریباً بیضی‌شکل که بر قسمت پیشین آن تسمه‌ای از چرم نصب کنند تا پنجه پا در آن رود و غالباً قسمت زیرین این چوب دو برجستگی دارد تا گل و خاک بر آن ننشیند. این قسم کفش را بیشتر در گیلان و مازندران زنان می‌پوشیده‌اند و در نواحی دیگر در حمام بر پای می‌کردند.

**کفش زرین** کفشی که خود آن یا قسمت‌هایی از آن از زر ساخته شده باشد، اکثراً پاشنه آن.

**کفش سده** نوعی کفش برای جلوگیری از گلی شدن و سرما که در زمستان در بیرجند پوشیده

نازک و رنگارنگ که زنان بر روی چارقد بر سر بندند. همچنین: کلاغی.

**کلاش** نوعی کفش مخصوص مردان در کردستان که با قلابدوزی و از پوست می باشد که تخت این کفش به راحتی قابل ارتجاع است یعنی بسیار نرم می باشد.

**کلاغی:** چارقدی است بزرگ که زنان بر سر کنند، سربند، روسری بزرگ سیاه گاهی با چاپ باتیک که دور سر بسته می شود و بیشتر در میان روستاییان و ایلات و عشایر رواج دارد. همچنین: کلاخی.

**کلاله** پیراهن زیر و سینه بند. **کلاه استوانه ای** کلاه بلندی که در ایران باستان مردان بر سر می گذاشتند.

**کلاه بارانی** کلاهی که از سقرلات (نوعی پارچه) درست می کردند و در روزهای بارانی بر سر می گذاشتند.

**کلاه بنددار** کلاه بی لبه زنان. **کلاه بوقی** کلاهی که به شکل بوق و نوک تیز است.

می شده است.

**کفش گرگویی** کفش با تخت چرمی یا لته ای که رویه آن جیر بود به شکل ضربدر و در استان خراسان نواحی بیدخت و بجستان پوشیده می شده است. **کفش گوهرنگار** کفشی که با جواهرات و گوهرها تزیین شده باشد.

**کفگوغ** کلاه کهنه و مندرس. **کفن جامه ای** که مرده را در آن می پیچند.

**کفه** حاشیه پیراهن، طره بالایی جامه که ریشه نداشته باشد.

**کفی** نوعی لباس فرسوده برای درویشان.

**کلا پشت جامه** سیاه و سبز که پشم گوسفند بافند و مردم گیلان و مازندران پوشند. همچنین: کلاه پشته.

**کلا پشت جامه** پشمی سیاه مخلوط. **کلا پشت جامه** سیاه و سبز که از پشم گوسفند بافند و مردم گیلان و مازندران پوشند. همچنین: کلا پشته.

**کلاخی** عصابه و سربندی ابریشمین

- کلاه پوستی کلاهی** که از پوست جانوران تهیه شده باشد.
- کلاه قاتاری کلاهی** که تاتارها بر سر می‌گذارند. همچنین: تتری.
- کلاه تاج پادشاهی، افسر، چیزی** باشد که از پوست یا پارچه زریفت و غیره دوزند و بر سر گذارند، سرپوش، دستار، سربند، عصابه، و هر چیز بر دور سر پیچند.
- کلاه ترکمانی نوعی کلاه** دراز و مخروطی شکل ویژه ترکمانان که در انتهای خود قدری کج می‌شد و در زمان سلجوقیان مردان بر سر می‌گذاشتند.
- کلاه توپی نوعی کلاه.**
- کلاه جوار نوعی کلاه** مخروطی که دو یا سه دستار گرداگرد آن می‌بستند و روی همه آن دستارها دستاری به رنگ سیاه بسته می‌شد و در زمان سلجوقیان مورد استفاده بوده است.
- کلاه چهارپیر نوعی کلاه** خاص غلامان غزنویان.
- کلاه خسروی تاج پادشاهان.**
- کلاه خسروی کلاه و تاج** پادشاهی.
- کلاه دو شاخ نوعی کلاه** در زمان سلجوقیان توسط مردان پوشیده می‌شده و از آن به منزله اجازه مخصوصی بوده است یا مانند امتیاز به کسی که دارای رتبه سپاهی‌گری و یا والی‌گری بوده است و به صورت دوشاخه بوده، نوعی کلاه مخصوص درباریان غزنوی.
- کلاه دوپیر نوعی کلاه** خاص غلامان غزنویان.
- کلاه زنگله کلاهی** است که از آن زنگله و دم روباه از آن آویزان باشد و محتسبان بر سر کم‌فروشان نهند و در بازار بگردانند جنس این کلاه چوبین بوده است. همچنین: کلاه شیطانی، تخته کلاه.
- کلاه سموری نوعی کلاه** که در زمان سلجوقیان پوشیده می‌شده و خاص مردان بوده از پوست سمور.
- کلاه سیاه نوعی کلاه** که در دربار غزنویان رایج بوده است.
- کلاه شب‌پوش کلاهی** که شب پوشند، شب کلاه.
- کلاه شته‌دار نوعی کلاه** با مهره‌های رنگین برای زنان در

استان خراسان.

**کلاه شقه** کلاه مستطیل شکافته از میان.

**کلاه قاضی** نوعی کلاه خاص قضات و چون به شکل خمره بوده است اعراب آن را دنیه می‌نامیدند. **کلاه قبه** نوعی کلاه خاص صوفیان در زمان سلجوقیان.

**کلاه قجری** کلاهی از جنس ماهوت با رنگ‌های گوناگون تزیین یافته با ترمه‌دوزی، پادشاهان جواهری روی این کلاه نسب می‌کردند سپس شکل کلاه نم‌دین بلند استوانه‌ای در میان مردم رواج یافت.

**کلاه قرص** نوعی کلاه محکم و لایه‌دار با نوار زرری‌باف در استان خراسان برای مردان.

**کلاه قزلباش** کلاهی که در زمان صفویه در اویش و صفویه بر سر می‌گذاشتند و ۱۲ ترک داشت. از نوعی ماهوت کلفت قرمز رنگ با آستر پنبه‌ای درست شده است، دهانه آن تنگ و قد آن نیم‌پا است و در بالا حدود و دارای چین‌خوردگی است و در زمان شاه

اسماعیل اول صفوی سربازان قزلباشی بر سر می‌گذاشتند و بعدها کلاه درباریان و فرمانداران شد.

**کلاه قندوز** نوعی کلاه از پوست سگ آبی و رنگ آن سیاه یا خرمایی بوده است که همراه با ترک بر سر می‌گذاشتند در زمان سلجوقیان.

**کلاه کیانی** کلاه پادشاهان.

**کلاه مزدوجه** نوعی کلاه که صوفیان بر سر می‌نهادند و شکل آن مخروطی بود از کاغذ و کرباس درست می‌شد و در واقع دو نوع کلاه مجزا بود که میانشان از پنبه یا کاغذ پر می‌کردند.

**کلاه مزيجی** باشلق، نوعی کلاه که در زمان هخامنشیان مردان بر سر می‌گذاشتند.

**کلاه مشیرالدوله‌ای** کلاهی مشکی مقوایی قیفی که پایین آن پهن و بالای آن تنگ بود و میرزا حسن مشیرالدوله رسم کرده بود و بر سر گذاشتن این کلاه نشانه تشخیص بود.

**کلاه مولوی** کلاه دراز که دروایش بر سر نهند.



- کلاه نخی** عرق چین در استان خراسان ناحیه فردوس به این نام خوانند.
- کلاه نمدی کلاهی** که از نمد درست شده باشد و قدمت این کلاه در ایران بسیار کهن می باشد و بیشتر روستائیان بر سر می گذارند.
- کلاه نوروزی** نوعی کلاه خاص حکام و بزرگان.
- کلاه هزارمیخی** نوعی کلاه که روی آن سوزن دوزی شده بود و خاص صوفیان در زمان سلجوقیان و ترکان.
- کلاه حلقه ای کلاهی** است که شاهنشاهان هخامنشی برای سواری یا شکار بر سر می گذاشتند و شکل آن مدور و کوتاه بوده است.
- کلاهی خود کلاهی** که در جنگ به کار می رفته است، از آهن یا فولاد درست شده است.
- کلج** نوعی پوشش که از پشم بافند و از کشمیر آورند، پوستین پشمی کلفت. همچنین: کلج.
- کلیجه جامه** بی آستین کوتاهی که بر روی قبا پوشند.
- کلک** پشم نرم بز که از آن شال بافند. همچنین: کرگ.
- کلکینه جامه** مخمل، نوعی پارچه ابریشمی که مخمل دو خوابه نیز گویند.
- کلل** پری از مرغ که پادشاهان و جوانان بر دستار یا کلاه نهند.
- کلوته کلاهی** گوشه دار و پر پنبه که برای کودکان دوزند و گوش های آن را در زیر جامه ایشان بندند، مقنعه، و این برای دخترکان به منزله کلاه است، کلاه صوفیان. همچنین: کلوته.
- کله بند** نوعی روسری سریند زنان که از پارچه نخی زیر گلو با بندک بسته می شده است و در نواخی تابید، تربت جام و خاف (خواف) پوشیده می شده.
- کله پوش شب کلاه، کلاه چهارگوشی** که دختران بر سر گذارند.
- کلیجه جامه** شبه دار آجیده، جامه نیم آستین کوتاه تر از قبا که در روی قبا پوشند (کلیجه) نیم تنه ای بلند ولی کوتاه تر از لباده و سرداری که دامن آن تا روی ران می رسید و کمرش نسبتاً تنگ و چسبان بود و آن را از ماهوت یا برک یا مخمل سرخ یا عنابی

است خاص زنان کرد.

**کمرچین** نوعی پوشاک که کمر آن چین دار است، نیم تنه چین دار، نام قدیمی خرقة. همچنین: کمرچینی. **کمله** نوعی پارچه که از آن پتو می‌مالند.

**کملی جامه** پشمی است که درویشان و مردم فقیر پوشند و بسیار خشن و درشت.

**کمه** نوعی کلاه قلنسوه گرد و دراز. **کمبخت** نوعی پارچه، پوست دباغی شده چین دار، پوست کفل حیوانات اهلی (اسب و خر که به نوعی خاص دباغی شده باشد).

**کن** بخیه که خیاطان بر جامه زنند و به عربی به آن غرزه گویند به آن کله نیز گویند.

**کنادار** نوعی کفش.

**کناغ** تار ابریشم و ریشمان بود که از او بیرم و دیبا بافند.

**کنبوش** گلیم ستبری که در زیر زین اسب گذارند (مغرب کون پوش).

**کندکی** نوعی جامه و فوطه پهن در زمان آل بویه، نوعی جامه که در آرجان (آرگان) که در حدود بهبهان کنونی تولید می‌شده است.

درست می‌کردند و با یراق آن را می‌آراستند. زیر بغل آن شکافی داشت که حرکت دست‌ها را آسان می‌کرد و در اصفهان کلیجه پوستی تهیه می‌شده است. همچنین: کلیجه.

**کما** آستین، آستین گرد بالش‌مانندی که خمیر تنک کرده نان را بر روی آن گذاشته بر دیوار تنور چسبانند.

**کمخا جامه** نقش دار ابریشمی یک‌رنگ.

**کمخاب** پشم باریک و نازک، جامه نقش دار و زری دوزی رنگارنگ. همچنین: کمخا.

**کمخر جامه** نقش دار که به رنگ‌های گوناگون بافته باشند، جامه نقش دار یک‌رنگ.

**کمر دوال** کمر بند چرمی.

**کمر** زنا که زرتشتیان بر کمر بندند. **کمر بند** چیزی که بر میان بندند مانند تسمه چربی یا پارچه که بر کمر بندند.

**کمر بند غبار** نوعی کمر بند خاص زنان کرد.

**کمر بند** لیره نوعی کمر بند که از سکه‌های طلا درست می‌شده

- زردوزی. **کول پوستینی** از پوست گوسفندان سال دار و درزهای آن را تسمه دوزی کنند. همچنین: کبل.
- کولین جا** نوعی بالا پوش بلند که با سکه تزئین می شود خاص مردمان لرستان.
- کومخ** نوعی کفش که در گیلان زنان می پوشند، نوعی کفش که در بجنورد، قائنات و بیرجند نیز رواج دارد.
- کویک** تکه.
- کهکاهی** نوعی کلاه درویشان.
- کهن جامه جامه** کهنه.
- کیچ** نوعی پارچه ابریشمی.
- کیش** نوعی جامه که از کتان بافند؛ جانوری که از پوست آن پوستین سازند.
- کیل** نوعی پوستین درویشی.
- همچنین: کول.
- کیلون** جامه که از هفت رنگ بافته باشند.
- کیمال** جانوری که از پوستش پوستین سازند رنگ آن کبودرنگ بود و بیشتر از طرف شروان می آوردند (شروان شهری است که اکنون در جمهوری آذربایجان می باشد).
- کندیز نوعی دامن بلند که در ایران باستان خاص مردان بوده است که این نوع دامن اولین دامن بلندی بوده است که در ایران باب شده بود.
- کندیسی** قبا با آستین گشاد که پارس ها، آشوری ها و بابلی ها در قدیم می پوشیدند.
- کنیس** نوعی پارچه و جامه که در زمان ساسانیان بافته می شده است، پارچه زربفت.
- کوج** جبه جامه که در جنگ پوشند.
- کودخ** نوعی کفش که در بجنورد در زمان قاجاریه می پوشیدند.
- کودر** چرم نازکی که آستر موزه یا کفش کنند.
- کوردی** جامه پیشین. همچنین: کوردین، گوردین.
- کوردین** جامه بشمین. همچنین: کوردی.
- کوس** گوشه جامه.
- کوفیه** حریر نوعی حریر که در کوفه بافته می شده است.
- کوفیه** نوعی کلاه که مردان مسلمانان در کشورهای اسلامی بر سر می گذارند و بیشتر به رنگ سفید می باشد.
- کوگوز** نوعی پارچه ابریشمی

کیمخا پارچه ابریشمی زردوزی. کیمخته نوعی پارچه پشمی.  
همچنین: کیمخاب، کیمخواب.

## گ

- گبر خفتان، خود.**  
**گداد لباس** فرسوده و پاره، جامه پهن و گشاد. همچنین: گراد.
- گراس** نوعی پیراهن کوتاه تا بالای ران‌ها با آستین بلند و یقه گرد و ساده که با دو، سه دکمه در سر شانه بسته می‌شود برای مردان که در بجنورد پوشند.
- گرج پارچه.**  
**گرج** شکاف گریبان و کرته و پیراهن. **گرد پارچه** از ابریشم سره، نوعی ابریشم نفیس.
- گرد** نوعی لباس از پارچه ابریشمی. **گرد گریبان پیراهن**، هر پارچه سفید. **گرده پارچه** زرد گردی که یهودیان جهت امتیاز جامه خود می‌دوختند.
- گردی** نوعی روسری نازک زنانه مانند تور که در بیرجند پوشند.
- گرم سوت** نوعی جامه ابریشمی که
- گرزن تاجی** بزرگ که پادشاهان ایران تا عهد انوشیروان آن را داشتند، آن تاج به قدری بزرگ و سنگین بود که با زنجیر بر بالای تخت می‌آویختند و در آن صد دانه مروارید بود به اندازه تخم گنجشک. همچنین: مانند تاج امیرمسعود غزنوی، کرزن.
- گر کینه پوستین.**  
**گرگ دیزه** نوعی جامه ابریشمی پرزدار که اطلس نیز گویند.
- گرگابی** نوعی کفش و نعلین. **گرگاو** نوعی کفش که شاطران (پسادران چالاک) و پیاده‌روان پوشند.
- گرگاو** نوعی کفش که قاصدان و غلامان پیاده پوشند.

گل‌های عاج در آن پرچین نمایند  
و آن را کوکب کفش نیز گویند.  
**گلابتون دوزی** نوعی زری دوزی با  
نخ ابریشم و زر و سیم روی لباس  
یا کلاه.

**گل‌اله پیراهن، قمیص.**

**گلبدن** نوعی پارچه ابریشمی.

**گل‌بند** نوعی جامه رنگین.

**گل‌چه** نوعی زینت به شکل گل  
کوچک که از ابریشم بر جامه و  
دیگر چیزها دوزند.

**گل‌ریز** نوعی جامه ابریشمی که  
گل‌های سرخ در آن بافته باشند.  
همچنین: گل‌ریزان.

**گلسون** شبکه‌ای که زنان گیسوان  
خود را در آن پنهان کنند.

**گل‌وانی کمربندی** که روی تارا  
(تاره) بسته می‌شود خاص  
عروسی‌ها و مهمانی‌ها. این  
کمربند جزیی از لباس مردمان  
لرستان می‌باشد.

**گلوبند جامه‌ای** که زنان برای حفظ  
زیور و مو بر سر کنند و در زیر  
چانه آن را بندند.

**گلوته** نوعی کلاه بنددار که بند آن  
زیر گلو بسته می‌شده است و

پود آن ریسمان باشد اصل این  
کلمه هندی است به معنی میان  
ریسمان چون گرب به معنی پود و  
سوت به معنی ریسمان می‌باشد  
که در زبان فارسی گرم به گرب  
تبدیل شده است.

**گره‌بند کمر بند شلوار.**

**گریبان کردی** نوعی پوشش،  
جامه ایست که پیش از فصل  
زمستان پوشند و در زمستان گاهی  
پوشند.

**گریبانی پیراهن و کрте، پوستین**  
که گریبان آن کاتبی دوزند، نوعی  
پیراهن گشاد، پوستی که بر  
گریبان پوستین و گرد می‌دوزند.

**گزینه کرباس** خشن که مردم معتبر  
از آن لباس می‌دوزند.

**گغر پارچه** پشمی لطیف که از موی  
بز به دست می‌آید و از آن شال  
بافند.

**گفت پارچه** ستر کلفت. همچنین:  
هنگفت.

**گل کفش** گلی که بر تیماج و  
سقرلاط کفش دوزند با ابریشم یا  
گلابتون و گاهی از چوب سازند و  
در پاشنه کفش تعبیه کنند و

- مخصوص اطفال بوده است.
- گلیون پارچه** هفت رنگ. همچنین: بوقلمون.
- آویزان که درویشان و فقرا پوشند.
- گوهتان** جیب لباس سنتی زنان بلوچ (گواتام).
- گوهر بفت** پارچه‌ای که در تار و پود آن گوهر به کار برند.
- گوهر تاب لباس** تابستانی شفاف که بانوان می‌پوشند، سربند و عصابه‌ای که به دور سر می‌پیچند، نقاب آراسته زرنشان.
- گوی انگله** تکه و حلقه که بر گریبان دوزند (انگله حلقه که در آن تکه اندازند).
- گوی گریبان** تکه که بر گریبان جامه دوزند.
- گهر بفت** پارچه زردوزی که در آن جواهر دوخته باشند.
- گیسوبند** کیسه‌ای که زنان در آن موی خود را قرار می‌دادند.
- گیله تاج** و نیم‌تاجی که از موم و پولک و منجوق، گل و برگ درست کنند و بر سر عروس بزنند.
- گیمیا** نوعی جامه و پارچه لطیف و نفیس به آن (ریماز) نیز گویند.
- گیوه** نوعی کفش نمدی آن را کفش (جاهگی) نیز گویند زیرا روی آن از ریسمن است و ته آن از لته،
- گوز ب شلوار و دامنی که مانند لنگ باشد.
- گواشمه** مقنعه و روپاکی که زنان بر سر اندازند.
- گورب** نوعی کفش که از ریسمن بسازند و آن چه که زیر چاقچور پوشند از پشم و متقال، چاقچور ساق کوتاه پشمی که در زمستان در زیر کفش و موزه پوشند، کفش نمدی.
- گور چشم جامه‌ای** که بر آن چشم گور خر بسیار نقش کرده باشند.
- گوردین جامه** پشمین خشن.
- گوزکانی** چرم و تیماج که در گوزکانان درست می‌شده است که شهری است در ترکستان و ماورالنهر و امروز در آسیای میانه. همچنین: جوزجان.
- گوش پیچ** پارچه چهارگزی که برای دفع سرما بالای منديل بندند چنانکه گوش را بپوشاند.
- گوگه** تکه کلاه.
- گول جامه** پشمینه‌ایست با موهای

گیوه انواع مختلف دارد ۱. گیوه  
 آجیده که گیوه‌ایست با تخت چرم  
 نرم که روی آن با نخ چندلای  
 کلفت گلچیده زده آج‌دارش کنند  
 و کف آن را از برون با ریسمن  
 محکم کنند و خانه‌خانه بافته  
 باشند. ۲. گیوه ملکی که  
 گیوه‌ایست اعلا و مخصوص  
 داش‌مندی‌ها، اعیان و اشراف با  
 رویه‌ای ریزباف و نوعی زیره  
 پارچه‌ای با پاشنه و سرپنجه‌ای از  
 چرم خام و نوکی باریک و برگشته  
 دارد ۳. گیوه سینه‌جانی گیوه‌ایست  
 شبیه گیوه آجیده با رویه بلندتر  
 برای چارواردرارها ۴. گیوه

کرمانشاهی گیوه‌ایست لطیف با  
 رویه دست‌باف و زیره چرم بدون  
 آج (جمع‌جم) و نوک آن پهن است  
 و زیر چرم ستبر و از انواع دیگر  
 آن گیوه شیرازی، گیوه شهری،  
 گیوه پیکانی، گیوه سدهی، گیوه  
 کشه‌ای، گیوه محمدآبادی، گیوه  
 جوراب‌تخت، گیوه سنجافی، گیوه  
 قمی، گیوه بروجردی، گیوه  
 آردبیلی، گیوه مهابادی، گیوه  
 زنجان، گیوه یزدی، گیوه  
 قمش‌های، گیوه پاوه‌ای، گیوه  
 استهبان، گیوه جهرمی، گیوه  
 کازرونی.



## ل

دستار بندند، چارقدی که بر بالای دستار بندند چنان که معمول هندیان است.

**لاه** نوعی پارچه ابریشمی سرخ‌رنگ. **لای** نوعی پارچه ابریشمی رنگین و غیررنگین که در چین و گجرات بافند. همچنین: لایه.

**لایفی جامه** کوتاه که درویشان و فقیران پوشند، جامه پشمی که غیر درویشان نیز پوشند، جامه پشمین که در وقت کار پوشند، **پیراهن** کوتاه آستین تنگ کهنه. **لباچه** بالاپوش، مزجی، نوعی قبا، جبه، جامه پیش باز، خرقه. همچنین: لباچه.

**لباچه صوف** نوعی بالاپوش کوچک درویشان. **لباد جامه** بارانی از نم، بالاپوشی از

**لاد** نوعی دیبای نازک و لطیف و خوش جنس و نرم. نوعی جامه سرخ ابریشمی که از چین آورند، دیبای سرخ. همچنین: لاذ، لاذه. **لاس** ابریشم پاک نکرده، ابریشم فرومایه.

**لالس** نوعی پارچه ابریشمی خوش جنس، نازک و لطیف که سرخ‌رنگ باشد.

**لالک تاج**، افسر؛ کفش.

**لالکا کفش**؛ تاج؛ نعلین.

**لام** نوعی کلاه نمدی که فقرا بر سر گذارند، خرقه درویشی، کمربند، ژنده درویشان.

**لام و لاف** نوعی دستار بستن توسط صوفیان.

**لامک** پارچه چهارذری که بالای

نمد که در باران پوشند. همچنین:  
لباده.

لباده جامه مردانه دراز که روی دیگر  
جامه‌ها پوشند، بالاپوش گشاد.

لباس جامه، پوشش، پوشاک، هر  
چیز که بدن انسان را پوشاند و او  
را از سرما و گرما حفظ کند.

لباس داغمه لباس کهنه.

لباس راهب پوشاک سیاه زیرا  
راهبان این گونه لباس می‌پوشیدند.

لباس روغنی این نوع لباس بر دو  
قسم می‌باشد ۱. یکی آنکه برای

محافظت از آب در موسم باران  
جامه‌ها را در روغن کتان تر کرده  
و سپس خشک سازند ۲. دوم آنکه

زنان و مردان رعنا جامه‌های خود  
را که بسیار باریک و تنک باشد

رنگین به روغن خوشبو و عطریان  
چرب سازند. این روش در هند  
بسیار معمول بوده است.

لباس عباسی لباس سیاه زیرا  
خلقای عباسی به رنگ سیاه لباس  
می‌پوشیدند.

لباس عنبرها پوشاک سیاه.

لباس قلمی جامه قلمکاری شده.

لباس مرصعی لباسی که از

گریبان و زه دامن آن گوهرها و  
جواهرات آویزان باشد.

لباس ملکی لباس عادی.

لباس میمون پارچه پنبه‌ای ضخیم  
و درشتی که در زمان سامانیان  
مورد استفاده بوده (لباس القروذ).

لبس جامه، پوشش، نوعی جامه.

لبکی حاشیه دور قالی در زبان فارسی  
دری.

لت کتان سبز ابریشمی، به معنی  
توپ پارچه نیز آمده است.

لته پارچه کهنه.

لچک معجر و روپاک مربع، پارچه

باشد مربع که زنان هر دو گوشه آن  
را بر بالای هم اندازند به شکلی که

مثلث شود و دور آن را  
گلابتون دوزی و جواهر می‌کنند و

سپس در زیر جامه محکم می‌کنند.  
پارچه چهارگوشه که آن را دولا کنند

به نحوی که سه گوشه کرد و زنان  
بر سر بر بالای چارقد بندند.

لخت کلاهخود آهنین، کفش،

موزه، سرموزه، سرموزه‌ای که بر

روی کفش می‌پوشند تا آن را پاک

نگهدارد، چرمی که بر کف پاها

می‌بندند.

لعل قبا جامه‌ای که تارهای آن  
ارغوانی باشد.

لک لباس کهنه، جامه ساده و  
کم‌بهای روستاییان، رنگ سرخی  
که با آن پوست بز را رنگ  
می‌کنند.

لکا نوعی کفش، چرمی که دباغی  
نکرده باشند و مسافران بر پای  
می‌بندند. همچنین: چاروق، لختا.

لمباس لباس ابریشمی گل برجسته  
چینی.

لندره نوعی پارچه سرخ کم‌بها.  
لنگ فوطه، جامه‌ای که در حمام بر  
کمر بندند و عورت را با آن  
پیوشانند این پوشش در زورخانه

نیز به کار می‌رفت که از جنس  
ابریشم بوده و در کاشان و یزد  
بافته می‌شده است و هنگام کشتی  
گرفتن بر روی شلوار می‌بستند.  
همچنین: لنگی.

لنگوته دنباله دستار بلوچان که  
مردان بر صورت کشند، لنگی  
کوچک که فقیران و درویشان بر  
کمر بندند.

لیبرت کلاهی خود آهنین، خود، غراره  
که نوعی سلاح است که در روز  
جنگ پوشند. همچنین: لیبرد.

لیفه سجاف شلوار که بند شلوار از  
آن می‌گذرد.

## م

- ماتمی سیاه پوش.  
 ماجوشون نوعی پارچه رنگارنگ،  
 جامه رنگ کرده (معرب کلمه ماه  
 گون) به معنی به رنگ ماه.  
 ماشاد جامه پشمینه.  
 ماشو نوعی بافته پشمی که فقیران و  
 درویشان پوشند، نوعی پارچه  
 پشمی خشن.  
 مامونیه نوعی پوشاک.  
 ماهوت نوعی پارچه پشمی.  
 مبرم پارچه دو تا بافته شده.  
 مبره روی قبا و کلاه.  
 مبطن جامه آستردار.  
 متقال پارچه دست باف نخی یا  
 پنبه‌ای با رنگ آبی در دو نوع  
 ریزباف اعلا و ریزباف متوسط  
 برای پیراهن مردانه و لباس زیر.  
 متوکلی نوعی جامه که متوکل خلیفه  
 عباسی پدید آورد که برگرفته از  
 لباس ایرانیان بوده است که در  
 واقع دو پارچه یکی آستر و دیگری  
 رویه بود که بین آنان پنبه  
 می‌دوختند.  
 متیل آستر بالش و تشک یعنی پارچه  
 زیرینی که در میان آن پر و پنبه  
 نهند و بر روی آن پارچه ظریفی  
 کشند که رویه می‌نامند.  
 محرّمات پارچه راه‌راه که یک راه  
 آن سفید و راه دیگرش سیاه باشد،  
 نوعی پارچه راه‌راه.  
 مخمل دو خوابه نوعی مخمل که  
 هر دو طرف آن پشم‌دار و رنگین  
 و نرم است.  
 مخمل نوعی پارچه نخی یا ابریشمی  
 که یک روی آن صاف و روی  
 دیگر آن دارای پرزهای لطیف و

آواره و قلندران هند می پوشیده‌اند و دارای نوارهای سفید و سیاه نیز بوده است. همچنین: مرقعه.

**مرگ پیچ** نوعی پیچ دستار و آن چنان باشد که یک پیچ از دستار را تاب داده و حلقه وار به طرف گوش و گردن آویزند و این کار معمول بهادران است.

**مرمر** نوعی پارچه سفید اعلا، نوعی چادر زنان.

**مروزی** نوعی پارچه که در شهر مرو می‌یافته‌اند.

**مرووی** نوعی جامه که در مرو می‌یافته‌اند.

**مزدوجه** نوعی کلاه نقش دار صوفیان.

**مسحی** نوعی موزه که امیران و صالحان پوشند، پوشش شبیه جوراب ساقه بلند که از تیماج درست می‌کردند.

**مسوح** نوعی پارچه و جامه خاص راهبان و زاهدان.

**مُشتی** جامه حریر بسیار نازک و لطیف، پارچه نازک و لطیف ابریشمی یا پنبه‌ای.

**مشروع** نوعی پارچه آمیخته از ابریشم و پنبه که نماز گزاردن با

نزدیک به هم می‌باشند و این پرز به یک طرف خواب دارند و بر پنج نوع است ۱. مخمل یک‌رور ۲. مخمل دورو ۳. مخمل منگنه ۴. مخمل پنبه‌ای ۵. مخمل زرباف. **مداخل** پارچه‌ای که در کنار لباس‌ها برای زینت می‌دوزند، نوعی بافته که در زینت لباس استفاده می‌شود.

**مدرعه لباس** ملاحان که پشمی و خشن بود در زمان عباسیان.

**مدهون** پوست دباغی شده و چرم رنگ شده.

**مردابگی** نوعی قبا با یقه بسته و لبه‌دار مانند فرنج نظامیان با سوراخ‌ها و تکه‌هایی تا پایین شکم و با چین‌هایی ریز سرتاسری پشت در قدی کوتاه تا نزدیک زانوان در رنگ‌های تیره.

**مرزایی** قبای بلند آستین سر دست گشاده، جبه.

**مرط** نوعی کسائی ابریشمی نفیس.

**مرطی** نوعی ردا به رنگ سیاه و از جنس پشم.

**مرغک خشتک** شلوار.

**مُرَقع** نوعی لباس که از پارچه رنگارنگ بوده است که راهبان

|                                   |                                 |
|-----------------------------------|---------------------------------|
| آن روا می باشد.                   | چارقد؛ پارچه یمانی.             |
| مشعلی نوعی پارچه ابریشمی.         | معدنی نام جامه ای سرخ رنگ، نوعی |
| مشقل پارچه با الیاف سیم و زر که   | پارچه گرانبها منسوب به شهر      |
| روی آن گلدوزی شده باشد.           | معدن که در نزدیک نیشابور بوده   |
| مشمع پارچه ای که به روغن آغشته    | است، نوعی اطلس.                 |
| شده تا در مقابل آب مقاوم باشد.    | معدنی نوعی پارچه گرانبها منسوب  |
| مصری نوعی کتان و جامه سفید که     | به معدن.                        |
| در مصر بافته می شده است.          | معلم نوعی پارچه هشت خانه        |
| مُصعبی نوعی پاپوش مرغوب در        | نشانداز.                        |
| زمان امویان.                      | مُعین پارچه ای که بر روی آن     |
| مُصمت نوعی پارچه در زمان          | نقش هایی مانند چشم گورخر        |
| سامانیان، پارچه یک رنگ سفید از    | باشد.                           |
| ابریشم.                           | مغربی نوعی جامه ابریشمی.        |
| مطبق نوعی پارچه که از خلیج        | مغفر زره خود که زیر کلاه پوشند، |
| می آورند (شهریست در ترکستان).     | زره پارهای که مردان جنگاور در   |
| مطرد جامه که زیر جامه دیگر        | جنگ بر روی افکندند.             |
| پوشند.                            | مغولی نوعی پارچه و جامه که در   |
| مطرز جامه با طراز و نگار.         | زمان خوارزمشاهیان رواج داشته    |
| مُطرف بندی از زر و نقره که بر کمر | است.                            |
| بندند؛ حجاب و پرده.               | مقدم نوعی پارچه ابریشمی اعلا که |
| مِطَرَف ردایی ابریشمی با خطوط     | بر سر یا کمر بندند.             |
| چهارخانه مشکی و حاشیه دار در      | مقراضی نوعی پارچه گرانبها، نوعی |
| زمان امویان.                      | اطلس.                           |
| معاقر نوعی پارچه عربی که با آن    | مُقرنس نوعی عمامه و کلاه.       |
| خانه خدا را می پوشانیدند.         | مَقْفَص پارچه خط خطی مانند      |
| مَعْجَر نوعی پوشش سر برای زنان،   | قفص، پارچه راه راه.             |

**مقنعه روسری، سرپوش زنان، مقنعه.**

**مقنعه چادر** باریک یک عرض که زنان برمی اندازند، تکه پارچه ایست که زن و مرد هر دو به سر می بندند، یک قطعه پارچه موسلین که یک قسمت آن را در زیر ازار روی سر می اندازند و بقیه آن را از جلو تا روی شکم می افتد و کاملاً صورت را می پوشاند و از ابریشم با تارهای زربافته درست می شود.

**مکنو مقنعه،** نوعی سرانداز زنان زرتشتی ایران (به خصوص یزد) با طول ۳ متر و از ابریشم و گلابتون بافته می شود. و آن را به طرزی خاص می بندند.

**مکور عمامه.**

**ملاء نوعی ردا.**

**ملحم پارچه ای** که تارش از ابریشم نباشد و بر دو نوع است ۱. ملحم خراسانی ۲. ملحم مرغزی.

**ملحم خراسانی ازار،** نوعی پارچه با تارهای نخی که در خراسان نیشابور و مرو بهترین نوع آن تهیه می شده است در زمان ایلخانیان.

**ملحم مرغزی پارچه ای** که تار آن

از ابریشم و بود آن از کرباس یا پنبه بود و رنگ آن سیاه یا سبز بود و در زمان سامانیان.

**ملکی نوعی پارچه** گرانبها، نوعی گیوه نوک دراز که تخت آن را با پارچه و دگمه به هم فشرده به نام (شیوه) سازند.

**ململ نوعی پارچه** در نهایت نرمی و صفا، نوعی پارچه سفید و نخی.

**مُمزج جامه کتانی و** بسیار قیمتی، جامه که از زر ممزج می یافتند.

**مملخت نوعی کفش چرمی.** همچنین: هم لخت.

**منخل نوعی پارچه و جامه.**

**مندله نوعی پارچه** ابریشمی که از آن سایبان و خیمه سازند.

**مندیل دیبقی نوعی دستار** در زمان عباسیان که کاتبان بر سر می پیچیدند.

**مندیل دستار، دستارچه** که بر میان بندند، پارچه ندوخته، دو معنی دارد ۱. عمامه که از پارچه نخی یا ابریشمی لطیف راهراه با رنگ های گوناگون درست شده است و چندین بار به دور سر پیچیده می شود و چین های آن را خیلی

نرم کوک می‌زنند یا با یک نخ گلابتون کوک‌دوزی می‌کنند و کلاه روحانیون ایران می‌باشد گاهی اوقات مردم بر مندیل یک منگوله ابریشمی آویزان می‌کنند که از پشت تا روی شانه‌ها آویزان است و سیدها نیز یک منگوله ابریشمی سبز رنگ بر عمامه دارند ۲. کمربند، دستاری که با آن دست پاک کنند (مندل) از خلعت‌های فاخر دوره صفوی از مندیل زرد چهارذرعی طلاباف نام برده شده است.

### منسوج پارچه زری.

منطقه نوعی پوشش سر، کمربند، میان‌بند.

منطقه نوعی سرپوش لچک مانند برای زندانیان.

منطقه نوعی کمربندی طلایی یا نقره‌ای. همچنین: منطق.

منیر نوعی پارچه که در ایران خصوصاً در شهر ری بافته می‌شده است و دو پوده بوده استاز انواع آن (منیر رازی).

موئینه پوستین، به خصوص پوستین بی‌پشم از جنس سمور و سنجاب.

### موج نوعی پارچه و جامه.

مورمی نوعی پارچه ابریشمی، نوعی پارچه ریسمانی.

موزج جوراب ساخته شده از پشم، ابریشم، یا چرم برای مردان در زمان عباسیان (معرب کلمه موزه).

موزه چکمه، نوعی کفش ساق‌دار که تمام یا نیمی از ساق پا را می‌پوشاند و از انواع آن، موزه چینی، موزه ساغری شیراز، موزه ساغری تبریز (موزج) در ساق موزه گاهی دستمال یا نامه می‌نهادند.

### موزه دنباله‌دار کفشی که پشت آن

دنباله اضافه شده بود و خاص شعرا در زمان هارون الرشید خلیفه عباسی بود.

### مُوصد نوعی پیراهن کوتاه خاص

دختر بچه‌گان بدون آستین.

### موصلیانه نوعی جامه که در شهر

موصل تهیه می‌شده است.

### موم جامه پارچه موم‌اندود شده.

### موی کلاه مویی که گرداگرد کلاه دوزند

از پوست قاقم و سمور و غیره.

### موبین نوعی جامه و پارچه پشمی،

پوستین و هر چیز ساخته شده از



پوست.

مهربانی نوعی جامه لطیف و بسیار

نازک و خوش جنس.

مهلهل نوعی جامه باریک و لطیف و

نازک.

مهنّا چادری مثل عبا که در

بلوچستان زنان می پوشیده به

رنگ های تیره سیاه و خاکستری

می باشد.

میان بند بند شلوار و زیرجامه،

کمر بند، آن چه بر میان بندند.

میان بستن و میان بند نوعی

کمر بند صوفیانه.

میانی نوعی پارچه که در میان مصر

بافته می شده است.

میخی نوعی جبه و خرقة درویشان،

نوعی جامه جنگ، به آن

هزارمیخی نیز گویند.

میردینی پارچه حریری را گویند که

زنان از آن پیراهن درست کنند.

میزر زیر جامه، شلوار، دستار و

مندیل که بر سر بندند، این کلمه

سه معنی دارد ۱. زیرشلواری

کوتاه از پارچه نازک که عورت و

پایین بدن را می پوشاند و پایین

می افتد، لنگ ۲. ردای بزرگی از

پارچه سیاه که آستر سفید ندارد و

بدون یقه می باشد ۳. نوعی کلاه

پارچه ای از ابریشم لطیف با

حاشیه های رنگارنگ و کناره های

ریشه دار.

میمون نوعی لباس.

## ن

پارچه ابریشمی زردوزی شده؛  
توی پارچه اطلس.

نَشیمه پوست خام پیراسته.

نَصیف چادر نادرخته که یک عرض  
باشد.

نَطاق کمر بند، نوعی جامه زنانه که

میانش به کمر بسته شود،

پارچه‌ای که زنان پوشند به این

صورت که آن را بر کمر بندند و

طرف بالایش را بر جانب زیرینش

بیاویزند تا به زانو برسد و طرف

زیرینش تا به زمین آید.

نَطع پوستی که درویشان بر میان

بندند.

نَطقمی تنبان چرمی که استاد

کشتی‌گیران پوشد.

نَظیف جامه جامه پاکیزه.

نَعال سندیه نوعی کفش و صندل

نائج نوعی حریر زربافته، نوعی

پارچه اعلا که آن را پارچه هشتی

نیز گویند. همچنین: ناسنج.

نارین قماش پارچه ظریف خوب.

نَبات سقرلاط، سقرلات.

نَخ پارسی نخ ظریفی که از آن

جوراب برای مردان در زمان

صفویه تهیه می‌کرده‌اند.

نَخ نوعی جامه گرانبها.

نَرجل نوعی جامه ابریشمی که در

حبشه بافتند.

نَرجسی نوعی جامه نازک که مانند

گل نرگس نازک باشد یا رنگ آن

مانند گل نرگس باشد.

نَرم دست نوعی پارچه نازک و نرم

که نرمه نیز گویند.

نَسترن نوعی جامه.

نَسیج نوعی حریر زرباف، نوعی

که در هند تهیه می‌شد.

**نعال کفش.**

**نعلین چوبین** آن چه مانند کفش از چوب بسازند و به وقت وضو در پا کنند.

**نعلین کفش عربی** بی‌باشنه، کفش چوبین، کفش دم‌پایی.

**نقاب** پرده که زنان بر رخ آویزند، پرده سوراخ‌دار است که به عنوان حجاب زنان به کار می‌رود.

**نقده‌دوزی** گل و بوته‌دوزی با نقش و به خصوص با نخ‌های ابریشمی زری یا نقره‌ای بر روی پارچه گرانبها، دوختن پولک‌های خرد سپید یا زرد بر جامه و از ثعلب قلاب‌دوزی است، پولک‌های خرد سپید یا زرد که بر جامه می‌دوختند یا بر پیشانی می‌چسبانیدند، مانند زینت.

**نکاب دستکش** و آستین مانندی که در هوای سرد دست‌ها را در میان آن گذارند، دستکشی از تیماج که شکارچیان بر دست کنند تا بازو شاهین را بر روی آن نگه دارند. همچنین: جهله.

**نگاف دستکش.**

**نمد جامه‌ای** که از پشم خشن

درست شده باشد، بارانی، پوشاکی که در وقت باران بر سر می‌کند.

**نمد کره** نوعی تن‌پوش بدون آستین یا آستین کوتاه برای چوپانان.

**نمد مال** نوعی تن‌پوش چوپانان که آستین دارد و در طرفین چاک که نقشی به شکل شاخ قوچ به پشت آن نقش شده است.

**نمرق بالچشه**، پالان (معرب کلمه نرماک) هر چیز نرم و نازک.

**نمط بالاپوش**، ابره سر پوشاک. **نورد** دامن پیراهن، پیراهن، درز پیراهن. همچنین: نورده.

**نورده پیراهن** زنانه و تنه پیراهن. **نوروزی پوشاکی** در نوروز می‌پوشند.

**نوژه** گریبان جامه. **نوک آهنی** که بر سر موزه گذارند از جهت محکمی آن.

**نهادگی جامه‌ای** که گاهی پوشند یعنی برای عید یا دیدن بزرگان و دیگر روزها آن را نگه دارند، لباس رسمی. **نیدفه لیفه** شلوار (نذیفه).

**نیفه** پارچه سفید و کتان اعلا، پوستین از پوست روباه.

**نیقه پوستین**، پوستی که از پوست

ناف روباه سازند و بسیار نرم می‌باشد، آن‌جا که از ازار بند را از آن گذرانند جای گشاد شلوار که بند شلوار را از آن گذرانند. (عربی آن نیق می‌باشد). همچنین: نیفه، نیم جامه خواب، پوستین کهنه، جامه نرم.

نیم آستین نوعی قبا که آستین‌های آن تا آرنج می‌باشد و پارچه آن زری است و روی لباس‌های دیگر می‌پوشند.

نیم تاج نوعی تاج که از دیبا بافند و به جواهر تزیین کنند، تاج کوچک جواهردار.

نیم تن جامه آستین کوتاه و دامن کوتاه باشد، ارخالق، جامه کوتاهی که تا نیمه بدن را بپوشاند، جامه‌ای آستین‌دار که مردان و زنان پوشند و دو نوع نیم تنه در قدیم وجود داشته است ۱. آن که روی پیراهن می‌پوشیدند و از پارچه پنبه‌ای بود

و روی شکم با دگمه بسته می‌شد و دامن آن تا ران‌ها می‌رسید ۲. نیم تنه بی آستین یا با آستین کوتاه که کردی نامیده می‌شد و آن را روی قبا می‌پوشیدند. کردی در بالا تنگ بود و در پایین عریض و آن را از ماهوت یا ساتن می‌دوختند. همچنین: نیم تنه.

نیم چکمه چکمه کوتاهی که ساق آن کوتاه باشد.

نیم چه بالا پوش، جامه کوتاه.

نیم چه و بهار قبایی است که از مخمل سبز یا زری دوزند و در زمستان روی پیراهن پوشند.

نیم داشت لباس کهنه دست دوم.

نیم ساق نوعی پوتین که در بیرجند زنان پوشند.

نیم شلوار نوعی شلوار کوتاه که از جنس نرم و لطیف به رنگ سفید به مردان هخامنشی آن را زیر لباس خود می‌پوشیدند.

## و

- وات پوستین ، لباس پوستی- همچنین: وت.
- واتگر پوستین دوز.
- واديج شلوارمانندی رنگارنگ و آجیده شده که شاطران و پیاده‌روان پوشند. همچنین: باديج.
- واشامه معجری و روسری باشد که زنان بر سر اندازند، مقنعه، نوعی سرانداز که افراد زاهد و گوشه‌نشین بر سر می‌اندازند و آن را از پشم سفید و یا پشم شتر درست می‌کنند.
- وال نوعی جامه ابریشمی نازک که زنان پوشند.
- والا نوعی بافته ابریشمی لطیف.
- واله نوعی حریر ابریشمی نازک، پارچه سفید خودرنگ و رنگ نکرده.
- وېر جانوریست شبیه گربه اما دم ندارد که از پوستین سازند.
- وڅشی نام جامه‌ای لطیف منسوب به وڅش که شهری است در ماورالنهر در نزدیک بدخشان و ختلان (اکنون در افغانستان).
- ورپوښنه سرپوشی مانند چادر، مقنعه چادر زنان. همچنین: ورپوشه.
- وردک‌دوزی نوعی تکه‌دوزی و گلدوزی که خاص لباس زنان در افغانستان و پاکستان می‌باشد که گاهی به همراه آئینه‌دوزی است که جلوی یقه و آستین‌ها و پایین دامن لباس را با نخ‌های رنگی و پولک یا مليله نقش می‌اندازند.
- وژنگ آرایش پوستین و جامه، تکه‌ای که بر جامه دوزند، وصله و

پینه لباس، سجاف جامه که بر دور گریبان، سرهای آستین و دور دامن از پوست که بسیار مشهور بوده است.

**وش** نوعی پارچه ابریشمی گلداز، شمله دستار، دنباله دستار، نوعی اطلس که آن اطلس وشی گویند، دیبای وش (وش شهریست در ترکستان).

**وشاح** کمر بند پهن چرمی مزین به جواهر که زنان ثروتمند در گذشته از دوش تا باسن حمایت می کردند. **وَشَق** جانوریست شبیه روباه که از پوستش پوستین سازد جامه ساده بی آستر. همچنین: وساق.

**وَشَمک** کفش چرمی. **وَشی** نوعی جامه ابریشمی لطیف گلداز که گاهی آن را زری دوزی می کردند در شهر وش بافند

**جامه** رنگین که در اصفهان می بافتند، پرند.

**وقایه** معجر زنان، نوعی چادر ابریشمی یا پنبه ای که زنان محترم شرق بر سر می انداختند و صورت را تا زانو می پوشانید.

**ویذار** نوعی پارچه نخی به رنگ زرد زعفرانی که در نرمی چون ابریشم و خز بود و در دهی نزدیک سمرقند بافته می شد.

**ویذار** نوعی جامه و پارچه که در زمان سامانیان بافته می شده است. **ویری** پارچه، جامه.

**ویل** پوششی شبیه کت اما بدون یقه و جلو باز با تکه های زیاد از بالا تا پایین و آستین دار از مخمل و سرآستین ها، یقه و لبه های جلو گاهی در طرف روی سینه را مليله دوزی و غیره می کنند.



هَجَرِی نوعی پارچه.

بافته شده باشد.

هَدَم جامه کهنه.

هَلَا هَل پارچه لطیف و نازک.

هَزَار میخ نوعی جامه فقرا که به

هَم لَخْت نوعی کفش چرمی.

رشته‌های کنده جابه‌جا دوزند،

هَنگفت پارچه ساده و هموار و

خرقه درویشان نوعی پوشش برای

سخت بافته شده و ضخیم، نوعی

جنگ. همچنین: هزارمیخی.

بالا پوش زنان.

هَزَار میخی نوعی خرقه و کلاه.

هیش پارچه از کتان که بیشتر در

هفت کار پارچه‌ای که از هفت رنگ

هند بافند.

# ی

**یخن** یقه در زبان فارسی دری.  
**یرمغان** پارچه پشمی بهادر (معرب کلمه ارمغان)، پارچه ابریشمی را از آن روی بدین نام خوانده‌اند که غالباً آن را به رسم هدیه و تحفه به یکدیگر می‌داده‌اند.  
**یرندج** چرم سیاه (معرب رنده).  
**یزدیات** نوعی پارچه بسیار لطیف و فاخر که در شهر بخارا در زمان سامانیان تولید می‌شده است.  
**یسال تاجی** که از گل و ریاحین بسازند و روزهای عید و جشن و سرور بر سر گذارند.  
**یشمه** چرم و پوست خام که به وسیله مالش دست آن را نرم کرده باشند. همچنین: تیماج - پرنداخ.  
**یغناغ** کلاه زردوزی شده.  
**یقه** گریبان.

**یکتا** جامه بی‌آستر.  
**یک‌تهی** جامه یک‌تو (یک‌لا) چنان که در گرما پوشند، زیر پیراهنی زنان، پیراهن.  
**یک‌لخت** کفشی که دارای یک پارچه چرم باشد.  
**یکون** نوعی جامه از حریر رنگارنگ.  
**یل** آرخالق، نیم‌تنه، نوعی پوشش ویژه زنان که از پارچه نسبتاً کلفت می‌دوختند و دارای آستین بود مانند ژاکت‌های امروزی.  
 همچنین: یلی.  
**یلک** کلاه ملوک و پادشاهان، نیم‌تنه خاص پادشاهان که فراخ آستین‌های بسیار گشاد و بلند، حلیقه کوتاه آستین‌دار، کلاه گوشی ویژه پادشاهان.  
**یلمه** نوعی جامه پوشیدنی دراز که



قبا نیز گویند.

یون نمد.

یلو دستار کوچکی که دور سر بندند

یهودانه پارچه زردی که یهودیان بر

در استان خراسان.

جامه خود از جهت امتیاز با

یمنی نوعی پارچه نقش دار رنگارنگ

مسلمانان می دوختند تا از

که در یمن می یافتند.

مسلمانان شناخته شوند.



## منابع و ماخذ

- غیبی، مهرآسا. ۱۳۸۵. تاریخ لباس. چاپ اول. تهران: انتشارات هیرمند.
۱۳۴۹. پوشاک ایرانیان از چهارده قرن پیش از آغاز دوره شاهنشاهی پهلوی. تهران: وزرات فرهنگ و هنر.
- ضیاءپور. ۱۳۴۹. پوشاک باستانی ایرانیان (از کهن ترین زمان تا آغاز شاهنشاهی ساسانیان. تهران: اداره هنرهای زیبا و موزه‌ها.
- معین، محمد. ۱۳۵۷. فرهنگ برهان قاطع، محمد حسین ابن خلف تبریزی. تهران.
- پوشاک زنان از کهن ترین زمان تا آغاز شاهنشاهی پهلوی، ضیاءپور، تهران وزارت فرهنگ و هنر، بی تا.
- تاریخ پوشاک ایرانیان (از ابتدای اسلام تا حمله مغول)، دکتر محمدرضا چیت ساز، انتشارات سمت، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- تاریخ لباس، روت ترنر ویل کاکس، ترجمه شیرین بزرگمهر، انتشارات نوین، چاپ ۱۳۷۲.
- فرهنگ البسه مسلمانان، رینهارت دزی، ترجمه حسین علی هرونی، تهران، ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۹.
- فرهنگ معین، تالیف دکتر محمد معین، ۱۳۶۲.
- فرهنگ دوجلدی عربی - فارسی لاروس، تالیف دکتر خلیل جر، ترجمه حمید طیبیان، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.

فرهنگ امیرکبیر، تالیف علی اصغر شمیم، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۴۳.  
فرهنگ آنندراج، تالیف محمد پادشاه، زیر نظر دکتر محمد دبیرستانی، تهران،  
خیام ۱۳۵۵.

فرهنگ جهانگیری، تالیف میرجمال الدین حسین بن فخرالدین حسن انجوی  
شیرازی، مشهد دانشگاه فردوسی ۵۱-۱۳۵۴.  
فرهنگ صحاح الفرس، تالیف محمد بن هندوشاه نخبجوانی، به اهتمام عبدالعلی  
طاعتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۶-۱۵.

فرهنگ نفیسی، تالیف علی اکبر نفیسی (ناظم الاطباء) تهران، انتشارات خیام.  
لغت فرس، تالیف اسدی طوسی، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی تهران  
۱۳۵۶.

لغت نامه، تالیف علی اکبر دهخدا، تهران، چاپخانه مجلس، و دانشگاه ۱۳۵۲-  
۱۳۶۲.

مجمع الفرس، تالیف محمد بن حاجی محمد کاشانی متخلص به سروری تهران  
۱۳۱۴.

فرهنگ تحفة الالباب، تالیف حافظ سلطان علی اوبهی هروی موسسه چاپ و  
اسکارات آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۵.  
سرمه سلیمانی، تالیف تقی الدین اوحدی بلیانی، مرکز نشر دانشگاهی تهران  
۱۳۶۴.

فرهنگ عمید، تالیف حسن عمید، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۴.  
مجله چیستا، سال چهارم شماره ۵، ۱۳۶۵، به کوشش، جمشید صداقت کیش.  
فرهنگ غیاث الغات، تالیف غیاث الدین محمد بن جلال الدین بن شرف الدین  
رامپوی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.  
فرهنگ جعفری، تالیف محمد مقیم تویسرکانی مرکز نشر دانشگاهی تهران،  
۱۳۶۲.

دیده، دست و دل، تالیف ناهید امیری مشهد ۱۳۸۲ انتشارات به نشر آستان قدس  
رضوی.

یادداشت‌هایی در زمینه فرهنگ و تاریخ، تالیف دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات سخن، تهران ۱۳۷۱.

واژه‌های فارسی عربی شده، تالیف السید شیر، ترجمه حمید طیبیان انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۸۶.

فرهنگ فارسی دری، دری فارسی، تالیف ورژر خاچاطوری پارسادانیان انتشارات فرهنگ معاصر، تهران ۱۳۸۵.

فرهنگ انجمن آرا، تالیف رضاقلی هدایت طبرستانی، به اهتمام عبدالله منشی طبری، تهران ۱۳۸۸ ه. ق.

۰۹۳۸۴۳۳۱۷۴۵





# **A Dictionary of Clothes and Costume in Iran**

**(From Ancient Time to Pahlavi Period)**

**Nassim Company**



**Institute for Humanities  
and  
Cultural Studies  
Tehran, 2012**